

تألیف :
جان دیون پورت

عذر تقصیر پر پیشکش
محمد و ستران

ترجمہ :
سید علاء رضا سعیدی



حق چاپ محفوظ

از انتشارات

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا

نہران - ۱۴۴۴

اهداء کتاب

بپایه گذاران و اعضاء غیور و فکور انجمن
اسلامی دانشجویان (تهران) که همواره
جدید علمی اسلامی را بر عهده دارند
تقدیم میشود

بنام خداوند جان و خرد
کز آن برتر اندیشه بر نگذرد

مقدمه مترجم

اژروزی که افراد بشر، بحکم ضرورت و فطرت، اجتماعی تشکیل
داده و یکدیگر پیوسته اند، دودسته بنام رهنمایی و رهبری قیام کرده،
و قیادت کاروان بشریت را بر عهده گرفته اند.

دسته اول کسانی هستند که دعوت و ارشاد و رهنمایی شان را ناشی
از وحی و الهام میدانند، و نظامات و مقررات و قواعدی را که از لحاظ زندگی
فردی و حیات اجتماعی عرضه میدارند، هستند باراده و امر آفریننده
جهان دانسته و میگویند :-

- آن قدر تیکه این جهان با عظمت را آفریده، و برای از ذره تا کره،
نظم و قاعده و قانونی وضع کرده است، برای اجتماع و آحاد بشر نیز نظم
و قاعده و قانونی مقرر داشته است، تا همه فرزندان آدم در پناه آن بایکدیگر
زندگی کرده، از نعمت همکاری و همزیستی و در نتیجه از آرامش و
آسایش برخوردار گردند و از جنگ و جدال و هرج و مرج جلوگیری شوند.
این دست مردان خدا بنام پرهیز خوانده میشوند.

دسته دیگر، کسانی هستند که بدون توجه و ارتباط با مبدء غیبی، فکر
و عقل و عقیده و تشخیص خودشان را ملاک عمل قرار داده اند و معتقدند
که با وضع قوانین و نظامات و مقررات، میتوانند جامعه بشری را از رحمت

ب

گشمکش و مجادله و مناظره نجات دهند و ارشاد کنند. این افراد به‌عنوانین مختلف از قبیل: متفکر، قانون‌نگزار، مصلح اجتماعی و غیره نامیده میشوند. بدیهی است بین صاحبان این دو مکتب و طرفداران شان، همیشه مناظره و مشاجره بوده است، و چون بحث در این موضوع و استدلال بر امتیاز و رجحان مکتب اول بر دوم مستلزم بسط مقال است و این مختصر اجازه طول کلام نمیدهد، با اشاره بیک نکته اکتفا میشود و آن این است که :-

باهمة ادعاها و لاف و گزافهاییکه طرفداران دسته دوم همیشه بر زبان رانده و این روزها بیشتر بزبان می‌آورند، معذلك هنوز رهبری عالم اجتماع در قسمت اعظم جهان، بطور قطع و مسلم، در اختیار سه نفر است و آن سه نفر عبارتند از :

موسی . عیسی . محمد (علیهم السلام)

و چون آخرین حلقه سلسله نبوت، شخص شخیص حضرت محمد (ص) است و از فرط عظمت از روز آغاز بعثت تاکنون، از طرفی مورد احترام و تکریم و تعظیم و تقدیس جمعی و از طرف دیگر مورد حسد و بغض و اتهام و افترای جمع دیگری قرار گرفته است. و از لحاظ اینکه تا امروز از میان مخالفین (اسلام) کمتر کسی با دیده بصیرت و با نظر انصاف در این بحث وارد شده است، و مؤلف عالیقدر کتاب حاضر «جان دیون پورت» دانشمند گرانمایه انگلیسی بعد از توماس کارنیل (تاجاییکه نگارنده اطلاع دارد) بصیرترین و دقیق‌ترین و منصف‌ترین محقق است که با فکری روشن و قلبی پاک، خالی از شوائب تعصب این مهم را انجام داده است و از آن مهتر اینکه در اغلب موارد با کمال قدرت و جوانمردی از

ج

اسلام و شارع مقدس آن فاضلانه دفاع کرده است، و این محقق عالیمقام قطعاً مشمول همان مضمونی است که خدای متعال مفاداً در قرآن مجید فرمود « انرا آنها در برابر نعمت تعلیمات اسلامی ناسپاسی کنند، اقوام دیگری را بر آن می شماریم که باین نعمت کفران نورزند. »

و از آنجائیکه فارسی زبانان از مطالعه تحقیقات فقید مأسوف علیه که بزبان انگلیسی بصورت کتابی چاپ شده است، تاکنون محروم مانده اند، اینک بتوفیق خدای متعال ترجمه فارسی آنرا در معرض مطالعه خوانندگان میگذارم و از حصول این توفیق خدای بزرگ را سپاسگذارم و چون تذکار و ابراز علاقه خاص آقای سید محمد صادق طباطبائی (که قبلاً ترجمه ترکی آنرا خوانده بودند) و تشویق و تحریض آقای محمد علی منصف، در ترجمه این کتاب، دو عامل اصلی بوده است، بحکم: - الدال علی الخیر کفاعله، معزی الیهما را در این توفیق سپیم میدانم.

درخامه از خدای متعال در خواست میکنم که همان اندازه حظ ولذی را که از این ترجمه بنگارنده مکرمت فرموده است بخوانندگان نیز نصیب فرماید و کفی بذلك فقرا و شرفاً.

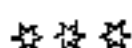
تهران بتاريخ اردیبهشت ماه ۱۳۳۴

مطابق رمضان المبارک ۱۳۷۴

سید غلامرضا سعیدی

فهرست مندرجات

- (۱) شرح زندگانی محمد
- (۲) قرآن و جنبه‌های اخلاقی آن
- (۳) تهمت‌هایی که بر محمد زده‌اند مردود است .
- (۴) زیباییهای قرآن



اعتراف میکنم این روزها از اظهارات انتقادکنندگانیکه بر محمد تهمت زده و میگویند : محمد از روی عمد و قصد و نقشه قبلی ، یا بطور کلی با فریب ارادی ، (یا بطور مطلق) راه فریبکاری را پیموده است نمیتوانم چیزی بگویم ! و از این بالاتر این معنی را نمیتوانم درک کنم که چگونه او را متهم می‌کنند و میگویند ، این مرد در تمام دوران حیات با فریبندگی زیسته ، و در چنان عالمی قرآن را مانند یک نفر جعال یا جادوگر نوشته است ! ولی فکر میکنم ، هر کس قرآن را با نظر بصیرت بخواند قطعاً آنرا بصورت دیگری مشاهده خواهد کرد .

(نقل از کتاب کارلیل جلد ۶ ص ۲۱۴)

AN APOLOGY

FOR

MOHAMMED AND THE KORAN

BY

JOHN DAVENPORT,

AUTHOR OF THE 'LIFE OF ALI PACHA OF JANINA; 'OP DE VINDICATED,' 'KORAN AND ITS RAJAIN,' 'AIDE MEMOIRE TO THE HISTORY OF INDIA,' 'HISTORICAL CLASS BOOK,' AND VARIOUS EDUCATIONAL WORKS.

Contents:

- I. MOHAMMED: A BIOGRAPHY.
- II. THE KORAN AND ITS MORALITY.
- III. CHARGES AGAINST MOHAMMED REFUTED.
- IV. BEAUTIES OF THE KORAN.

"I confess I can make nothing of the critics in these times, who would accuse Mohammed of de-*bauchery*: of course they do not generally, or, perhaps, at all; still more, of living in a mere element of conscious deceit, and writing the Koran as a forgery, and a forgery would have done — Every candid eye, I think, will read the Koran for itself — than so. — CHATELAIN'S WORKS, Vol. VI, p. 214

LONDON:

PRINTED FOR THE AUTHOR, AND TO BE HAD OF
J. DAVY AND SONS, 137, LONG ACRE.

1869.

PREFACE.



THE present work is an humble but earnest endeavour to free the history of Mohammed from false accusations and illiberal imputations, and to vindicate his just claim to be regarded as one of the greatest benefactors of mankind.

The writers who, misguided by a **blind** zeal, have thus assailed the fair fame of the Restorer of the Worship of the UNITY, have not only shown themselves to be wholly uninfluenced by the spirit of that charity so strongly and emphatically inculcated by the Saviour himself, but have also erred in judgment, for the least reflection would have convinced them that it is not from a Christian and modern stand-point that the Prophet and his doctrines ought to be examined and criticised, but from an Eastern one; in other words, Mohammed should be contemplated and judged as a religious reformer and legislator living in Arabia in the seventh century after Christ, and he must then, most undoubtedly, be acknowledged as the very greatest man whom Asia can claim as her son, if not,

one of the rarest and most transcendent geniuses the world itself ever produced.

If we consider what the Arabs were before Moham-med's appearance and what they became after it—it we reflect, moreover, upon the enthusiasm kindled and kept alive by his doctrine in the breasts of more than one hundred and sixty millions of the human race—we cannot but feel that to withhold our admiration from so extraordinary and so great a man would be the most flagrant injustice, and that to attribute his advent to mere blind chance would be to doubt the over-ruling power of Divine Providence.

In conclusion, the author would state that, in a few instances, when diffident of his own powers to do ample justice to so interesting and important a subject, he has availed himself of the ideas and language of other writers, an aid which he takes the present opportunity of candidly and gratefully acknowledging.

11, Great Terrace, St. John's Wood, London, N. W.

August, 1869

مقدمه مؤلف

تحقیقات و بررسی‌های حاضر اثر ناچیزی است ولی با منتهای صداقت و علاقه مندی سعی شده است تا دامن تاریخ حیات محمد از لکه‌تہمت‌های کذب و افتراهای ناجوانمردانه تطہیر شود. و نیز جهد کافی در دفاع از صدق دعوی او که یکی از بزرگترین نیکوکاران و خیرخواهان جهان بشریت است بکار رفته است.

نویسندگان که تحت تأثیر حسادت قرار گرفته و گمراه شده‌اند و در نتیجه بحسن شهرت زنده کننده آئین یگانه پرستی اہانت روا داشته اند نه فقط ثابت کرده‌اند که روح خیرخواہی نجات دہندہ (مسیح) (۱) کہ با آن همه استقامت و قدرت در انجام آن پایداری نشان داده، در آنها تأثیر ننموده است بلکه در قضاوت نیز راه خطا پیوده‌اند، زیرا با مختصر تأمل و تفکری می‌توانستند این نکته را درک کنند و دریابند کہ پیغمبر و تعلیمات او را نباید از نظر یک نفر مسیحی یا از لحاظ فکر اروپایی انتقاد کنند، بلکه این بحث باید از نظر شرقی مورد قضاوت قرار گیرد و بعبارت دیگر شخصیت محمد را بعنوان یک نفر مصلح دینی و قانون گذاری کہ در قرن ہفتم مسیحی در آسیا قیام کرده

۱ - عیسویان ہمیشہ حضرت مسیح را بابت «نجات دہندہ» میخوانند و مؤلف با اشارہ بروح خیرخواہانہ و شردوستی حضرت مسیح میخواہد بگوید نویسندگان معرض مسیحی کہ بر اسلام خرده گرفته اند چون بحقیقت از درک روح تعلیمات حضرت مسیح بی بهره بودند بطریق اولی نتوانستہ اند اسلام را بشناسند (مترجمی).

است باید مورد مطالعه و تحقیق قرار داد، در این صورت بدون شك اگر او را یکی از نوادرجهان و منزه ترین نوابغی که گیتی تا کنون توانسته است پرورش دهد بشمار نیاریم، همانا باید او را بزرگترین و یگانه شخصیتی دانست که قاره آسیا میتواند بوجود چنان فرزندی برخوردار باشد. و هر گاه وضع اعراب را قبل از ظهور محمد در نظر بگیریم و با اوضاع بعد از قیام او مقایسه کنیم و هر گاه اندك تفکری در شعله عشق و علاقه ای که در قلوب یکصد و شصت میلیون پیروان او (۱) بر افروخته شده و تا با مرد و زبمان حال باقی است توجه کنیم بخوبی احساس میکنیم که اگر از ته چید و تکریم چنان مرد بزرگ و فوق العاده ای خودداری کنیم بی شرمی و بی انصافی است. و باز اگر ظهور او را تصادفی کورکورانه بدانیم مثل این است که درباره قدرت قاهر و نافذ خدای متعال شك کرده ایم!

در خاتمه اعتراف میکنم که درباره ای از موارد یعنی در جاهایی که خودم را در برابر چنین امر مهم و خطیری ضعیف و مردد تشخیص داده ام از افکار و تحقیقات سایر محققین استفاده کرده ام و اینک با کمال خلوص حق شناسی خودم را نسبت به کسانی که در این زمینه از منابع تحقیقشان استمداد کرده و از نظریاتشان بهره مند گردیده ام ابراز میدارم.

۱- چون تاریخ تألیف کتاب سال ۱۸۶۹ مسیحی یعنی هشتاد و پنج سال قبل از این است مؤلف آمار مسلمین جهان را یکصد و شصت میلیون قلمداد نموده است ولی در مصر حاضر تعداد کلیه مسلمین را بالغ بر چهارصد میلیون تخمین میکنند (مترجم)

قسبت

فصل اول

زندگانی محمد

این نکته محقق و مسلم است که در میان همه مقلین و فاتحین معروف جهان ، تاریخ زندگی هیچکس مشروح تر و معتبر تر از تاریخ زندگی محمد نوشته نشده است.

در حقیقت صرف نظر از اوصاف و امتیازات و خوارق عاداتی که درباره شخصیت محمد بquam نویسندگان آسیائی نوشته شده است، بقیه تاریخ حیات وی عبارت از مقاومت و پایداری در مقابل عناد و اوجاج مردمانی است که در برابر ایمان سرسختی نشان داده اند .

هنگام ولادت محمد قسمت عمده عربستان تحت حکومت بیگانگان بود باین معنی که نواحی شمالی عربستان و همچنین سوریه و فلسطین و مصر تحت تسلط امپراطوریهای قسطنطنیه بود و سواحل خلیج فارس و بین النهرین و قسمت های جنوبی شبه جزیره مقهور حکومت پادشاهان ایران بود . و قسمتی از سواحل بحر احمر تا جنوب مکه بطبع پادشاهان مسیحی حبشه بود .

مکه و نواحی داخلی عربستان که خارج از دسترس نفوذ بیگانگان بود استقلال خودش را حفظ کرده بود .

وضع سیاسی کشور بالملازمه تکلیف عقاید دینی مردم را معین کرده بود باین بیان که ؛ هر جائه نفوذ یونانی ها و حبشیها وجود داشت طبعاً

دیانت مسیحی برتری داشت .

عقاید مجوسی و همچنین تعلیمات مانوی که بر اساس ثنویت قرار گرفته بود و پیروان این عقاید دو قوه متضاد (خیر و شر) را مؤثر در جریان امور میپنداشتند در کشور ایران رواج داشت و در سایر نواحی عقیده بت پرستی حکومت مطلقه داشت .

در قرون اولیه عربها بوجود خدای یگانه (الله تعالی) یعنی آفریننده آسمان و زمین معتقد بودند ولی بعد از آن نحوه پرستش روی برگردانده و معابدی برای پرستش اجته و پسران خدا (که بتصور آنها در کرات دیگر و در ثوابت مسکن دارند و بر زمین حکومت میکنند) تأسیس کردند .

هر چند در تمام نواحی مملکت این ارباب و انواع مورد پرستش نبودند بلکه هر طایفه یا خانواده ای خدایان مخصوص خودشان و خدایان حافظ و نگهبان خانه های خودشان را می پرستیدند . و چه بسا که بنام این خدایان ، افراد بشر قربانی میشدند .

عربها نه بعالم بعد عقیده داشتند و نه بآفرینش جهان ، بلکه تشکیل و ترکیب جهان را بطبیعت نسبت میدادند و خرابی و ویرانی عالم را و کول بزمان میدانستند . قتل و غارت در همه جا رایج بود و چون مرگ را بطور قطع پایان زندگی میدانستند ، از این جهت برای تقوی و نیکو کاری جزایمی و برای شرارت و بد کرداری سزایمی قائل نبودند .

نظیر همین اخلاق و فساد میان مسیحیان و جهودانی که قرنها در عربستان سکونت گزیده و دسته جات نیرومندی تشکیل داده بودند ، وجود داشت .

چون جهودها عربستانرا محیط آزادی تشخیص داده بودند برای نجات از مظالم رومیها باین کشور پناه برده بودند. مسیحیان نیز باین کشور پناهنده شده بودند تا از فشار قتل و غارت نسطوریانی که طرفدار کلیسای یونان (۱) بودند و همچنین از زحمت معارضه و جر و بحث آراین ها رهایی یابند.

وضع مسیحیت در این موقع بسی تأسف آور بود (۲) زیرا ضمن اختلافات شدید و منازعاتی که میان شعبات متفرق کلیسای مسیحی در آسیا و افریقا بروز کرده بود زشت ترین سخافات های فکری و خرافات میان مسیحیان راه یافته بود. اینها لاینقطع مشغول مباحثه و مجادله بودند و در نتیجه منازعات با آراین ها و صابثین و نسطوریها و طرفداران کلیسای یونان وحدت شان از دست رفته بود در چنین هنگامه ای، حرام خوری و بی عفتی، وحشی گری و جهالتی که در میان کشیش ها رسوخ پیدا کرده بود موجب تشنج دیانت مسیحی شده بود و طبعاً همین عوامل در میان توده مسیحیان باعث فساد اخلاق و هرج و مرج گردیده بود.

سراسر صحاری عربستان مملو از جایگاه رهبانها و تارکین دنیا بود

(۱) این مکتب که وارث نظریه اویگنس کشیش یونانی (قرن پنجم مسیحی) بود مروج این عقیده بود که چنانچه ملکه ای و جنبه ناسونی (جسمی) مسیح پس از امتزاج و اتحاد بسایندیکر بقدری باهم مرتبط و متصل شده اند که دارای یک خاصیت و یک ذات گردیده است و میگویند: طبیعت بشری مانند قطره آبی که در اقیانوس مضمحل شده باشد حرو چنانچه ملکونی قرار گرفته است.

(۲) در حقیقت فساد اخلاق مبلغین و رهبران مسیحی فکر عمومی را از مجرای مسیح منحرف ساخته بود، دروغها افسانه بافیها تبلیغ درباره قدسین و معجزاتشان، و بالاتر از همه رفتار نامطلوب کشیش ها موجب انحطاط شدید شئون کلیسا در عربستان شده بود (اقل از سفرنامه روس جاد اول ص ۵۰۶)

و اینها کسانی بودند که کمترین بهره‌ای از فکر و عقل نداشتند. وقت شانرا بی‌طالت میگذرانند و عمرشان را با خیالات بوج ضایع میگردند و چه بسا اوقاتی رخ میداد که همین صومعه نشینان دسته دسته با اسلحه بشهر ها هجوم می‌آوردند و همان خیالات بوج و هوسهای خودشان را در کلیساها بر فکر مردم تحمیل میکردند و آنها را بازور شمشیر بقبول آن وادار میکردند.

عنیف‌ترین اشکال بت پرستی جای‌گزین طرز آداب و رسوم کیش مسیحی، شده بود تا جائیکه آداب و رسوم جاری این دوره هیچگونه شباهتی با مقررات و سنن مسیحیت نداشت و از آنچه خدای دانا و توانا و رحیم امر کرده بود دور بود. صحنه وسیعی آراسته شده بود که بجای ارباب و انواع دوران وحشیگری و بت پرستی این روزها شهداء و قدیسین و فرشتگان در این صحنه مورد ستایش و نیایش این مردم قرار گرفته بودند (۱)

در میان مسیحیان فرقه‌های بی‌تقوایی بوجود آمده بود که مریم را بمقام ربه‌النوع رسانده و اورا جزء اقانیم ثلاث می‌شمردند و بجای اینکه تعلیمات مسیح را فقط درباره پرستش خدای حی (لایموت) عملی سازند آثار عتیق و نقوش حجاری شده رنگین را با عقیده آتشینی مورد ستایش و نیایش قرار میدادند. صحنه‌هایی را که کلیساهای اسکندریه و حلب و دمشق بوجود آورده بودند از این قبیل بود.

(۱) محققین تاریخ ادیان در فصل مربوط به مسیحیت عقیده دارند که آئین مسیحی از همین ادوار با سخافات و خرافات بت پرستی ممزوج شد و دیگر نتوانست از آن مهلکه نجات یابد و آثار آن تا عصر حاضر در جامعه مسیحیت باقی است و خوانندگان شرح و تفصیل این داستان را در رساله «میزان فرهنگی اسلام» مطالعه خواهند کرد.
(مترجم)

در زمان ظهور محمد همه از تبعیت اصول عقائد دینی منحرف گردیده و غرق در غوغای بی پایان جزو بحث و سرگرم مباحثی بودند که در درجه دوم از اهمیت بود و مردم عربستان از درك اساسی ترین موضوع ، یعنی روح فلسفه ادیان که عبارت از پرستش بی شائبه ذات ربوبیت است ، محروم بودند و در عوض مانند سایر بت پرستان هم زمان خودشان بشدید ترین صورتی در دریای خرافات و اوهام غوطه ور بودند.

محمد در مکه متولد شد (۱) و سال ولادت وی مشکوک است باین بیان که نویسندگان باختلاف سالهای ۵۶۰ ، ۵۷۱ ، ۵۷۲ ، ۵۷۵ ، ۶۰۰ و ۶۲۰ مسیحی را تعیین کرده اند ولی تاریخی که سندیت و اعتبار آن بیشتر است روز دهم نوامبر سال ۵۷۱ مسیحی است.

این نکته شایان توجه است که در تاریخ ولادت مسیح نیز همیشه همین اختلاف وجود دارد و در اوایل قرن ششم مسیحی یعنی در دوران سلطنت ژوستینین یک نفر رومی بنام دیولی سیوس اگری گواوس مبداء آنرا تعیین نموده و رسمیت گرفت .

جد اعلای محمد و اخلاف او چه از نظر روابط داخلی و چه خارجی حکومت عربستان را اداره میکردند و این حکومت نتیجه شایستگی و صلاحیت علمی شان بود . سپس قدرت بدست شاخه تازه تر و جوانتری از قبیله قریش که یکی از متنفذترین قبایل عربستان بود منتقل شد و شجره نسب این قبیله

(۱) مکه گاهی به « مکه » تعبیر شده است و این دو کلمه مترادف یکدیگرند و معنی آن جای کثیرالمبور است و محققاً یکی از قدیم ترین شهرهای جهان است . حکومت مکه در زمان ولادت محمد یک نوع جمهوری اشرافی بود که توسط رجال و قضائی نسلا به دستل بر اساس وراثت اداره می شد و هر يك از این رجال و ظالاف خاصی برعهده داشتند و در عین حال سازمان این حکومت صورت مجلس سنائی داشت که ریاست آن برعهده یکی از منسن ترین اعضاء بود .

باسماعیل پسر ابراهیم منتهی میشود .

در میان مورخین عرب راجع بعدد طبقات از اسماعیل تا محمد اختلاف است. پاره‌ای عدد طبقات را سی و عده‌ای شصت تعیین کرده‌اند ولی درباره طبقات تا عدنان که یکی از اخلاف اسماعیل و اجداد محمد است همه اتفاق رای دارند که بیست و یک نسل فاصله بوده است و در حقیقت اختلاف در تعیین عدد طبقات از عدنان تا اسماعیل است .

برای مدتی در طی پنج طبقه رؤسا و زعامداران حکومت در شهر مکه از قبیله قریش انتخاب میشدند و حراست معبد مقدس که به نیز بر عهده آنها بود .

قبل از زمان محمد این معبد محل عبادت زائرین عربستان بود که بت پرست بودند و سیصد و شصت بت بعدد روزهای سال عربی (قمری) در آن جای داده بودند این معبد مخصوصاً از این نظر محل احترام و عبادت قرار گرفته بود که ابراهیم و پسرش اسماعیل آنرا بنا کرده بودند و از این لحاظ شهرت داشت که اولین بنایی است که بدست بشر برای عبادت و تکریم خدای متعال بوجود آمده است .

عمارت کعبه مانند بنای معبد دلفی در یونان مورد تقدیس همه افراد ملت بود و چون فن بلاغت و سخنوری در میان اعراب تنها مایه برتری و فضیلت شمرده میشد و کسانی که در سخنوری و شاعری سرآمد معاصرین شان بودند برای نشان دادن هنر و فضیلت شان باین نقطه روی می آوردند و چه بسا مضامینی در اشعار و گفتار آنها پیدا می شد که شنوندگان به آن ارزش خاصی قائل می شدند و آنرا در خاطر می سپردند و سپس تذکار و تکرار می کردند .

بنای کعبه از لحاظ قدمت نیز دارای اعتبار خاصی بود زیرا این بنا
 نهمصد و نود و سه سال قبل از بنای هیکل سلیمان یا دوهزار سال قبل از
 میلاد مسیح بوجود آمده و این معنی نیز بر احترام آن افزوده
 بود.

در زاویه جنوب شرقی این معبد سنگ کوچکی که در نقره گرفته
 شده است با ارتفاع چهار فوت از سطح زمین دیوار بنا کار گذاشته است و این
 سنگ مورد احترام مسلمین است و عقیده دارند این سنگ از سنگهایی است
 که با آدم از بهشت نازل شده است و بالش او بوده است و نیز گفته شده است
 که داخل این سنگ سفید است و سیاهی خارج آن بر اثر تماس دست زن
 گناهکاری یا در نتیجه گناهان مردم و یا با احتمال قوی در نتیجه بوسه های
 متعدد زائرین بیشماری بوده است که زیارت مکه آمده اند. (۱)

نویسندگان عرب برای نشان دادن اهمیت و عظمت مقام پیغمبرشان

(۱) مؤلف راجع «حجر الاسود بنقل از کتاب «فلسفه تاریخ» تألیف شایگل در حاشیه

این صفحه چنین مینویسد:

«پرستش اینگونه سنگهای مخروطی یا خارج از شکل هندسی که در میان بت پرستان
 رواج داشته است همیشه مورد نظر همه پیشوایان خود سر و رهبران خود رای مشرکین
 بوده است. نظیر این شکل بت پرستی را در میتولوژی یعنی تاریخ قصص و افسانه های یونانی
 می خوانیم گو اینکه همان بت پرستان با این عقیده سر و صورتی و رنگ و جلای خاصی میدهند و
 نیز شبیه همین نوع پرستش را در میان همسایگان اعراب یعنی اهالی سوریه به جبل (بت بزرگ)
 می بینیم و سپس اضافه میکنند که هندوها نیز این نحوه پرستش را درباره «لینگام» رعایت
 میکنند (انتهی)»

اما دامن اسلام از سنگ پرستش حجر الاسود بعنوان اینکه یادگار دوران عربك و بت پرستی
 باشد بطور قاطع و مسلم مبری و منزله است زیرا نصیحه فرموده اند که «حجر الاسود یمین الله فی ارضه
 یعنی حجر الاسود در روی زمین بمنزله دست خدا است که مؤمن بوسیله تماس با آن عهد و پیمان
 خداپرستی و رعایت مقررات و نظامات اسلامی را تجدید میکند و تمهیدی کند که همیشه بر این زمین
 یادگار معاند و جزاین نظری در کار نبوده و نیست (مترجم)

در ثبت و ضبط حوادث عظیم و خارق العاده‌ای که بعقیده آنها قبل از ساعت ولادت پیغمبر رخ داده است و در بیان و توضیح آن حوادث با عبارتهای فصیح و بلیغ داد سخن داده و این جریانات را بایکدیگر در مسابقه گذاشته‌اند و در میان آن همه معجزات و خوارق حیرت آور تثبیت و تایید می‌کنند که قبل از ولادت پیغمبر آسمان بصورت فوق العاده ای روشن و درخشان شد و دریاچه ساوه بطور ناگهانی و بی سابقه خشکید و آتشکده مقدس پارسیان که بالغ بر هزار سال مشتعل بود بدون سبب و بدون نشانی قبلی خاموش شد.

نام پدر محمد عبدالله و نام مادرش آمنه بوده است. در هنگام ولادت فرزندشان برادر آمنه که منجم بود زائجه کودک را تعیین کرد و پیش بینی کرد که این کودک دارای قدرتی عظیم خواهد شد و امپراطوری بزرگی را تاسیس خواهد کرد. روز هفتم ولادت این کودک عبدالمطلب جد وی، از بزرگان قبیله دعوت کرد و ضیافت بزرگی داد و ضمناً مولود جدید را بهمه نشان داد و او را بعنوان طالیه صبح سعادت و شکوفه عظمت و بزرگی قوم و نژاد معرفی کرد و با توجه بهمین معانی بود که او را:

* (محمد) *

یعنی برگزیده و عظیم و نیکو، نام گذاشت. هنوز دو سال تمام از عمر این کودک نگذشته بود که پدرش در گذشت (۱) و تنها ارثیه‌ای را که برای او گذاشت عبارت بود از دو شتر و چند گوسفند و کنیزی بنام برکت. تا این تاریخ مادرش باو شیر می‌داد

(۱) مشهورترین روایات اسلامی میگویند که این کودک در رحم مادر بود که هندالله فوت کرد (مترجم)

ولی از فرط حزن و اندوه شیر در پستان او خشکید . بدین جهت در جستجوی دایه‌ای از میان زنان بدوی برآمد و چون زنان بدوی برای شیردان و پرستاری کودکان اجرت زیادی مطالبه می‌کردند معامله صورت نگرفت و از پرستاری این کودک بی بضاعت با ابر از تحقیر راهانت روی برداشتند بالاخره وقتی چوپانی از قبیله سعد، مجذوب کودک شد و او را با عشق و علاقه فراوانی در آغوش محبت گرفت و بدهکده‌ای در نزدیک کوه طائف واقع در مشرق مکه که مقر مسکن وی بود برد. مدتی از پرستاری کودک نگذشته بود که مادر رضاعی وی و شوهر همان زن از دیدن خال سیاهی که بر پشت کودک (میان دو شانیه) مشاهده کردند ترسیدند و آنرا بر حسب عقائد خرافی خودشان نشانه ارتباط با اجنه و دیوتشخیص دادند لهذا او را بمکه نزد مادرش برگرداندند (۱) وقتی که محمد شش ساله بود مادرش او را برای ملاقات یکی از خویشاوندانی که در یشرب داشت باین شهر برد، شهر یشرب همان جایی است که بعداً بنام مدینه النبی نامیده شد.

(۱) هر چند مدتی را که محمد باین مادر رضاعی گذرانده بود کوتاه بود باینحال خاطرات آمیخته با محبت و شفقتی را نسبت با او تذکار می‌آمود و باین حق شناسی می‌کرد . نام این زن حلیمه بود ویس از ازدواج محمد با خدیجه روزی در مکه بدیدار وی آمد . در اخبار اسلامی چنین نقل کرده‌اند که در این سال قحطی و خشک سالی سختی رخ داده بود و اغنام واحشام زیادی تلف شده بود . محمد در باره نوازش های حلیمه با خدیجه صحبت کرد . خدیجه دستور داد یکی از شیرانی را که عادت به حمل هودج داشت بادرمه کوسفتند باو دادند آنگاه حلیمه با خرسندی و خوشحالی فراوان بخانه اش برگشت ، يك مرابه دیگر باز حلیمه بصرای ملاقات پیغمبر آمد و پیغمبر حبای خودش را برای او پهن کرد تا روی آن بشیند و بپای محبت های دوران کودکی و بیاد نوازش های مادرانه وی با طرزی عملو از محبت دستش را بر سر حلیمه گذاشت .

مادر محمد در مراجعت از مدینه بمکه در دهکده‌ای بنام «ایوا» فوت کرد و همانجا دفن شد.

رقت عاطفه و حساسیت محمد بیشتر از اینجا پیدا است که مدفن مادرش تا آخرین ساعت حیاتش بشدت مورد علاقه وی بود و بخیر و رحمت از او یاد می‌کرد. شکی نیست که از دست دادن مادر در این سن و سال بسی براو گران آمد و سخت او را متأثر ساخت و این تأثر شدید او را بتفکر و تأمل عمیق واداشت و همین سابقه ذهنی بعداً در شخصیت اخلاق او موثر بوده است.

در سن هفت سالگی سنگینی حادثه فراق مادر و توجه به حالت یتیمی را بشکل خاصی درک نمود و همین موضوع پس از سالیان دراز بزبان محمد در قرآن یاد آوری شد. آجاییکه برای آرامش و تسکین خاطر در برابر مصائب و مشکلات و اطمینان از لطف و حمایت خدای متعال این سابقه را تذکار میکند و میگوید «الم یجدک یتیمًا فآوی» یعنی آیا همان خدا نبود که ترا در حالت یتیمی نگهداری کرد و بتو پناه داد؛ پس از گذشتن سالها از این حادثه، موقعیکه محمد از مدینه به حدیبیه میرفت و عده‌ای از اصحاب وی همراه او بودند. بر سر قبر مادرش رفت و گریه کرد، اصحاب که قبر مادرش را نمیشناختند علت گریه را از او پرسیدند او در جواب گفت:

این قبر مادر عزیز من است و خدا بمن اجازه داده است که او را زیارت کنم از خدا اجازه خواستم که برای او دعا کنم اما درخواست من پذیرفته نشد بالینحال وقتی که بیاد محبت ها و نوازش های مادرم افتادم عواطفم

مغلوب آن خاطرات گردید و از اینجهت گریستم (۱) -

سر پرستی این کودک پس از فوت مادرش برعهده جد پدری وی عبدالمطلب که در آن زمان رئیس و شیخ قبیله بود قرار گرفت و او نیز دو سال پس از این تاریخ وفات کرد. آنگاه ابو طالب پسر و جانشین عبدالمطلب محمد را تحت کفالت خویش قرار داد و او را از هرجهت مانند یکی از فرزندان خودش مواظبت و مراقبت میکرد. در این هنگام بود که آثار هوشمندی و فراست محمد جلوه گرمیشد زیر ابعای اینکه با جوانان هم سن و سالش بیازی مشغول شود بنکر و تأمل فرو میرفت و مایل بانزو بود، تا جائیکه هر وقت رفقا او را بیازی دعوت میکردند جواب میداد: «انسان برای مقصودی عالی تر از سرگرمی باین اشتغالات بیهوده آفریده شده است»

محمد تازه وارد سیزده سالگی شده بود، که عمش ابو طالب که تاجری ثروتمند بود با کاروانی که بطرف سوریه میرفت عازم مسافرت شد، و در همین موقع از عمویش درخواست کرد با او اجازه دهد تا در این سفر همراهش برود، محمد جوان در اولین مسافرت شایستگی و لیاقت خودش را بخوبی بروز داد. سال بعد در يك سفر جنگی شرکت نمود.

در نظر اعراب حرقه سوداگری یا شغل سر بازی هیچگونه سازگاری نداشت و اگر احیاناً فردی حائز هر دو امتیاز در میان ایشان پیدا میشد خیلی جالب توجه بود و آنهم محتاج بمنازست و تمرین طولانی بود. تا فردی

(۱) توجه بهمن نکته یعنی امتناع محمد اردن را از مادرش دلایل، قاطع و برهان روشنی است بر استقامت و پایداری او در حفظ مقررات و مصلحت اسلامی، زیرا آیهائی که در جاهلیت مرده اند مشغول رحمت و برکات اسلام نمیشوند. (مترجم گوید : با توجه تحقیقات علمای اسلام که بطفه پیغمبر از اسباب ظاهره و ارحام مطهره انتقال یافته است این نظر بی اصل می نماید)

بتواند در هر دو قسمت صلاحیتی از خود نشان دهد، ولی محمد جوان هم در میدان جنگ و هم در سفر تجارت لیاقت و شایستگی خاصی از خود نشان داد و حسن شهرتی کسب کرد و بالاتر از احرار این دو جنبه، چیزی که بر محبوبیت و حسن شهرت وی افزود صدق گفتار و صحت کردار و حسن عدالت و انصاف او بود، و هر چه بر عمر او می افزود کفایت و شایستگی او سایر بزرگان را بیشتر جلب می کرد و بیشتر طالب همکاری با او میشدند و او را بعنوان امین و نماینده در کارهای تجارتنی دعوت کردند.

در یکی از سفرهایی که با اتفاق عمش بطرف سوریه می رفت وارد صومعه ای شدند، رئیس صومعه یادیر، با نظر عمیق و دقیقی بصورت مسافر جوان نگریست و سپس ابوطالب را بگوشه ای دعوت کرد و باو گفت:

« از این برادرزاده جوانت خیلی مراقبت کن و او را از خیانتهای جهود ها حفظ کن زیرا بطور قطع و مسلم او برای انجام کارهای بزرگی آفریده شده است!

از لحاظ مخالفت هایی که جمودها در سالهای بعد با محمد کردند و آنهمه مشکلاتی را که برای او ایجاد کردند، این پیش بینی و اعلام خطری را که پاره ای از نویسندگان نقل کرده اند خیلی جالب و مهم بنظر میرسد.

در این هنگام محمد باوج رشد و مردانگی رسیده بود، صورتی داشت آمرانه و منظره ای موقر و باشکوه، قیافه و سیمائی گشاده و منظم، چشمانی سیاه و نافذ، بینی قلمی و کشیده، دهانی خوش ترکیب و دندانهایی مانند مروارید، گونه هایی قرمز، حاکی از کمال سلامت مزاج، صنعت و

زیبائی آفرینش، بموی سر و صوت طبیعی مشکی انبوه وی جلوی از رنگ میوه
بلوط نیز اضافه کرده بود.

هر کس با او صحبت میکرد مسحور تبسم ملیح و جذاب وی و
بخصوصاً صدای موقر و موزون و شیفته حرکات دلپذیر آمیخته با صحبت
و مجذوب صفای اخلاق و صراحت و گفتار او میشد. امتیازات و استعداد عالی
فرماندهی در او آشکار بود. دارای حس سرعت انتقال و سرعت اقدام و عمل
بود. حافظه ای داشت وسیع و قوی، نیروی ادراک و تصویری داشت محکم
و پراز جرئت، قوه قضائتی داشت روشن و عمیق و شجاعتی داشت
بی نظیر.

عقیده آنهاست که صدق دعوی او را مشکوک میدانند یا او را پیش
خودشان محکوم میندازند، هر چه هست باشد، لیکن يك نکته ای در کار
است و آن اصرار و پافشاری این مرد در تعقیب از هدف بزرگی است که
در زندگی خودش آنرا نصب العین خویش ساخته و در انجام آن آنقدر
استقامت و حوصله نشان داده است؛ و همین نکته است که همه را وادار به تعجبید
و تحسین میکند.

چیزی که بر فصاحت طبیعی او افزوده بود این بود که صافترین
لهجه های عربی را در محاوره بکار میبرد، و این امتیاز در فصاحت و بلاغت
مسحور کننده، او را زینت دیگری بخشیده بود.

بیمورد نیست شرحی را که قلم گیون راجع به خصوصیات محمد در
دوران بعد از این تاریخ تصویر کرده است در اینجا بشرح زیر نقل
کنیم :-

« شخص محمد از لحاظ جمال و زیبایی صوری، امتیازاتی داشت، و این امتیازات را جز از نظر کسانی که فاقد آنند نمیتوان ناچیز انگاشت.

پیش از آنیکه شروع بنطق و سخنرانی میکرد، چه شنونده بکنفر بود و چه جمعی بودند، همه مجذوب لطف و محبت او میشدند و توجه همه بطرف او جلب میشد و صورت آراسته و آمرانه، سیمای موقر و باشکوه، چشمان نافذ، تبسم ملیح و جاذب، محاسن پر مو، قیافه‌ای که نماینده تمام احساسات روحی وی بود، و بالاخره نکات و لطائفی را که در محاوره بکار می‌برد، همه را او ادا میکرد که در برابر او صدای هلهله تکریم بلند کنند. در امور اجتماعی و کارهای مربوط بزندگی، دقیقاً کلیه آداب و رسوم کشورش را رعایت میکرد. تواضع و احترام او در برابر اغنیاء و ثروتمندان و در مقابل فقر او بینوایان، همه و همه، یکسان بود. وضوح و صراحتی که در گفتار نشان میداد جای اختلافی برای مقاصد نهانی او نمیگذاشت. آداب معاشرتی را که در برابر دوستان از نظر رفاقت و سابقه نشان میداد، همانی بود که هموم افراد، از نظر بشر دوستی رعایت میکرد. حافظه اش قوی و پر دامنه، و هوش و ادراکش سهل و اجتماعی بود. نیروی تصورش عالی، قضاوتش صریح و روشن و سریع و قاطع بود. هم دارای قدرت فکر و اندیشه بود و هم دارای قدرت عمل و اقدام (۱).

(۱) روان در فصل چهارم از کتاب زندگانی مسیح میگوید:

موسی و محمد مرد اندیشه و نظر بودند، بلکه مرد عمل و اقدام بودند و در

نتیجه نشان دادن راه عمل و اقدام بر ابناء جنس شان و معاصرین شان، بر بشریت

حکومت کردند.

هر چند نقشه‌های او بتدریج توسعه و بسط یافت و مقرون باموقفیت گردید ، باینحال اولین فکری را که دربارهٔ رسالت خدائی اعلام کرد، دارای نشانی اصالت و نبوغ ممتاز است. (۱)

پسر عبدالله در میان نجیب‌ترین نژادی، با فرا گرفتن بهترین و صاف‌ترین لهجه‌های زبان عربی تربیت شد، و چیزیکه براهمیت بلاغت و امتیاز سخنوری و نفوذ کلامش افزود، همانا سکوت‌های بموقع و پرازحزم و احتیاط او بود .

دربارهٔ تحصیل و آموزش، آنطوری که در جهان معمول است، همه معتقدند که محمد تحصیل نکرده است. و جز آنچه در میان قبیله اش معمول و رایج بوده، چیزی نیاموخته است و آنچه را امروز ادبیات می‌نامیم آنروزها از توجه بآن غفلت داشته اند و شاید از آن احترام هم داشته اند. و خلاصهٔ کلام آنکه آموختنی‌های رایج آن عصر، دانستنی‌های کتابی نبوده است، بلکه آنروزها هنرمردم در این بود که همان اطلاعات و معلومات معمول زمان خودشان را کسب کنند و درک نمایند. مردم سعی میکردند اشعاری را که میشنیدند (و دربارهٔ معانی آن تصوراتی میکردند، مفاد مضامین آنرا روزی بتوانند در زندگی عملی خودشان بکار برند) در حافظه بسپارند تا از این لحاظ بر تجربیاتشان بیفزاید. بنابراین اعراب که هیچگاه معلم و آموزگاری نداشتند معذک غالباً در میان آنها مردان عالی‌مقامی دیده میشد، زیرا زندگی در زیر چادر خودش یکنوع مدرسه ای است که همیشه چون در چادر باز است، و در نتیجه تماس بامردمان مجرب و

(۱) مقصود مؤلف از بیان این جمله، اصل دعوت است که بر اساس یگانه پرستی استوار شده، و صورت آیات **اقرا باسم ربك الذی خلق الخ** وحی گردیده است (مترجم)

شایسته، افکاری بزرگ و حتی جنبش ادبی بوجود آورده است .

میان آنچه ما (اروپائیان) آنرا تحصیل می‌نامیم، با تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تقویت فکری یا ذهن، که مورد توجه شرقیهاست هیچ نوع عامل مشترکی وجود ندارد .

داستان ازدواج محمد بطوریکه نویسندگان عرب نقل کرده‌اند، بصورت مجلل‌ترین و باشکوه‌ترین تشریفات برگذار شده است . باین معنی که برای ولیمه و ضیافت دو شتر قربانی کرده‌اند و غلامان خدیجه هماهنگ با صدای ساز و نواز، برای سرگرمی میهمانان رقصید ه‌اند.

محمد در هنگام ازدواج بیست و هشت سال داشت و عیالش چهل سال، ولی با اینحال زیبا بود و باوصف اختلاف درس و سال میان این زن و شوهر، چنین بنظر میرسد که محمد با محبوبه نیکو کارش را بطنه‌ای عمالو از محبت داشته‌است، و هیچگاه از قانون رایج در کشورش که تعدد زوجات را مباح شمرده بود استفاده نکرده است .

از این تاریخ بعد برای مدت پانزده سال تاریخ زندگی پیغمبر روشن نیست . مدتی را که مسیح در دکان یوسف نجار بیاد گرفتن شغل نجاری گذرانده از این قبیل (۱) است.

این قسمت از دوران زندگی را میشود دوره مقدسی نامید زیرا در همین اوان است که زمینه رشد و نبوغ آن فردی که خدای متعال او را برای رسالت برانگیخته است، با سکوت و تفکر آماده میشود، و نیز

(۱) او (مسیح) شغل پدرش (العبد بالله مترجم) را که نجار بود دنبال کرد .

این دلیل همچوجه دلیل بر حقارت پیام‌وجب سرشکستگی کسی نبود . عادت جهودها بر این بود که اشخاصیکه کارهای علمی و فکری دارند باید کسی هم غرا گیرند (نقل از نوشته روان حیات صبح فصل ۵)

در همین دوران و همین حالات است که آن فرد روحش را تصفیه میکند و از آلودگی بزشتی‌ها و پلیدیها و شرارتها برکنار میماند. با توجه باین معانی و سوابق است که این روزها روح محمد در محیط اندیشه و تفکر و تأمل بطور استمرار تقویت میشود.

بطوری که نقل کرده‌اند سالی یکماه را با چنین حالاتی محمد در غار حرا (که بفاصله کمی در قسمت غربی مکه واقع است) میزیست و در همین نقطه است که مفاد انجیل و تعلیمات انبیا را از مد نظر میگذرانید و غرق در تأمل و تفکر بود و از این عالم بسی لذت میبرد.

این چنین سرگرمی شدیدی برای تفکر در یک موضوع، مقرون با آنهمه شور و وجد و شوق، طبیعی است باید در ساختمان و درمزاج وی اثر عمیقی بگذارد. (۱) بهمین جهت مطابق تصریح یکی از نویسندگانی که تاریخ حیات پیغمبر را نوشته است مدت شش ماه متوالی پیغمبر در زمینه همان افکار زنده ای که داشت، در حال خلسه و وجد و نشاط و در عالم جذبه میزیست.

تحقیق درباره خصوصیات واقعی ادوار جذبه محمد، را بر از نظر قاطع، در اینک که آیا رؤیائی بوده است کاشف از تفکر عمیق یا غش‌هایی ناشی از تحریکات روحی یا جسمی امری است مشکل، ولی چیزی که مسلم است

(۱) در صفحه ۸۱ از کتاب (تاریخ) واقعی چنین نوشته شده است: - محمد در حال حزن و اندوه بود و لاینقطع فکر میکرد، هیچگونه آرامش و راحتی نداشت جز در هنگام ضرورت حرف میزد. در سکوت معتد و متمادی بود. کلام را از گوشه های دهانش آغاز میکرد و باز با همان گوشه های دهان بسخن پایان میداد. سکوت مستمر را می شکست و حرف میزد. در سخنان وی سه کلمات زایدی یافت میشد و سه کلمات ناقصی.

این است که در هنگام نزول وحی بطوری آشفتگی حال واضطراب بر او فشار وارد می‌آورد که قیافه‌اش دگرگون می‌شود، و در چنین حالاتی مانند یکنفر مغمور یا خواب‌آلود، بزمین می‌افتاد، و در سردترین روزها پیشانی وی مملو از قطرات درشت عرق می‌شد، و حتی نقل شده است گاهی بر حسب اتفاق که سوارشتر بود و چنین حالاتی برای او رخ میداد، مرکوب او بطوری متاثر و ناراحت می‌شد که بر زمین مینشست و سینه و رانش را بر زمین می‌سایید، و بازی اختیاری بآید می‌شد و در اینحال گاهی پاهایش را بشدت بزمین فشار میداد، و گاهی پاهایش را بطوری تکان میداد که گویی میخواست خودش را از سر آن‌ها نجات دهد.

اینکه کراراً گفته‌اند محمد تحت تأثیر ضربات صرع واقع می‌شد از گفته‌های بی‌اساس و از اظهارات ناهنجار یونانی‌هاست که خواسته‌اند بوسیله تهمت تأثیر عوارض چنان موضعی، بر تبلیغ کننده عقیده تازه‌ای و بدیع لکهای وارد سازند و خصوصیات اخلاقی او را مورد نفرت و انضجار جهان سهیبت قرار دهند. این اشخاص متعصب شرور و بدخواه بایستی فکر میکردند که اگر واقعاً محمد بچنان مرض شدید و مخوفی مبتلا بوده است؛ بجای اینکه اینگونه عوارض را نشانه‌ی خشم و غضب خدا نسبت باو بدانند، بایستی طبق تعلیمات شفقت و ترحم آئین مسیح، برای او که بچنین مشقت و بدبختی دچار گردیده است متأثر باشند و دامنشان بسوزد، نه اینکه از این جریان خوشحالی کنند!

درس‌ن چهل سالگی یعنی همان دورانی که بشرح سابق وقت میگذراند

شبی از ماه رمضان در حالتی کسه بعبا پیچیده بود و شب زنده داری میکرد صدائی شنید که او را بنام میخواند. همینکه سرش را از زیر عبا بیرون آورد باروشنایی و درخشندگی شدید و خیره کننده‌ای مواجه شد که غش کرد. پس از آنکه بهوش آمد فرشته‌ای بصورت انسان با نزدیک شد و پارچه ابریشمی در نظر وی جلوه کرد که روی آن کلماتی نوشته شده بود. فرشته با خطاب کرد که :

« اقرأ (بخوان) ! »

- خواندن نمیدانم -

- بخوان بنام خدائی که آفریننده همه چیزها است. انسان را از يك پارچه خون آفریده است. بخوان بنام خدایت که بزرگتر و عالتر از هر چیز است. همان خدائی که انسان را بوسیله قلم تعلیم داد. بانسان چیزهایی آموخت که نمیدانست.

در همان آن بطور ناگهانی فکر محمد روشن شد و با سهولت آنچه را روی پارچه ابریشمی نوشته شده بود خواند. آنگاه بر اثر تحریک شدیدی که قابل مقاومت نبود از کوه سرازیر شد، و در داخل جنگل منزوی گردید، و همانجا بود که شنید صدائی بلند میگوید :-

« محمد ! تو فرستاده خدای بزرگمی ! و من جبرئیل فرشته

اومیم . »

اگر بدقت ملاحظه شود ، این نکته قدر مشترک میان تمام افراد است که بطوری که باید و شاید هر گاه کسی بحال تفکر فرو رود و تمام اشباح تصور در ذهن او متمرکز شود ، مخلوقات ذهنی خودش را اشتباهاً

بجای وجود مطلق می‌انگارد، بعلاوه نه فقط مردها، بلکه گاهی زنهای خیلی هوشمند مخصوصاً در معرض قبول چنین آثاری هستند از قبیل روح قیصر درخیمه بر وتوس و صورت فوق العاده عظیم و بزرگی که عظمت و بزرگی « کرومول » را پیش گوئی کرد و در اعصار اخیر « مولینوس » و « مادام دو گوئین » و « سوی دن بورك » و مادام کروندر .

بهر حال با توجه باین سوابق بیشتر از آنچه بعنوان احتمال چیزی بگوئیم مطلب روشن میشود ، لیکن در مورد محمد این احتمال بعید است که بگوئیم دچار اشتباه یا کذبی شده باشد از اینکه بعداً اعلام کرد که جبرئیل باو القاء کرده بود که وظیفه رسالت را بر عهده گیرد، او حقاً و وجداناً بخودش ایمان داشت که پیغمبر است و از طرف خدا باو وحی میرسد .

محمد صبح روز بیست و چهارم رمضان نزد عیالش آمد و آنرا اضطراب و نگرانی شدید در او مشهود بود ، خدیجه گفت او را در عبا به پیچد ، و چون روحش بشدت مضطرب بود از او خواست که آب سرد بر بدن او بریزد و همینکه بحال آمد برای عیالش که از این جریان حیرت زده شده بود ، راز مأموریت الهی را فاش کرد . خدیجه حتی بکدقیقه در اعلام ایمانش مسامحه نکرد .

این جمله باید بافتخار محمد نوشته شود که برای او نیز ایمان خدیجه تعجیبی نداشت زیرا محمد ثابت کرده بود که برای این زنی کسه او را با محبت و عشق از فشار نیازمندی نجات داده است ، مهربانترین و دقیقترین شوهر است و تا روزی که خدیجه حیات داشت ، محمد از حق معمول تعدد زوجات که آن روزها رایج بوده استفاده نکرد

و همچنین حقیقت و واقعیت خودش را نسبت بعیالش از لحاظ عشق و محبت یکنواخت و تغییر ناپذیر ثابت کرده بود، در این صورت چگونه ممکن بود که این زن در صحت گفتار او شك کند؟ بنا بر این خدیجه رؤیا و وحالات عارضه بر محمد را مظهر واقعی اراده خدا تلقی کرد و به آن ایمان آورد (۱).

گروندگان بعدی یکی زید غلام عرب نژاد وی بود که او را آزاد کرده بود و دیگری پسر عمش علی ابن ابیطالب. آنگاه ابوبکر که یکی از رجال ثروتمند و متنفذ قریش بود ایمان آورد و سپس وجود ابوبکر برای سایر افراد مهم ساکن مکه سر مشق ایمان شد و بدین جدید گرویدند.

چیزی که در مورد خלוص محمد (ص) مورد اتفاق همه است این است که اولین گروندگان، از رفقای نزدیک و افراد خانواده وی بوده اند و کسانی هستند که از نزدیک به تمام خصوصیات زندگی او آشنا بوده اند و برخلاف فریبکاران منافقی که کم و بیش دعاوی شان با عملیات داخلی اختلاف دارد، این اشخاص در وجود محمد (ص) چنان قیصه‌ای سراغ نداشتند.

طولی نکشید که این موفقیت اولی بمانع برخورد، زیرا محمد جلسه‌ای مرکب از بزرگان قبیله‌اش تشکیل داد و دعوتش را اعلام کرد ولی آنها دعوت او را با سردی و بی‌اعتنائی تلقی کردند

محمد ضمن دعوتی که از جمعیت کرده بود بهمین قانع نبود که

(۱) در این باره سیدل می‌نویسد:

بخاطر مدارم درجانی دیده باشم که هیچیک از نویسندگان غربی تذکر داده باشند که خدیجه در صحت دعوی محمد تردید کرده باشد یا هیچگاه در عفت محمد ابراز سوء ظنی کرده باشد.

یگانگی خدا و رسالت خودش را اعلام کند بلکه به حاضرین اعلام نمود که عزم دارد بت پرست را از بین ببرد و افراد کشورش را به تبعیت از دین ابراهیم رهبری کند، آنگاه عدم رضایت حاضرین از هر جهت منفجر شد و باو پیشنهاد کردند که برای همیشه سکوت اختیار کند، و در این باره عنف و شدت سایر خانواده‌هاییکه وابسته بقبیله او بودند کمتر از دیگران نبود.

ابوطالب هر چند خودش ایمان نیاورده بود باینحال دست از حمایت برادر زاده‌اش نکشید (۱)

از این تاریخ بعد زندگی محمد چندین سال بامشقت و رنج گذشت و این محنت و مشقت به پروان محمد نیز سرایت کرد. یکمرتبه مخالفین وی باو پیشنهاد کردند که اگر از مقصود خودش منحرف شود تروت و ریاست باو خواهند داد ولی او در مقابل این پیشنهاد آیاتی از سوره ۴۱ قرآن که مقداری ذیلاً بطور خلاصه نقل میشود بر آنجا خواند:

«تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا لَهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ . الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ . إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ . قُلْ إِنَّا نَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ إِندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ . وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاثًا مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارِكُ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءً لِّسَاءِ النَّاسِ . ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا نَضَّاجِعِينَ . وَ إِنَّمَا

(۱) عقیده علمای شیعه این تحقیق صحیح نیست بلکه ابوطالب را مؤمن باسلام

میدانند (مترجم)

يُنزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٍ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .
 لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ .
 ما يقال لك إلا ما قد قيل للرسل من قبلك إن ربك لذو مغفرة وذو
 عقاب أليم »

مخالفین محمد در برابر این آیات برای اثبات رسالتش از او معجزه
 میخواستند و میگفت: من برای ابلاغ حق و تبلیغ حقیقت آمده‌ام نه برای
 نشان دادن معجزه و در هر حال استناد و اتکاء او بر آن بود و بمخالفین میگفت،
 اگر میتوانید نظیر همین آیات را از حیث زیبایی و بلاغت بیاورید .

هیچگاه دایلی اقامه نشده است که محمد خودش را باین درجه
 تنزل داده باشد تا دگرترین (رسالت) خودش را بوسیله معجزات معمول
 و کذب تحمیل کرده باشد و دعوتش را بر این اساس نشر داده باشد . بالمعکس
 کاملاً بپرهان و دلیل و بفصاحت و بلاغت تکیه داشته است و در دوران اول
 دعوت متکی بعشق و شور مذهبی بوده است .

در حقیقت تنها آملی که همیشه در نهاد محمد حکومت داشت شور
 و جذبه دینی بود و در هر مرحله‌ای از مراحل حیات و در جمیع عملیات او ،
 این معنی جاوه گر بود .

این نکته قابل توجه است که محمد با اینکه بطور وضوح از ابراز
 معجزات خودداری میکرد معذالک همه نوع معجزاتی با نسبت داده شده
 است و باین جهت تاریخ حقیقی و تعلیمات حقیقی پیغمبر مانند تاریخ واقعی
 و تعلیمات حقیقی همه قدیسین مسیحی مسخ شده و مه‌لوا از افسانه‌ها و تفسیرها
 قرار گرفته است .

در واقع فرق بین مطالب قرآن و تاریخ زندگی محمد همانقدر
 است که اختلاف بین مندرجات انجیل و افکار تصویری و موهوم یونان

ونتورا (۱) گیبون در کتاب سقوط و انقراض روم یکی از عجائبی را که
 بمحمد نسبت داده اند چنین نوشته است: * مسیحیها با کمال بی باکی
 بمحمد نسبت داده اند که: يك کبوتر اهلی بنظر می آمد از آسمان بزمین
 فرود می آید و در گوش او چیزهایی فرو میخوانند. چون این معجزه معمول
 را گروتیوس بزبان عربی نقل کرده بود پوکوک دانشمند معروف مترجم
 همان کتاب نام مؤلف کتاب را که پوکوک این داستان را از او نقل کرده است
 پرسید، گروتیوس مجبور شد اعتراف کند که این داستان نزد خود
 مسلمانان مجهول است و برای اینکه این امر موجب نفرت و استهزاء مسلمین
 قرار نگیرد، دروغ این مرد زاهد (۱) از پنج نسخه عربی حذف شد ولی بالینحال
 همین داستان در متن کتاب که مکرر بلائین چاپ شده است بصورت واضح
 و برجسته ای ذکر شده است!

ابوطالب همیشه ملاحظه نمود که دشمنان محمد در صدد کینه جوئی
 هستند، با کمال علاقمندی میکوشید تا برادر زاده اش را متقاعد کند
 که از این بیشتر مقصودش را تعقیب نکند ولی این جواب را
 شنید:

« هر چند همه افراد قریش علیه من صف آرائی کنند و باخوردن و ماه را
 (که از روی چهل نادانی بعنوان معبود پرستش میکنند) یکبار در دست راست
 و دیگری را در دست چپم بگذارند در عزم و تصمیم خود متزلزل نخواهم شد »

(۱) این شخص که در سال ۱۱۹۰ مسیحی متولد شده است یکی از دانشمندان

معروف کلیسای کاتولیک است و همین مرد بمقام اعلائی ریاست فرانسیسکن رسید

تالیفات او از جمله تصوف غربی مهم شناخته شده است و همین جهت او را دکتر ارافیلی

نامیده اند.

و چون از آن همه مخالفت رام نشد مجدداً عده‌ای را که اکثرشان از قبیلہ خودش بودند به میهمانی دعوت کرد و گوسفندی را برای آنها ذبح نمود و ظرف شیری را نیز بر آن افزود و پس از اینکه این غذای ساده را خوردند، برخواست و رسالت مقدسش را اعلام کرد و گفت:

کسانیکه دعوت مرا پذیرند خزائن زمان و ابدیت از آنها خواهد بود و در پایان کلام این جملات را با فصاحت و بلاغت بیان کرد که:

«از میان شما کدام شخص مرا یار و یاور خواهد بود که این بار را بردوش گذارد؟ کیست آن مردیکه خلیفه و وزیر من باشد، همان طور که هارون برای موسی بود؟»

افراد حاضر در آن مجلس همه در حال بہت و سکوت مانند دو ہیچ کدام جرأت نکردند این عطیہ خطیر را بپذیرند، تا اینکه علی جوان و چالاک، پسرم محمد برخاست و گفت:

«ای پیغمبر! هر چند من در حقیقت خردسال ترین افراد این جمعیتم و در نظر این جمعیت زکائی ترین فردم (؟) و شکم من از شکم همه شان بزرگتر و ساقه های پایم از ساقه پای دیگران باریکتر است، با این حال من این دعوت رامی بپذیرم! ای پیغمبر از میان همه افراد من وزارت ترا بر عهده میگیرم.»

محمد پس از شنیدن این بیانات، علی جوان و جوانمرد را در آغوش گرفت و او را بسینه اش چسباند و گفت:-

«برادر و وزیر مرا ببینید!»

محمد با این عمل دعوتش را در مکه آغاز کرد و علناً شروع به

تبلیغ نمود و از آنوقت بعد هر روز بر عده پیروان اومی افزود و جاهالی را که برای نشر دعوتش انتخاب کرده بود عبارت از کوه صفا و کوه ابو قیس ، که در مجاورت مکه واقع شده بود . معذالك گاه گاهی بکوه حرا میرفت و از آنجا با سوره های تازه یا فصاهای جدیدی از کتابیکه بعد بنام قرآن نامیده شد بر می گشت .

در همین اوقات بود که یک نفر گرونده ی تازه بنام عمر با ویوست و عمر یکی از مخالفین سرسخت و دشمنان آشستی ناپذیر او بود ولی در عین حال جوانمرد بود .

عمر قبلاً نسبت به خواهرش (امینه) که دید جدید را پذیرفته بود خیلی خشمناک بود بطوریکه یکروز هنگامیکه او را مشغول تلاوت قرآن دید بشدت مضروبش نمود و در همان جریان بود که قرآن از دست امینه روی زمین افتاد . امینه با همان حالت ضربت خوردگی اوراق پراکنده ی قرآنرا از روی زمین برداشت و جمع کرد و حاضر نبود که بدست برادرش بیفتد . عمر در همان حال خشمی که بود اوراق را دوباره از چنگ خواهرش ربود و برخلاف میل و اراده اش چشمش پاره ای از سطور قرآن بر خورد و دچار تعجب شد و نظر خشم و عدم رضایت او از قرآن مبدل بتکریم و تمجید گردید . بلافاصله پس از این تغییر حال همانطور ، که مسلح بود بطرف کوه صفا که محمد در آنجا بود شتافت . همینکه چشم محمد بر او افتاد با صدای بلند گفت : -

« از کجا می آئی عمر! آیا آمده ای که این سقف روی بدنت بیفتد

و خردشوی؟» عمر جواب داد که:

من آمده‌ام، در حالیکه بخدای حقیقی و بتو که پیغمبر برگزیده‌ام
هستی ایمان آورده‌ام!

قریش که دیدند محمد در نشر دعوتش اصرار دارد هر چه توانستند بر شدت
عمل افزودند و آنقدر ظالمانه نسبت به پیروان او رفتار کردند که سلامت
اتباع او در خطر افتاد. آنگاه محمد به آن عده از پیروانش که حامی و
نگهبانی نداشتند اجازه داد که بجای دیگری پناه برند و آن نقطه
حبشه بود.

این هجرت اولی در سال پنجم بعثت محمد صورت گرفت. عده مهاجرین
تدریجاً از مردوون بهشتاد نفر رسید و چند نفر کودک نیز در میان این جمعیت
بود. نجاشی پادشاه آن کشور با کمال مهر و محبت از مهاجرین پذیرایی
کرد و حتی موقعیکه عده‌ای از نمایندگان قریش برای استرداد مهاجرین
به حبشه آمدند از تحویل دادن آنها خود داری کرد و بطوریکه مورخین
عرب نوشته‌اند شخص نجاشی اسلام آورده بود.



فصل دوم

پیروان محمد در سال دوم بعثت وی در مکه قوی تر و مهمتر شدند، بنابراین مکی ها تصمیم گرفتند تا از گردیدن اشخاص باو جلوگیری کنند .

مادامیکه ابوطالب زنده بود و از او حمایت میکرد این جریان درباره او خیلی تأثیر نداشت ولی همینکه ابوطالب دو سال بعد درگذشت وضع محمد صورت بحرانی بنحود گرفت ، تا جائیکه دارائی و نفوذ ابوطالب بدشمنان منتقل شد . در این موقع خصومت و حس کینه توزی شان فزونی گرفت، و در هر فرصی حتی موقعیکه مشغول نماز بود او را دشنام میدادند و هر نوع کثافتی را روی پای او میریختند . با انواع اذیت و آزار باو بی ادبی روا میداشتند. چیزی که بر این مصائب افزود این بود که پس از چند روز که از وفات ابوطالب گذشته بود ، خدیجه همسر باوفای پیغمبر در حالیکه سرش در آغوش وی بود درگذشت. وفات این شریک زندگی که آنقدر مورد محبت بود در حقیقت برای او حادثه جانسوزی بود، زیرا برای مدت بیست سال این زن برای محمد مشاور و پشتیبانی بود ولی در این هنگام اجاق خانوادگی وی خاموش گردید و محمد تنها ماند

با وجود اینکه خدیجه در چنان سن و سالی بود و بر حسب قاعده بایستی زیبایی دوران جوانی را از دست داده باشد با اینحال محمد تا

آخرین دقیقه حیات خدیجه نسبت با وفادار ماند، و بطوریکه قبلاً اشاره شد از گرفتن زنجیر دیگری خودداری کرد.

خدیجه در قبرستان مکه که در قسمت شمال غربی آن واقع است مدفون شد بطوریکه جهانگرد معروف « بورکس هاردت » مینویسد:
قبر خدیجه تا کنون بهمان حال باقی است و منظمأ مورد نیاز زائرین است مخصوصاً صبح روزهای جمعه و جز آیاتی چند از آیت الکرسی که روی سنگ قبر او با خط کوفی حک شده است، چیز قابل ملاحظه‌ای در مقبره او دیده نمیشود.

محمد تا آخرین ساعت حیات، خاطرات حق شناسی او را در ذهن نگاه میداشت. تا جائیکه تذکار این خاطرات شیرین رشک و غیرت عایشه را که بر جای او نشسته بود، و جوانتر و محبوبترین زنجیر پیغمبر بود تحریک کرد و گفت:

« آیا او پیر نبود؟ و آیا خدا زنی زیباتر و بهتر از او به تو نداده است؟ »

روح جوانمردی محمد از این پرسش بر آشفت و گفت: -
« نه بخدا! هیچوقت همسری بهتر و مهربانتر از او نداشتم. او وقتی بمن ایمان آورد که مورد طمن و استهزاء مردم بودم و در هنگامی که من فقیر بودم و مورد نفرت و اذیت و آزار جهان قرار گرفته بودم، او مرا از گرفتاری نجات داد و بمن راحتی بخشید. »
شکنجه و آزاری که در این مواقع از افراد قبیله قریش حتی از نزدیکان و دوستان قدیمین میدید او را ناچار نمود که ماجرا و پناهی

جستجو کند، لذا بهمراهی زید وفادار بشهر کوچک طائف که تقریباً شصت میلی (پانزده فرسنگ) مکه واقع است فرار کرد و یکی از اعمام وی بنام عباس در این شهر سکونت داشت.

پس از ورود باین شهر با سه نفر از شخصیت‌های برجسته تماس گرفت و آنها را بر سאלتش دعوت کرد و از آنها تقاضا نمود در تحویل فتخار دین جدید و در تبلیغ آن اقدام کنند، ولی آنها متقاعد نشدند. و اینها نیز نسبت بوی همان روش مردم مکه را پیش گرفتند و همان موانع را برای او ایجاد کردند و گفتند برای استمداد و حمایت خواهی جای دیگری را در نظر بگیرد.

بهر حال در حدود یکماه در طائف اقامت گزید و معدودی از مردم معتدل طائف که دارای وضعیت بهتری بودند رعایت مختصر احترامی از وی نمودند ولی بالاخره بردگان و مردمان طبقات پایین، علیه او قیام کردند، و سنگپاشی بطرف او پرتاب کردند و از راه شهر راندند و تا فاصله دو سه میل خارج از شهر، تا ریگزاری که منتهی بکوه میشد او را تعقیب کردند.

در این نقطه یکی از باغها پناه برد و در زیر سایه درخت موخسته و مانده توقف کرد و پس از آن راه مکه را پیش گرفت. همینکه به نزدیکی مکه رسید پیغامی نزد متعب بن عدی که مرد با نفوذی بود، و با محمد سابقه روشنی داشت، فرستاد و از او خواهش کرد وسائل تأمین فراهم سازد تا بتواند بسلامت وارد مکه شود. تقاضای وی پذیرفته شد باین معنی که متعب پسران و نگهبانانش را جمع کرد و بآنها امر کرد که مسلح شوند و محمد را تا کعبه برسانند. بدین وسیله محمد و زید بسلامت

وارد مکه شدند و نگهبانان کمال مراقبت را درباره او رعایت کردند که هیچگونه سوء رفتار، یا آسیبی رخ ندهد آنگاه محمد وارد کعبه شد و سنک مقدس را بوسیده و بخانه‌اش برگشت، درحالی‌که هم‌امورین اعزامی متعب، مراقب و نگهبان او بودند.

تقریباً دو ماه بعد از رحلت خدیجه محمد با یاک زن بیوه‌ای بنام سودا ازدواج کرد و تقریباً در همان اوقات عایشه دختر زیبای ابوبکر، درست صمیمی وی، بحیاله نکاح او درآمد، و این وصلت موجب تقویت و تشدید روابط طرفین گردید.

بطوریکه نقل کرده‌اند محمد پس از رحلت خدیجه در اوقات مختلف از میان پانزده یا سیزده زنی که نامزد وی شده بودند، یا زده یا دوازده زن دیگر گرفته‌است و از این جهت مکرر مورد نکوهش نویسندگان جنجال طلب قرار گرفته است، و این وضع را نشانی و دلیل شهوت پرستی او دانسته‌اند ولی صرف نظر از اینکه تعدد زوجات را (با اینکه بر حسب قوانین اروپائی ممنوع است) در زمان حیات محمد در تمام عربستان و سایر نواحی مشرق زمین معمول بوده است و خلاف اخلاق شمرده نمیشده است.

باید این نکته را بخاطر آورد که محمد از سن بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی با داشتن یکزن راضی و قانع بود و تا هنگامی که خدیجه زنده بود و در سن شصت و سه سالگی وفات کرد محمد زن دیگری نگرفت و محمد از خدیجه فرزند ذکوری نداشت در این صورت باید پرسید آیا ممکن است چنان مرد شهوانی در چنان کشوری که تعدد زوجات عمل عادی شمرده میشود برای مدت بیست و پنج سال به یکزن

قانع باشد آنهم زنی که پانزده سال از او بزرگتر است ؟ و آیا نمیتوان بیشتر بر این احتمال تکیه کرد که محمد زنه‌های متعددی را که در دوران اواخر زندگی‌اش گرفت ناشی از این میل و رغبت بوده است که پسری داشته باشد ؟ (۱)

درمآه مقدسی که کاروان‌های زائرین بمکه می‌آمدند فصل‌صالح عمومی بود و در این موقع حتی شدیدترین خصومت‌ها فراموش می‌شد و معایق می‌ماند بدین جهت دستجات زیادی بدون ترس و وحشت برای برپا داشتن جشن‌های سالیانه از هر گوشه و کناری بطرف معبد (کعبه) روی می‌آوردند، محمد باشور و اشتیاق تام و تمام برای نشر دعوتش از این فرصت مساعد استفاده مینمود و در میان جمعیتها به تبلیغ رسالتش می‌پرداخت در نتیجه عدای ازاهالی یثرب وارد کیش جدید شدند و اسلام آوردند و در موقع بازگشت بخانه شان از دین جدید تعریف می‌کردند و با کمال عشق و علاقه دوستان و همشهری‌های خودشان را وادار می‌کردند که بدین جدید ایمان بیاورند. موفقیت این افراد در نشر دین جدید بیشتر از این جهت بود که دین جدید در مکه شیوع نداشت و سابقه همکاری تجاری بین مکی‌ها و اهالی یثرب نیز موجب تحریک روح رقابت بین دو شهر شده بود.

محمد در سال دوازدهم بعثتش داستان سفر شبانه (معراج) اش را

۱ - در موعود تصد زوجات رسول اکرم (ص) تحقیقات دقیق و مطالعات عمیق دانشمندان اسلامی بعدی رسیده است که هر منکر و وجودی را قانع و متقاعد میکند و نکته‌ای که در این باره قابل تذکار است این است که در اغلب موارد عنوان سر برستی داشته است و عامل ازدواج جنبه اخلاقی بوده نه رابطه جنسی.

به بیت المقدس و از آنجا به آسمان بر مرکبی بنام «براق» تحت رهنمایی جبرئیل نقل کرد و این همان موضوعی است که قرآن بصورتی مجملی در سوره یازدهم (۹) به آن اشاره میکند (۱)

بیانی که از محمد نقل شده است این است که شبی پهلوی عیالش عایشه خوابیده بود و صدای کوبیدن در خانه بگوشش رسید برخاست دید جبرئیل دم در است و «البراق» نزدیک او ایستاده است، براق بصورت حیوان مرموزی وصف شده است که صورتی دارد مانند صورت انسان گوشه‌هایش مانند گوشه‌های فیل گردنش مانند شتر بدنش مانند اسب دمش مانند قاطر، سمش مانند گاو، رنگش سفید مانند شیر و سرعت سیرش نظیر برق.

جبرئیل هفتمین جفت بالهایش را پهن کرد و پرواز نمود و پیغمبر بر براق نشست و عقب او رفت همینکه وارد بیت المقدس شدند محمد در آنجا ابراهیم و موسی و عیسی را ملاقات نمود و بر آنها سلام کرد و بآنها برادر خطاب کرد و با آنها نماز خواند پس از آن محمد با جبرئیل از بیت المقدس حرکت کردند آنگاه نردبانی از برق را مشاهده نمود که برای آنها آماده و نصب شده است سپس بقدریت از نردبام بالا رفتند پس از آنکه ابتدا البراق را با حلقه آهنی که بصخره سختی آویخته شده بود بستند تا برگردند همینکه بعوالم آسمانی رسیدند جبرئیل رفیقش را (همانطور که دانتی در ورجیل این صحنه را بوجود آورده است) متوالیا در هفت آسمان معرفی کرد و محمد پس از وارد شدن با آسمان اول جمعی

۱ - سبحان الذی اسرى بعیده لیلاً من الی المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لتربیه من آیاتنا الخ .

از فرشتگان را بصورت‌های مختلف مشاهده نمود باین بیان که دسته‌ای از آن‌ها بصورت انسان بودند و دسته دیگری بصورت پرندگان و سایرین بصورت حیوانات مختلف، میان پرندگان، خروس‌بی اندازه بزرگی را مشاهده نمود که پروبالش مانند برف سفید بود همه فرشتگان از زمین آمده بودند تا برای حیواناتی که اینجا زندگی می‌کنند شفاعت کنند.

بالاخره مسافری وارد محلی شدند که درخت طوبی در آنجا بود و سرحد باغ لذت (بهشت) را نشان میداد میوه‌های این درخت بقدری بزرگ بود که برای تغذیه همه موجودات در مدت طولانی کافی بود. در اینجا بسدی و مانعی برخوردارند که برای هیچ مخلوق فناپذیری قابل عبور نبود و اینجا نقطه‌ای است که آسمان را از کرسی خدای متعال جدا میکند. در پهلو درخت طوبی فرشته دیگری برای رهنمایی منتظر آنها بود و بوسیله این فرشته محمد بنو احی نامحدود رهنمایی شد و در میان فرشتگانی جای گرفت که لایتنقطع بذکر مدح و ثنای خدا مشغول بودند.

بالاخره اجازه تقرب حضور یافت و تاجایی رفت که باندازه دو کمان تا عرش خدا بیشتر فاصله نداشت و در همانجا عبارات را نوشته دید که با خط نورانی نقش شده بود و همان عبارات را بعداً شعار دینش قرار داد بدین قرار :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

کلماتی را که خدای متعال بر بنده اش فرو خواند نمیتوان کشف کرد.

تنها چیزی که بما گفته شده است این است که خدای امر کرد تا

مسلمین روزی پنجاه مرتبه نماز بخوانند ولی پیغمبر بر حسب توصیه موسی «ع» تقاضا کرد که عدد پنجاه ، به پنج تقلیل یابد و تقاضایش پذیرفته شد .

جبرئیل از این جریان مشعوف و خرسند بود و سپس باتفاق یکدیگر به مکه برگشتند در بیت المقدس پیغمبر براق را سوار شد و بوسیله همان حیوان سلامت بخانه برگشت بطوریکه پاره‌ای مفسرین گفته اند این مدت بقدری کوتاه بود و بسرعت شگفت آوری این سفر طی شده بود که کوزه آبی که پهلوی بستر پیغمبر بود و موقع حرکت او اتفاقاً سرازیر شده بود در موقع بازگشت هنوز سر کوزه بزمین نرسیده بود ، بطوری که کوزه را در جای خودش گذاشت ، قبل از آنکه یکقطره آب روی زمین ریخته باشد .

این سفر شبانه از موضوعاتی است که درباره آن شرح و بسط زیادی داده اند و مشکوه و جلال بی اندازه‌ای برای آن قائل شده‌اند و زمام اختیار بدست تصورات مذهبی افتاده است . موضوع سفر و صعود با آسمان تا جائیکه خیال کار کرده است به صورت قصه های پردامنه و داستان های رنگین تصویر شده است .

درباره این سفر شبانه میان پیروان محمد منازعات و مشاجراتی رخ داده است . پاره‌ای اظهار کرده‌اند که این سفر جز رؤیا و تصور چیزی نبوده است (۱) دیگران عقیده دارند که محمد با همین صورت عنصری به بیت المقدس رفته است (۲) و از آنجا روحش با آسمان صعود کرده است

(۱) عایشه گفته است شی که نقل کرده‌اند که این سفر انجام گرفته است محمد در

ستر او خوابیده بوده است و بنابراین باید رؤیا باشد .

(۲) متی‌ها که الجنای زاهد جزء آنهاست در یک بحث دینی اظهار میکنند که انکار سفر

شبانه محمد بمنزله انکار قرآن است .

بعضی عقیده دارند که سفر به بیت المقدس و معراج او با آسمان هر دو بجنبه بشری صورت گرفته است. این عقیده اخیر بیشتر شیوع داشته و معلوم میشود محمد صحت آن را انکار ننموده است (۱)

در همان سالی که معراج (یا سفر شبانه) بطوریکه گفته شد صورت گرفت و آن سال را مسلمین سنة المقبوله (سال قبول شده) نامیده‌اند دوازده نفر از مردان یثرب بمکه آمدند و در عقبه (۲) نسبت به پیغمبر سوگند وفاداری یاد کردند، این سوگند بنام سوگند زنها خوانده شد و وجه تسمیه آن نه از آن جهت بود که در آن زمان زنی حضور داشت بلکه همان نوع سوگندی بود که بعد از آنها یاد کردند و تعهد نمودند که از آن تاریخ ببعد سرقت نکنند و مرتکب زنا نشوند، بچه‌هایشان را (مانند اعراب بت پرست) از خوف بینوایی نکشند و تهمت بکسی نزنند، و در برابر همه احکام عادلانه و عاقلانه پیغمبر مطیع باشند.

هنگامی که سفر شبانه پیغمبر در مکه و رد زبان ها شده بود این داستان در یثرب انعکاس خاصی داشت و دستجات زیادی در نتیجه نشر این خبر بمکه رفتند و از میان این عده دوازده نفر را پیغمبر نزد خودش نگاه داشت و مقررات و نظامات دین جدید را با آنها آموخت و پس از آن این دوازده نفر بعنوان نمایندگان پیغمبر برای تبلیغ اسلام به یثرب برگشتند.

مبلغین در زمینه دعوت، فعالیت زیادی بخرج دادند و در ظرف مدت

(۱) برای طمن و استهزائی که خیلی از نویسندگان مسیحی بر نقل این داستان روا داشته اند باید گفت اگر از نوع تنبؤات و احساسات قبل الوقوع انگاشته نشود لااقل در عرض رؤیاهای یعقوب (مندرج در کتاب خلقت فصل ۱۷ آیه ۱۱ و ۱۲ و تفریق فصل ۱ آیه ۴ تا آخر آیه ۲۹ و فصل ۴ آیه ۱۲ تا ۱۵ و ادبایال فصل هفتم احکام انبیاء فصل ۹ آیه ۳ ، ۶ ، ۹ بحث الهامات باید شمرده شود .

(۲) عقبه کوهی است در قسمت شمالی مکه.

کوتاهی موفق شدند که قسمت اعظم سکنه شهر را بدین جدید وارد سازند. بمحض اینکه این جریان بااطلاع محمد رسید تصمیم گرفت که هرچه زودتر بطرف آن شهر هجرت کند و بیشتر این تصمیم ناشی از آن بود که ابوسفیان حریف کینه توز و دشمن آشفتی ناپذیر محمد بجای ابوطالب حاکم و رئیس مکه شده بود. ازاین گذشته قریش عده ای را استخدام کرده بودند تا محمد را مقتول سازند و از مزاحمت دشمنی که وجاهت و نفوذش روزافزون شده بود نجات یابند. همینکه راز این توطئه کشف شد محمد باریفش ابوبکر در سکوت و تاریکی شب از مکه فرار کردند. علی دستور داشت که بجای محمد در بستر وی بخوابد و عبای معروف سبزرنگ پیغمبر را روی بدنش بکشد. جنایتکاران پس از محاصره کردن خانه، با فشار وارد شدند ولی بجای قربانی و شکاری که در نظر گرفته بودند، علی جوان را در آنجا دیدند که با کمال آرامش بجای رهبرش در انتظار مرگ بنشسته است! آن اندازه فداکاری، حس ترحم آن جنایتکاران خونخوار را برانگیخت، و علی بدون آسیب و صدمه نجات یافت.

در این ضمن محمد و رفیقش، یکی از غارهای کوه ثور که در فاصله کمی خارج مکه قرار گرفته است پناهنده شدند، و مدت سه روز در آنجا ماندند. پسر و دختر ابوبکر اخبار را بابشان می رساندند و خوراک نیز برای آنها می آوردند.

وقتی که در غار مخفی بودند ابوبکر که پیغمبر را در چنان خطر بزرگی میدید خیلی مضطرب شد و گفت: « چگونه ممکن است در حالیکه ما دونفر هستیم نجات یابیم؟ » - محمد جواب داد، اینطور نیست، زیرا سومی نیز وجود دارد، و آن خدا است

و همان ما را حفظ خواهد کرد .

جنایتکارانیکه هنوز به تعقیب ادامه میدادند، بجلوی غار آمدند ولی دیدند که در جلوی غار کبوتری لانه گذاشته است، و پرده‌ای از تار عنکبوت روی آن کشیده شده است . (و این هر دو بطور معجزه آسایی در آن محل جای داده شده است) . جنایتکاران یقین کردند که غار خالی است و در جهت دیگری تجسس‌شان را ادامه دادند . پس از آن محمد و رفیقش از غار خارج شده و از راه غیر عادی خودشان را به سلامت به یثرب رسانیدند و علی سه روز بعد از این تاریخ بدنیال آنها حرکت کرد . این فرار دوم یا هجرت ، در تاریخ شانزدهم ماه ژوئیه سال ۶۲۲ مسیحی رخ داد و در این ایام سیزده سال از بعثت محمد گذشته بود، و مصادف با سلطنت خسرو پرویز در ایران بود و محمد در این تاریخ ۵۳ سال داشت . (۱)

محمد با کمال اشتیاق و احترام در یثرب پذیرائی شد و اهالی این شهر با افتخار او نام قدیمی شهرشان را به مدینه‌النبی تبدیل کردند . محمد در مدینه زمام امور و نظم شهر را بدست گرفت، و در همانجا بر درخت نخلی، و گاهی روی یک منبر ساده و بی زینتی، تکیه میکرد، و به بت پرستی ملتش دشنام میداد، و در مستمعین خودش چنان روح غیرت و ارادت و

(۱) فرار یا هجرت بطوریکه دیدیم ، هجرت اول نبود بلکه معروفترین هجرت شد . این هجرت ابتدا بوسیله عمر خلیفه سوم برسمیت شناخته شد، و بطوریکه در متن اشریح شد در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ مسیحی صورت گرفت . در حقیقت روزیکه محمد از مکه حرکت کرد در تاریخ اول ماه ربیع الاول بود و در دوازدهم همان ماه وارد مدینه شد یعنی در دوازدهم ماه سپتامبر، ولی تاریخ هجرت از دو ماه جاوتر شروع میشود یعنی از اول محرم . و چون ماه محرم اولین ماه سال عربی است ، عمر بخواست در آن تغییری بدهد ولی ۹ روز را از حساب انداخت، تا اینکه بمده هجرت را همان سال قرار دهد که محمد قرار کرد، و نام تاریخ هجری به این جهت بدان داده شده است .

فداکاری میدمید که چه در میدان جنگ و چه در بیرون دروازه های شهر، مسافرینی که از مکه می رفتند مجبور بودند اعتراف کنند که این مرد از سلاطین ایران باقیصران روم بیشتر مورد احترام و تکریم مردم است، و جمعیت قره مان او را بیشتر و بهتر اطاعت میکردند. تا این تاریخ دین جدید بطور اطلاق جنبه ی علمی و فلسفی داشت، ولی در این هنگام لازم شد که آنرا بر اساسی محکم و تغییرناپذیر قرار دهد، و اشکال عبادت را تعیین کند و جنبه های عملی آنرا نیز مقرر دارد. بنابراین نمازهای روزانه را مقرر داشت و همچنین ساعت های معینی که نمازها باید خوانده شود، و همچنین آن نقطه ی از آسمان را که گروندگان هنگام عبادتشان باید بدان سمت توجه کنند (۱) در همین اوقات اولین مسجد، بنای آن با ساده ترین طرز و بدون جنبه ی تصنع، شالوده ریزی و ساخته شد.

محمد شخصاً و با دست خود در آن کار میکرد. در این موقع عادت احضار مؤمنین بنماز بوسیله مودن که بر فراز یکی از مناره ها میرفت میرفت، و با صدای بلند دعوت بنماز میکرد ابداع شد. (۲) باین بیان که مودن میگفت: - الله اکبر لا اله الا الله، محمد رسول الله، حی علی القلاح، الله اکبر، لا اله الا الله.

محمد در این موقع شخصیتی بنخود گرفته بود که امور سلطنتی و فرماندهی و قضا و یش نمازی در او جمع شده بود. بطور کلی عنوان وحی و الهام الهی، در وجود او مورد پذیرش واقع شده بود

(۱) میان مال شرقی این نقطه بنام کعبه معروف است. یهودیها بطرف بیت المقدس و مسلمین بطرف کعبه یا مکه. و صائبین بطرف صفا النهار. و مجوس ها بطرف مشرق عبادت میکنند.

(۲) محمد بدین جهت این رسم را ابداع کرد که ملاحظه نمود که احضار مؤمنین بنماز بوسیله صدای دهل و شیپوریا بوسیله زنگ زدن به اوربکه میان مسیحیان رایج بود، در خور این مقام و موقع مقدس نیست.

و فداکاری و ارادتی که از طرف پیروانش نسبت باو ابراز میشد
بی نظیر بود.

در حقیقت بقدری بزرگ شده بود و به اندازه ای مورد احترام بود
که هر چه باشخص او تماس پیدا میکرد معتبرك و مقدس بود، و هیچ نوع
سادگی به پایه سبک و روش زندگی که انتخاب کرده بودند نمیرسید. و با توجه
بهین سابقه است که عایشه گفته است که او شخصاً خانه اش را جارو
میکرد و بدست خودش آتش اطاق را روشن مینمود، و لباسهایش را وصله
میکرد، و خوراکش عبارت از مقداری خرما و نان جو بود که با شیر و عسل
میخورد و آنرا گروندگان و پیروان او تهیه میکردند (۱) در عین حالیکه پیغمبر
بشرح فوق مشغول امور روحانی بود توجه او بامور عرفی و عادی زندگی
کمتر از امور روحانی معطوف نبود.

خبری رسید که کاروان پرثرونی مرکب از هزار شتر تحت ریاست
ابوسفیان از شام می آید و اهالی مکه یکدسته محافظ ۵۹۰ نفری از مردان
برگزیده همراه کاروان فرستاده بودند. محمد تصمیم گرفت با اینکه
فقط ۳۱۳ نفر سرباز و ۶۰ شتر و دو اسب تجهیز کرده بود بکاروان
حمله کند.

در نزدیکی چاه بدر، در طریق مکه واقع در محلی که از دریای
احمر فاصله ای چندانی ندارد موضع گرفت و هنوز عده ای خودش را برای جنگ
منظم نکرده بود که ستون پیش آهنگ کاروان مکی ها روی ریگهای
مواج در جلو صف آشکار شد، و چون اکثر عده این کاروان در عقب
بودند از نظر محمد مستور ماندند.

(۱) بحاری میگوید خدا جراهی های زمین را با عرصه داشت ولی او

محمد کاملاً بوضع بحرانی خودش توجه داشت و بخوبی میدانست که مقدرات حقیقی اسلام وابسته بهمین مسئله است - بنا بر این دستش را بطرف آسمان دراز کرد و خالصانه این دعاها را بر زبان راند : -
 خدایا ! من بتو پناه میبرم . وعده کمک و پیروزی را که داده‌ای از نظر دور مدار ! خدایا ! اگر این عده‌ی کم مغلوب شوند، بت پرستی رواج خواهد گرفت ، و عبادت حقیقی و بی شائبه‌ی تو ، در تمام جهان موقوف خواهد شد ! ...

سپس مشاجره‌ای در گرفت و در ضمن آن پیغمبر با چشمان آتش بار ، و صدای بلند ، اعلام کرد ، کسانی که در راه مقدس خدا جان دهند ، درهای بهشت بروی آنها گشاده است ؛ و باز اعلام کرد که فرشتگان همراه ما هستند ؛ من آنها را میبینم که بطرف مامی آیند ؛ هوشیار باشید من صدای جبرئیل را میشنوم ؛ این شمشیر خدا است که از غلاف کشیده میشود . سس خم شدویک مشت دریک از زمین گرفت بطرف مکی ها پرتاب کرد و فریاد زد :
 بروی دشمنان !

شعله عشق آتشی که از قلوب مسلمین بر افروخته شده بود ، قابل مقاومت نبود و محمد با پیروزی بمدینه برگشت و غنائم فراوانی که بدست آورده بود بطور مساوی میان گروندگان تقسیم شد . از جنگ بدر در قرآن ذکر میمان است . و محمد بر اثر حیثیت و امتیازی که در این جنگ بدست آورد . پیروزیهای بعدی او دیون همین جنگ بود .

سال بعد (۶۲۴ مسیحی) کینه توفی ز نهرت ابوسفیان و قریش ، جمعیتی

مرکب از سه هزار نفر مرد تحت سرداری و فرماندهی ابوسفیان، میدان جنگی را علیه محمد آراست، و ابوسفیان تا نزدیکی مدینه که یکفرسخ و نیم بیشتر تا شهر مدینه فاصله نداشت جلو آمد، و بایروان محمد که عددشان ۱۵۰ نفر بود مواجه گردید (۱). افراد قریش بشکل هلال جلو آمدند، و جناح راست سوار نظام تحت فرماندهی خالد بود و خالد شجاع ترین و جنگجو ترین افراد بی نظیر عرب شناخته میشد.

محمد بامهارت خاصی وضعیتش را مستحکم نمود. در آغاز کار سپاهیان اوقاتح شدند و قلب صف دشمن را شکافتند، ولی حرص و لعی که در جمع آوری غنائم از خود نشان دادند، صفوفشان را از نظم خارج کرد، آنگاه خالد از جناح و از عقب حمله کرد. تیری بصورت محمد اصابت کرد و بر اثر سنگی که بدھانش خورد دو دندان وی شکست. خالد با صدای بلند فریاد کرد که پیغمبر کاذب (العیاذ باللہ) کشته شد. بر اثر این صدا، بیروان اسلام بدون اینکه حقیقت امر را تحقیق کنند، وحشت زده و مضطرب و بفرار گذاشتند، در عین حال چند نفر از فداکارترین اطرافیان محمد دور او جمع شده و او را بمحل امنی انتقال دادند. در برابر شجاعتی که علی پسر عموی محمد در این مرحلهی سخت و در این حادثه‌ی سنگین از خود نشان داده بود، محمد دختر محبوبش فاطمه را بازدواج او در آورد (۲). فاطمه از لحاظ زیبایی کم نظیر، و از جهت تقوی، مقامی احراز کرده بود که در میان اعراب جزء چهار نفر زن مقدس، یعنی زن فرعون و مریم عذری و خدیجه و خودش بشمار میآمد.

(۱) نقطه ای که در نیمی جنگ آراسته شد بنام احد نامیده شده است، و این

نام از آن جهت باین کوه داده شده، که در آن کوهی است که در این میدان واقع گردیده است.

(۲) مؤلف ما - وی عایه، شارحی علی را دیده است! (مترجم)

یکسال پس از این ازدواج، محمد و جوب روزه رمضان (۱) را اعلام کرد در همین اوان چندین قبیله‌ی عرب بیبانه‌ی اینکه اسلام را پذیرفته‌اند، از محمد درخواست کردند که دو نفر از شاگردانش را نزد آنها بفرستد تا تعلیمات و آداب مسلمانی را بآنها بیاموزند، ولی بمحض اینکه این دو نفر مبلغ وارد شدند با کمال وقاحت و ظلم آنها را بقتل رسانیدند. یهودیها نیز از هر طریق بادین موجود مخالفت مینمودند. مستمرأ و عتوالیاً برای ازین بردن پیغمبر توطئه‌هایی طرح میکردند ولی در نتیجه‌ی ثبات و خونسردی و دقت و مواظبت دائم وی خنثی میشد. در اینموقع نفوذ محمد بحدی زیاد شده بود که توانست استعمال شراب را تحریم کند و بالتیجه نوشیدن شراب مورد نفرت و انس‌زجار همه‌ی مسلمین حقیقی گردید.

این همه رجحان و امتیاز اخلاقی کمال ضرورت و لزوم را داشت و توجه بهمین معنی موجب شد که اسلام با اینکه در میان دشمنان متعدد و سرسخت محصور شده بود، از حمله و هجوم آنان نجات یابد.

حقیقت امر این است که در این هنگام قریش با جهودها دست اتحاد بیکدیگر داده و چندین قبیله دیگر از اعراب نیز از بیابانها وارد شده بودند و همه‌ی این نیروها بیکدیگر اشتراک مساعی داشته و علیه اسلام بکار میرفت، و اسلام هم این مشکلات را فقط با نیروی تحمل و قدرت و اراده یک نفر مردی که دارای خاصیت نبوی بود با شور و عشق بی پایان و فداکاری شکست ناپذیری تحمل میکرد.

(۱) کلمه رمضان مشتق از رخص است که معنی حرارت و سوزندگی است.

این ماه از آن جهت باین اسم نامیده شده است که در گرمترین ماه از سال قمری قدیم

عربی واقع شده بود.

همه کوششهای مهاجمین بی اثر ماند. محمد هر وقت از مدینه خارج میشد با فتح و پیروزی بر میگشت و همینکه بالاخره حلقه محاصره شکست، محمد عجمان خود را در برابر قبیله بنی قریظه تجهیز نمود، و در یک حمله آنها را بکلی مغلوب ساخت.

در اینجا لازم است تهمتی را که دشمنان محمد در همین اوقات از روی غرض و حسد با او زده اند رد شود، و آن موضوع ازدواج عیال مطلقه‌ی پسر خوانده‌ی او است. واقع امر این است که خیلی پیش از طلوع اسلام میان اعراب عادتی رواج داشت که اگر کسی زنی را بنام مادر میخواند، دیگر نمیتوانست با او ازدواج کند، و اگر کسی جوانی را پسرش میخواند، از آن بعد آن پسر از تمام حقوق فرزندی وی برخوردار میشد، ولی قرآن هر دو عادت مزبور را نسخ کرد، باین معنی که اگر کسی زنی را مادر میخواند، میتواند با او ازدواج کند و نیز اگر پسر خوانده‌ی عیالش را طلاق میداد، پدر خوانده نمیتوانست او را به ازدواج خودش در آورد.

محمد که نسبت بزینب خیلی احترام میگذاشت، او را به ازدواج پسر ی که با او نیز همانقدر احترام قائل بود، در آورد. چون نتیجه‌ی این ازدواج برای زینب رضایت بخش نبود، با همه‌ی مداخله‌های که پیغمبر در این باره نمود، زینب تصمیم بر طلاق زینب گرفت. پیغمبر خودش بخوبی میدانست که چون اصولاً این وصلت بوسیله‌ی او انجام گرفته است مورد تو بیخ قرار خواهد گرفت، ولی پس از انجام طلاق، پیغمبر از گریه‌های زینب و بدبختی او متأثر شد، لهذا تصمیم گرفت از آنها وسیله‌ی اصلاحی که در دسترس دارد، استفاده کند؛ بنابراین پس از طلاق زینب، خودش با زینب ازدواج کرد.

پیغمبر با اشکال باین اقدام تصمیم گرفت و میدانست عربها، که هنوز پای بند رسم و عادت سابقشان بودند او را با انجام این عمل به بیعتی متهم خواهند کرد، ولی حس شدید و وظیفه شناسی، بر این موانع غالب آمد و زینب عیال پیغمبر شد.

در پایان یکی از سفرهای جنگی، علیه قبایل که بفتح و پیروزی مسلمین تمام شده بود، عایشه زن خیلی عزیز و محبوب پیغمبر متهم بسوء رابطه با افسر جوانی بنام ساوا گردید، ولی بیانات و توضیحات خالی از تصنع، با کمال فصاحت و بلاغت، اشکها، و زیبای، محمد را در باره ی بیگناهی عایشه قانع و متقاعد کرد و کسانی که عایشه را متهم کرده بودند، هر يك محکوم به هشتاد ضربه تازیانه شدند (۱)

جهودهایی که در اطراف مدینه اقامت داشتند و بشدت مورد حمله واقع شده بودند (۲) از مکی ها استمداد کردند و همینکه قوای مؤثری از مکی ها فراهم شد؛ با کمال جهودها بطرف مدینه حمله ور شدند. محمد که از شکست در جنگ احد درس احتیاط آموخته بود، بر اثر پیشنهاد یک نفر ایرانی (۳) که مسلمان شده بود، برای دفاع از مدینه در

(۱) عواملی که مولف درباره یراث عایشه ذکر نموده است معلوم نیست تا چه حد در نظر رسول اکرم «ص» تأثیر داشته است. ولی چیزی که موجب تشریح وی شده است نزول وحی و صریح آیه قرآن است که پیغمبر و همه مومنین را متقاعد ساخته است، و عایشه را از این تهمت تبرئه نموده است.

(۲) حملاتی که در این موقع بر جهود شد، در نتیجه ی تحریکات و اخلاص لگریها و عهد شکنیها و توطئه های خطرناک خودشان بود که مثالی در راه پیشرفت اسلام ایجاد مشکل ها و مانع می کردند، و این جنگها نیز مانند همیشه حزمه دفاع داشت نه حمله و تعرض.

(مترجم)

(۳) نام این شخص سلمان فارسی است و در همین جریان حفر خندق و همکاری شخص سلمان بود که رسول اکرم فرمود:

«السلمان منا اهل البيت» یعنی سلمان از افراد خاندان ما شناخته میشود. (مترجم)

اطراف شهر بحفر خندق اعلام کرد .

مهاجمین برای غارتگری دست بکار شدند و پس از آن شهر را
 را محاصره کردند، ولی بعد از چندین حمله که با شکست مواجه شدند ،
 و در نتیجه‌ی اختلافی که میان آنها پدید آمده بود ، بساطشان را برچیده ،
 مراجعت کردند .

این جنگ بنام جنگ خندق نامیده شد و در سال ۲۶-۶۲۵ مسیحی
 مقارن با سال چهارم هجری واقع شد .

محمد پس از این مرحله حالت تعرض بنخود گرفت ، باین بیان که
 قلعه‌های ناکن (؟) والو کوب (؟) را تسخیر کرد و بعد از مقاومت شدید و
 پایداریهای سخت جهودها ، قلعه خیبر را فتح کرد، و درحالی‌که وارد این شهر
 شد که کم و بیش از خطری که در انتظار او بود مطلع بود .

شرح جریان امر از این قرار است که :

زن جوانی از جهودها که پدر و شوهر و سایر اقوامش را در جنگهای
 اخیر از دست داده بود، و بشدت تحت تأثیر روح کینه جوئی و انتقام واقع
 شده بود؛ تصمیم گرفت محمدا را بعنوان اینکه دشمن تژاد و خانواده او
 بود از بین ببرد. بنابراین بزغاله‌ای را ذبح کرد و گوشت آنرا بزهر کشنده‌ای
 آلوده نمود، و با کمال ادب، اوایل شب که مقارن با وقت صرف شام بود، پس از
 عرض کلمات فریبنده‌ای آنرا نزد پیغمبر گذاشت .

بعض اینک که پیغمبر اولین لقمه را خورد فریاد کرد که - او را
 بگیرید ! قطعاً بزغاله مسموم شده است !

یکی از افسران وی بنام « لیبر » که بیشتر از محمد خورده بود فوری رنگش پرید و دست و پایش از حرکت ایستاد و طولی نکشید که فوت کرد .

محمد که بشدت از درد مینالید، بفوریت دستور داد که خودش و همه افرادی را که از آن گوشت خورده بودند حجامت کنند و از هر یک مقداری خون بگیرند . زن جوان جهود احضار شد و او را استنطاق کردند و در برابر پرسش با کمال جسارت جواب داد و گفت « توای محمد ! پدر و شوهر و برادرم را کشتی بنا بر این من بخود گفتم :

اگر تو پیغمبر حقیقی باشی خواهی دانست که گوشت بزغاله مسموم است و اگر بالعکس ، مدعی نبوت باشی ، از شر تو نجات خواهیم یافت و جهودها یکبار دیگر خوشبخت خواهند شد . »

زن یهودی بلا فاصله اعدام شد . پیغمبر پس از وقوع این حادثه برای مدتی طولانی مریض شد و چون بالاخره هم بطور کامل در نتیجه آثار این زهر معالجه نشده بود، تعجبی ندارد از اینکه انتقامی را که از جهودها در دل گرفته بود اینقدر سخت و شدید بود که خیلی از شهرهای جهود نشین مرعوب وی شدند و از ترس بلا شرط تسلیم او گردیدند و از این جهت بیشتر از پیشتر بر قدرت پیغمبر افزود .

احزاب (قبایل مختلف عرب) نیز از هر طرف بسوی او روی آوردند و در موارد مختلف عقیده اسلامیشان نتیجه اثر عمیق تلاوت آیات قرآن بود که افکارشان را تسخیر میکرد .

زیارت شهر قدیم (مکه) و مقام مقدس کعبه که در هنگام نمازهای روزانه، محمد بطرف آن نظر میدوخت، آرزوی هر فرد مسلمان با تقوایی بود و محمد در تقویت این آرزو تشویق مومنین بحد اعلا اهتمام میورزید و چون خودش آرزو مند فتح مکه بود تا مردم آن شهر را باسلام دعوت کند و مانند شهریار فاتحی وارد آن شهر گردد و این شهر همانجائی است که قبل از وقت محمد مورد آتقدر توهین و اهانت و در معرض آنهمه خطرات واقع شده بود، بنا براین برای وصول باین مقصود فرصت را از دست نداد و بعنوان امیر و فرمانده همه مؤمنین بمنظور زیارت کعبه بصورت صالح و سلم بطرف کعبه عزیمت کرد و هر چند در هر قدمی با مخالفت مواجه می شد معذک با هزار نفر از پیروانش بافتح و پیروزی بطرف مکه پیش رفت .

قبل از این تاریخ، اسلام، محرمانه هواخواهانی در این شهر پیدا کرده بود و خوفی را که نام محمد در دلها ایجاد کرده بود بعلاوه معجزاتی که از ناحیه او مشهور شده بود، و بانبوتش مزوج گردیده بود، موجب آن شد که قریش خودشان پیشنهادهایی دادند که مطابق آن مسلمین را اجازه ورود بدهند و این امر منتهی بعقد قراردادی گردید که میان مکی ها و مسلمین بر اساس شرایط زیر توافق حاصل شد :

- ۱- قرار داد متار که جنگ بین طرفین متعاهدین برای مدت سه سال محترم شناخته شود .
- ۲- قبایل عرب آزاد خواهند بود که یا به محمد ملحق شوند یا به مکی ها .

۳- محمد و همراهانش اراضی مقدس (مکه) را پس از برگزار

شدن تشریفات عبادت سائل جاری ترك کنند .

۴- مسلمین در طول سال جاری ممکن است اراضی مقدسی را که بنام «الیداء» معروف است زیارت کنند .

۵- مسلمین هنگام ورود بمکه هیچ نوع اسلحه‌ای غیر از شمشیر (در غلاف) نباید همراه داشته باشند .

۶- مسلمین سه روز در اینجا اقامت خواهند کرد و حق نخواهند داشت هیچیک از اهالی شهر را برخلاف میل و اراده‌اش وادار کنند که اینجا را ترك گوید .

انعقاد این پیمان بزرگترین موفقیتی بود که تا این تاریخ برای محمد حاصل شده بود، زیرا هر چند پیغمبر شخصاً پس از انجام تشریفاتى که قرآن تعیین کرده بود قرار بود بمدینه مراجعت کند، با اینحال در همین موقع پایه‌های اولی اسلام بطور استحکام در اینجا گذاشته شد و بمحض اینکه پیغمبر در برابر حجر الاسود با صدای بلند تکبیر گفت و ندای دعوت خدای حقیقی را در داد؛ نیروی هر يك از سیصد و شصت بت که در کعبه وجود داشت از ریشه و پایه از بین رفت (۱)

(۱) سال قدیم اعراب ۳۶۰ روز داشت و بنام هر روزی يك بتی ساخته بودند. این بتها نمابنده اشخاص و شیرها و بزهای کوهی بودند و معروفترین و مهمترین بتی که در میان آنها دیده می‌شد سحبه هبل بود که بوسیله یک کفر صندل‌تگر سوزی از عقیق سرخ ساخته شده بود و هفت نیر بدون نوك و بدون پر مرغ در دست داشت و این تیرها ابزار و نشانه‌های کفر و علامت ارتباط ضلالت آمیز با جهان غیب بود .

فصل سوم

در سال نهم هجری از تمام اطراف سفرائی بمکه و مدینه وارد شدند و تمایل امرای مختلف را در قبول دعوت به پیغمبر اعلام کردند . پادشاه حبشه که پیغمبر قاصد مخصوصی را نزد او فرستاده بود بدین شرح جواب داد:

« درود بر خدای باد که پادشاه مقدس و حقیقی و نیرومند و نجات دهنده تواناست .

من اعتراف میکنم که خدا یکی است و محمد پیغمبر او است . رسول خدا بمن نامه نوشته و از من خواستار شده است که دخترم «اموم هبابه (۱) را بازدواج او در آورم . من با کمال خوشوقتی تقاضای او را انجام میدهم و مبلغ چهار هزار مسکوک طلا بعنوان مهریه باو میبخشم »

مقارن همین اوقات ، محمد مهری تهیه کرده بود که روی آن « محمد رسول الله » حک شده بود . این مهر بایستی روی نامه هائی زده میشد که پیغمبر با مر او سلاطین مینوشت و آنها را باسلام دعوت میکرد . اولین نامه مربوط باین موضوع نزد بدھام استانداریمن فرستاده شد که بوسیله او نزد خسرو پادشاه ایران ارسال شود . خسرو نامه را پاره کرد و امر نمود که بدھام ، پیغمبر را از این فکر منصرف کند ، یا اینکه سر او را نزد وی بفرستد . بمحض اینکه پیغمبر از این توهین مطلع شد گفت :

« خدا نیز سلطنت خسرو را همینطور نابود خواهد کرد و دعای

او مستجاب نخواهد شد.

طولی نکشید که خسرو بدست پسرش مقتول شد. بدهام با افراد خودش اسلام آورد و محمد او را بر حکومت یمن ابقاء نمود. بطوریکه مورخین عرب نوشته‌اند هرودیوس امپراطور روم نیز نامه ای را که محمد بعنوان او نوشته بود با کمال احترام دریافت نمود و آنرا زیربالش خودش جای داد و یکنفر سفیر را با هدیه های گرانهائی نزد پیغمبر فرستاد. دو نفر از امرای دیگر بنام هونسا و الموندا (۱) بطیب خاطر نزد پیغمبر آمدند و در محضر او باسلام گرویدند. حصول چنین پیروزی برای محمد از آن جهت بسهولت انجام گرفت که نه فقط عظمت و علو اخلاق او با قدرت شمشیر همزوج گردیده بود بلکه، شخصیت او بقدری دارای نفوذ سرشاری از بلاغت و فصاحت و نیروی اقناع بود که بمحض خارج شدن کلمات از دهان او که با نیروی الهام توأم بود عمیق ترین آثار را در فکر و ذهن اعراب ایجاد میکرد و دهان بدهان نقل میشد و بدورترین نقاط میرسید. کتابی را که محمد بآنها و بتمام جهان شرق عرضه میداشت مملو از وعده ها و نویده های درخشان بود.

این کتاب برای اجرای وظائف کوچک، پاداش های بزرگی قابل بود و چون از يك مبدأ قوی و منبع غیرقابل مقاومتی صادر میشد، همه چیز را بطرف خودش جذب میکرد.

وقتی که پیغمبر در مکه و مدینه حکومتی تأسیس کرد، میکوشید که انقلاب را بمردم و امرای کشورهای مجاور سرایت دهد، ولی قاصدی را که نزد فرمانروای بوسا نزدیک دمشق فرستاد با امر شرحیل امیر مسیحی عرب نژاد که منسوب به هررا کلیوس پادشاه یونانی بود، دستگیر و مقتول شد.

این صدمه، مهم نبود، ولی تعرض و اهانتی بزرگ بود. بلافاصله پس از وقوع این حادثه سه هزار نفر تجهیز شدند و پیغمبر آنها را تشویق و ترغیب نمود که در راه خدای بزرگ غیرت و شجاعت از خود نشان دهند و پرده‌ها و صحنه‌هایی درخشان از بهشت موعود و نعمت‌های این جهان در نظر آنان تجسم داد که چه کشته شوند و چه فاتح گردند در هر حال نصیبشان خواهد شده و در عین حال بآنها تذکر داد و اخطار نمود که غنائم خودشان را از اشک رخسار مردم بیگناه نگیرند، بلکه غنیمت‌های جنگی را در ذخائر و خزائن عمومی کشورهای مفتوح جستجو کنند، و در همین مقام و موقف گفت: -

برای جبران صدماتی که بر من وارد آورده‌اند، متعرض عباد و ذهادی که در صومعه‌ها خلوت گزیده‌اند نشوید، ضعف و ناتوانی جنس لطیف و کودکانی را که در آغوش گرفته‌اند، از نظر دور نداشته باشید و رعایت کنید و به پیر مردانی که در مجرای سیر طبیعت از این جهان ناپایدار به عالم دیگر رهسپارند ترحم کنید. از منهدم ساختن مساکن و منازل و ضایع نمودن ارزاق و خوار بار مردم خود داری کنید. درختهای بارور را محترم بشمارید و به نخل‌ها صدمه نرسانید زیرا (۱) سایه و سبزی این درختها برای سوره خیمه مفید و مفرح است.

یونانیها از لحاظ عده خیلی برتری داشتند، زیرا صرف نظر از عده و عدد خودشان، تقریباً یکصد هزار نفر از لشکریان عرب که تحت اختیارشان بودند در این جنگ شرکت داشتند. از اینجهت مسلمین در حمله اول عقب‌نشینی کردند و سه نفر از سردارانشان بنام زیاد و جعفر و عبدالله را از دست دادند، و این سه نفر سردار

(۱) در اخبار اسلام ذکر شده است که: بعضی خودتان (درخت خرما) صدمه

از نخل زیرا نخل از باقی صابنه کلی که آدم از آن آفریده شده است، ساخته شده است.

هر يك پس از دیگری از طرف پیغمبر معین شده بودند که هر کدام از بین رفتند دیگری جانشین باشد.

زید مانند یکنفر سر باز پیشاپیش لشکر قرار گرفته بود و کشته شد. کشته شدن جعفر خیلی شجاعانه و فراموش نشدنی صورت گرفت زیرا همینکه دست راستش از بدن جدا شد پرچم را با دست چپ گرفت و پس از قطع شدن دست چپ باز پرچم را در میان بازوان خون آلودش نگاه داشت و بالاخره پس از پنجاه زخم کاری با افتخار تمام جان سپرد!

عبدالله مقام سرداری را احراز کرد و با صدای بلند فریاد زد:

به پیش!

«یا فتح و پیروزی نصیب ما است یا بهشت!»

یکنفر تبر انداز یونانی تیری بطرف عبدالله پرتاب کرد و او را از پای در آورد ولی خالد که تازه با سلام گرویده بود پرچم را برداشت. نه شمشیر در دستش شکست و بالاخره شجاعت و پایداری این مرد نیروی قاهر مسیحیان را بعقب راند و در نتیجه مسلمین فاتح شدند، و خالد که بر اثر مهارت و شجاعت این پیروزی را بدست آورده بود از طرف پیغمبر بلقب «سیف الله» مفتخر شد.

بر اثر کمکی که قریش بدشمنان محمد کرده بودند؛ قرارداد سابق را نقض کردند؛ بنابراین لازم شد که آنها را وادار بتمکین نماید.

محمد پس از آنکه تجهیزات لازم را فراهم نمود باده هزار نفر از مدینه حرکت کرد ولی نزدیک بود که موفقیت اردوی اعزامی وی در در نتیجهی خیانتی مخدوش شود، باین معنی که مردی بنام هالب نامه‌ای به مردم مکه نوشت و بوسیله خادماش نزد آنها فرستاد و آنها را از خطری که متوجهشان شده بود مطلع ساخت ولی علی که بموقع از جریان امر

مطلع شد بر اسبش سوار شد و قاصد را تعقیب کرد و دستگیر نمود. قاصد قویاً از داشتن نامه انکار نمود و حتی پس از تفحص و جستجو نامه کشف نشد. علی از اینکه نامه بدست نیامد متحیر و آشفته خاطر گردید. سپس شمشیرش را از غلاف کشید و روی سر این زن بحرکت در آورد. ^۴ آنگاه، زن از وحشت لرزید و دامن بلندی را که پوشیده بود سست کرد، و نامه‌ای که در آن پیچیده شده بود افتاد و این شرح در نامه نوشته شده بود :-

« از طرف هالب بن باطن . بمردم مکه .

سلام بر شما باد . رسول خدا عازم حمله بطرف شماست . مجهز

و مسلح شوید ! »

حرکت محمد بسرعتی صورت گرفت که تا هنگام ورود وی بدروازه‌های مکه ، قریش فکر نزدیک شدن او را هم نمی‌کردند ؛ برای رعایت احتیاط شهر مکه محاصره شد، و محمد که جامعه شجره‌فی پوشیده و برشتی بنام « القصوی » که آنرا بسیار دوست میداشت سوار بود ، با پیروزی وارد شهر شد . ابوسفیان را نزد وی آوردند و بشرط اینکه مسلمان شود ، جانس را خرید سپس محمد برای اینکه بادت خودش به‌تای داخل کعبه را نابود کند ، هفت مرتبه دور کعبه طواف کرد و شعار مقدس :

لا اله الا الله

محمد رسول الله

را اعلام کرد . آنگاه برای رفع عطش کنار چاه زمزم رفت .

باید دانست که زمزم همان چاهی است که هنگام سرگردانی هاجر ،

فرشته آنرا بوی نشان داده بود. پس از آن محمد قسمتی از سورهٔ چهل هشتم قرآن (۱) را بر جمعیتی که آنجا حضور داشتند فرو خواند. آنگاه پس از آنکه صدای مودن را شنید که مردم را بنماز دعوت میکند، و بعد از آنکه خورده ریزه‌های بتها دور ریخته شده بود و جمعیت از هر طرف او را محاصره کرده بودند روی مردم کرده و گفت : -

« ازمن چه انتظار دارید ؟ »

هزاران صدر مخرج بانصرع و استرحام، از میان جمعیت بلند شدند و همه گفتند :

انتظار داریم که مانند پدری باما رفتار کنی (۲)

آنگاه جواب داد :

« بروید : برکت رحمت خدا بر شما باد ! » (۳)

مقارن همان اوقات قبایل هوازن و قریش که از نابود شدن بتهای خودشان بشدت متأثر بودند، تحت فرماندهی « ابالبق » اسلحه در دست گرفته و در درهٔ حنین که سه ربع فرسج تامکه فاصله دارد بصف آرامی پرداختند. در این جریان دوازده هزار نفر با همکاری دو هزار نفر از مکی‌ها که اخیراً اسلام آورده بودند، بایکدیگر متفق شده و بخود وعده میدادند که بسهولت فاتح خواهند شد و بر قبایلی که از حیث عدد کمتر از آنها بودند، غلبه خواهند کرد.

(۱) انا فتحنا لك فتحاً مبيناً . الخ

(۲) آنچه در این باره معروف است این است که جمعیت گفتند : - از تو انتظار داریم

باما همان معامله‌ای را مکنی که یوسف با برادران خودش نمود (مترجم)

(۳) در متون توارخ اسلامی چنین نظر میرسد که رسول اکرم در بیان بیانی فرمود :-

اذهبوا اثم الطلقات یعنی بروید . همه بآن آزادید ! و از اینجا است که محققین این جمله کوتاه را بعنوان اولین منشور آزادی بشر تلقی کرده اند، و باید با نظر عمیق دید که تفاوت آثار حاصله از این اعلامیه، با اعلامیه انقلاب کمپنر فراسه و امثال آن دربارهٔ آزادی چه تفاوت است (مترجم)

مسلمین بدون انتظار و بطور ناگهانی در معرض طوفان ریزش تیرهای مخالفین واقع گردیده و از این حمله بی مقدمه و ناگهانی بطوری مرعوب شدند که نزدیک بود مفتضحانه عقب نشینی کنند؛ با چنین اوضاع و احوال و در تحت چنین شرایطی غیر از تهییج و قیام بنام خدا یا استمداد فرشتگان، چیز دیگری لازم بود، که عبارتست از وجود لشگری فعال و جرات و مغزی متفکر و مدبر.

بنابر این محمد خود را بر کز میدان جنگ رسانیده و در نتیجه ابتکار شخصی و شجاعت ذاتی از فرار لشگریانش جلوگیری کرده و سرانجام دشمن را مقهور نمود.

پس از آنکه «هوازن» بشدت مورد تعقیب قرار گرفتند تمایل خود را بتسلیم اعلام کردند و «ابالق» برای لشگریان خودش در این زمینه سرمشق شد، زیرا بدین جدید ایمان آورد. شش هزار نفر اسیر، ۲۴ هزار اسب ۴ هزار شتر سواری، و همین مقدار «اونس» نقره بدست مسلمین افتاد. مقدمات تقسیم این غنائم گرانها فراهم شده بود که نمایندگان، با حال گریه و تضرع وارد شدند و نزد محمد متحصن جستند. آنگاه درخواست کردند تا از خرابی و نابودی این همه خانواده جلوگیری بعمل آید. در این هنگام محمد سر بازانس را جمع آوری کرد و با این کلمات مختصر و ساده آنها را مخاطب قرار داد: -

«مسلمانها! برادران شما با پشیمانی و ندامت بشما روی آورده اند و نزد من متحصن شده اند تا پدران و مادران و کودکانشان را آزاد کنیم و تقاضا دارند اموال ایشان مسترد شود. من در مقابل درخواست ایشان نتوانستم مقاومت کنم. موافقت شما در این باره موجب رضایت قلبی من

خواهد بود هر گاه در میان شما کسانی وجود داشته باشند که با این تقاضا مساعد نباشند نظر خود را ابراز دارند . من بچنان کسانی وعده میدهم که در جنگ آینده جبران شود و خدا غنایم پر بیاتر از این را بما خواهد بخشید (۱) »

پس از آنی که بیانات محمد پایان رسید، کوچکترین صدای اعتراضی بگوش نرسید. بنابراین آنچه اموال غنیمت گرفته شده بود مسترد گردید. تمام اسرا آزاد شدند و روح دیانت و عدالت جا نشین شدت عمل و غارتگری گردید (۲)

در میان امرای عرب که در این موقع دسته دسته میآمدند و اسلام می آوردند، شخصی بود بنام مسیلمه اهریمن بود. این مرد، که عنصری باهوس و منافق بود، پس از بازگشت به محیط حکومت خودش بهوس افتاده بود و از عامل نبوغ و عنصر اقتناع که لازمه مقام نبوت است غفلت داشت، مرتد شد، و به محمد چنین نوشت :

« از طرف مسیلمه رسول خدا به محمد پیغمبر خدا ! نصف جهان مال من باشد و نصف دیگر از آن تو ! »

محمد چنین جواب داد : -

« از طرف محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب ! زمین متعلق بخداست

(۱) - این جریان چه از نظر مشورت و چه از نظر آزادی در رأی که همیشه باید سرمشق مسلمین باشد بسی شایان دقت است (مترجم)

(۲) در تاریخ درخشان دعوت مقدس و جهاد مبارک اسلامی دومرتبه بسیار حساس مشاهده میشود. یکی غزوه بدر که آغاز مبارزه بود، و سه فقیهت های بعدی منوط و موکول به آن احتمالات و پایداری بود؛ و دیگری مقاومت یهائی که در همین جنگ چنین بکار رفت و محققین دقیق خارجی در این موقف اخیر چنین گفته اند -

« اگر در این جریان اخیر محمد فاتح نمی شد، مسلمانی تاریخ جهان صورت دیگری بخود میگرفت و به عبارت اخری تاریخ بشریت عوض می شد که شرح آن مستازم بحث جداگانه ای است (مترجم)

و این ارنیه را بهر کس بخواهد می‌دهد .

در سال دهم هجری علی به یمن فرستاده شد تا در آنجا دین اسلام را تبلیغ کند و چنین گفته‌اند که تمام قبیله حمدان در یک روز اسلام آوردند ؛ و این عمل سر مشق تمام ساکنین آن ایالت شد ، باستثنای قبیله حمدان که چون مسیحی بودند ترجیح دادند بهمان حال بمانند و جزیه بدهند ؛ بدین‌طریق اسلام در زمان حیات محمد پایه گذاری شد و رواج گرفت ، و بت پرستی در تمام عربستان ریشه کن شد ، زیرا محمد سال بعد درگذشت .

بانوجه باین سوابق باید گفت .

این موفقیت همه اش نتیجه نبوغ جنگی محمد نبود ، بلکه ناشی از آن بود که هم مصلح بود و هم فاتح . مقام او نسبت بدینی که تبلیغ میکرد مقام شیوخ و رؤسای قدیم قبایل بود ، و بالاخره آن نوع و آن طرز اخلاقی را که او ترویج می کرد ، در مقایسه با اعمال و افعال رایج آن روز در عربستان ، آنچه انظار مسیحیان فنی می‌رسد فقط صفا و طهارت بود و بس . مضافاً باینکه قانون او که قصاص را قبل از رسیدگی در محکمه جزایی و بدون اجازه محکمه منع کرده است ، اقدامی بود قابل تمجید که جلوی انتقام شخصی و حس کینه نوزی همشهریان او را که سالها با جنگجویی خو گرفته بودند میگرفت ، و همان حسن انتقامجویی و کینه نوزی شدید ، که در نهادشان مخمر شده بود ، کار را به آنجا کشانده بود .

بنابر آنچه گذشت ، گر ویدن اعراب با اسلام ، همانطور که عمومی و کلی بود ، میتوان گفت صمیمی و واقعی بود و در این هنگام روح دینی اعراب کاملاً بیدار شده بود و تمام احساسات و خواص ذاتی پرشور اعراب ، در یک

مجری افتاده بود و آن عبارت بود از:-

فتح و پیروزی در راه خدا ، یا مرگ در راه احیاء یگانگی و
بزرگی او! و این معنی تنها آرزوی شدید و پایدار هر فرد مسلمانی
بود .

عشق بقدرت یا ثروت و غنیمت، آرزوی، تحصیل اقتدار ، و حتی امید
بهشت ، همه و همه ، عواملی بودند که اسباب و ابزار تقویت این شور، و
این عاطفه شمرده میشد و بر تلاطم و مد این دریا می افزود . بطوریکه قبلا
بیان شد پس از آنکه تمام محیط عربستان از لوث بت پرستی پاک شد، و
شعار محمد را که عبارت از لا اله الا الله و محمد آ رسول الله بود ، همه
پذیرفتند ، این فاتح دینی افکار پر شور خود را متوجه تسخیر سوریه نمود
تا آن کشور را از تحت نفوذ و سیطره یونانیها خارج سازد و اسلام را در
آنجا رواج دهد، و این موضوع را در سال ۶۳۹ مسیحی علنی و آشکار
اعلام کرد؛ و برای اجرای منظورش فرصت را از دست نمیداد .

- موقعی که میوه ها میرسد و خرمن بندست می آید، و همان وقتی که
آفتاب بشدت بر ریگهای گداخته عربستان می تابد بایستی مقدمات يك
چنگ طولانی فراهم شود . در این هنگام بود که اطاعت و خضوعی بیشتر
از پیشتر ، در برابر اراده ای قوی تر ابراز میشد ، زیرا معتقد و مومن بودند
که این نیرو از طرف خدا آمده است.

بیست هزار نفر پیاده و ده هزار نفر سواره مسلح و مجهز تحت
فرماندهی محمد (ص) از پشت دیوارهای شهر آرام و ساکت مدینه بحرکت
در آمد، ولی در این سیر و حرکت موانع و خطراتی عرض وجود کرد که
به مخیله ی بدین ترین اشخاص خطور نمی کرد . پس از زحمات و مشقات

بی سابقه بالاخره اردو بسوریه وارد شد . و در اینجا با مخالفتی مواجه نگردید، زیرا پس از زرد و خوردهای کوچک و بی اهمیت همه امراء کوچکی که کشور سوریهی آن روز میان آنها تقسیم شده بود، به اردوی مسلمان روی آورده و خودشان را روی پای پیغمبر انداختند. این روزها شهرت پیغمبر بجائی رسیده بود که همان شهرت برای مغلوبیت دیگران کافی بود. معاهد مالیات و جزیه هائی بر عهده آنها گذاشت ولی در هر صورت عفا فی دینی مغلوبین را محترم شمرد، راست است که همیشه نشر و تبلیغ دینش را توصیه و تأکید میکرد و نی هیچوقت آن را بصورت قانون بردیگران تحمیل نمی نمود و از این راه آنچه را در قرآن نوشته شده بود اجرا میکرد . و آن این است که :

« فان حاجوك فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعنی و قل للذین

اتوا الكتاب و الامیین، اسلمتم؟ فان اسلموا فقتلوا و ان اتوا

فانما علیك البلاغ و الله یحیر بالعباد . (۱)

موفقیت محمد در این مرحله اصولاً ناشی از رحم و مروتی بود که به مسیحیان نشان داد و از آنها فقط جزیهی مختصری گرفت بدین طریق وقتی که بمدینه مراجعت کرد، قلوب تمام افرادی را که مغلوب کرده بود، مسحور مهر و محبت و مجذوب عاطفه ترحم دینش کرده بود .

تقریباً مقارن همین اوقات واقعه ای رخ داد که بنظر هر صاحب بصیرت، و هر فرد بی طرفی، محمد را از هر نوع اهمیت و سوء نظری که باو نسبت

(۱) و اگر انو از در احتیاج در آمدند ، پس بگو ، خودم و کسانی را که از

من پیروی میکنند ، خدا تسلیم کرده ام . و با اهل کتاب و بی سوادان بگو ، آیا اسلام

آوردید ؟ که اگر اسلام آوردند هدایت شده اند و اگر پشت کردند ، همانا تبلیغ بر عهده

تو است و خدا است به بندگان بصیر و بینا است .

داده اند تبرئه می کند، و آن این است که تنها پسر او (ابراهیم) که مادرش ماریه قبطیه بود و ۶۱ سال داشت در سن هفده سالگی (۱) درگذشت.

در حقیقت فقدان چنین پسری، برای چنان پدری ضایعه ای دردناک بود، زیرا بچشم خود ملاحظه کرد، تنها فردی که می توانست شخصیت چنان مرد بزرگوار را بنسلهای بعد انتقال دهد از دست رفت. شرح مطلب چنین است که درست در همان ساعت درگذشت این جوان (ابراهیم) آفتاب گرفت. مردمان معمولی در این جریان از روی اطمینان برای پیغمبر امتیاز خاصی را قائل شدند. باین معنی که یقین کردند آسمانها نیز در این مصیبت شرکت کرده اند، ولی محمد آن قدر از توجه باین عواطف و احساسات خرافی پیروان خودش دور بود، و باندازمای بی اعتنائی کرد، و آنقدر از شنیدن تملق اجتناب می کرد، که همه مردم را دعوت کرده بآنها گفت :-

همشهریها! آفتاب و ستارگان مخلوق خدایند و هیچگاه گرفتار خورشید یا ماه، برای اعلام تولد یا مرگ مخلوقات، فناپذیر نیست (۲)

از این تاریخ به بعد محمد همیشه مشغول پذیرائی کسانی بود که برای فراگرفتن قرآن بمدینه می آمدند، و از این گذشته سرگرم طرح قوانین و تاسیس موسسات دولتی بود که بحکم مقدرات بایستی بر بیشتر

(۱) ماخذی که مؤلف درباره سن ابراهیم بدست آورده است صحیح نیست زیرا

سن ابراهیم در موقع وفات بیشتر از سه سال بوده است (مترجم)

(۲) این محرومیت از داشتن فرزند دگور برای محمد همیشه موجب تأسف و توبه

سرزنش و محتر بود. تا جائیکه مخالفین و حسودان او را اثر می نامیدند زاین کلمه در لغت بمعنی

«بدم» یعنی بی اولاد است.

از نصف معموره آن روز جهان حکومت کند .

نکته دیگری که مورد نظر او بود، و میخواست بنحو شایسته و جالبی آنرا عملی کند این بود که در اذهان و افکار عمومی رعایت احترام شعائر خارجی دینش را عملی سازد و چون گوئی قبل از وقت احساس کرده بود که این آخرین سفرش خواهد بود، خیلی دقت داشت که حد اعلاى شکوه و جلال را باین زیارت بدهد و تشریفات آنرا در شهر مکه بصورتی نشان دهد که سابقه نداشته باشد

خلاصه‌ای از تشریفات آنرا که در چنین موقعی انجام داد و حتی تا عصر حاضر حجاج در مکه بر همان منوال عمل می کنند در اینجا تشریح میشود بدینقرار :

محمد پس از آنکه طبق برنامه غسل کرد و سرش را تراشید بطرف معبد رفت و حجر الاسود را بوسید . آنگاه هفت مرتبه در اطراف کعبه طواف کرد، سپس از آنجا خارج شد ، و با قدمهای آهسته و شمرده بطرف کوه صفا رفت و از آنجا رویش را بسمت کعبه متوجه نمود و با صدای بلند گفت :

الله اکبر - لا اله الا الله . لا شریک له : العزة والملك له . الحمد لله ؛
لا اله الا الله .

از صفا حرکت کرد و باز همان شعار را در مره و سایر مواضع مقدسه تکرار کرد . بالاخره ۶۳ شتر بعدد سالهای عمرش قربانی کرد و همچنین شصت و سه غلام آزاد نمود .

در این موقع محمد بمدینه برگشت و در حالیکه طرحهای پرمایه و مفیدی در فکرش که مرکز نبوغ بی پایانی بود، پرورش می یافت ، مرگ

در انتظار او بود . کمی پس از ورود بعدینه، مبتلی به تب شدیدی شد، و با توجه باینکه اگر تب مهالك باشد خطرناك است ، میل داشت نزدیکانی را که بیشتر از دیگران دوست می داشت اطرافش جمع شوند . محل مرگش را در منزل عایشه زن محبوب خود قرار داد . در دورنجی را که احساس میکرد، طولانی و شدید بود ، و در مورد حمله مرض و تشبجاتی که بر او عارض میشد، غالباً با صدای بلند میگفت :-

« این زهر آن زن یهودی است که مرا میکشد ، احساس میکنم که تمام رگهای قلب من از جا کنده شده است . » با تمام این احوال فکرش منظم کار میکرد و بر قوای ذهنیش تسلط داشت، تا حدیکه تمام خصوصیات و مقدمات تهیه اعزام يك اردوی جنگی دیگری را بطرف سوریه فراهم کرد، و بیرق اسلام را بدست خودش تبرك نمود ، و آن را بغیرتمندی و وفا داری و شجاعت عمر، که فرماندهی را برعهده داشت ، سپرد (۱) .

تاسه روز قبل از مرگش منظمأ تشریفات عبادت عمومی و نماز را انجام میداد، ولی پس از آن بطوری مریض شد که وقتی وارد مسجد می شد بردوش خدمتگذارانش تکیه می داد ، و پاهایش سستی می کرد امر کرد که صحابی وفادار و قدیمش ابوبکر بجای او نماز بخواند . در آخرین مرتبه ای که در مسجد حضور یافت بعد از نماز با کمال خلوص و نهایت تواضع بصورت توبه به جمعیت خطاب کرد و گفت :-

« مردم ! برادران ! اگر بفردی از افراد شما تازیانه ای زده ام

(۱) فرماندهی برعهده ای ادامه داده و عمر مأمور تبعی بود . (مترجم)

اینک شانه‌های خودم را، تسلیم تازیانه قصاص می‌کنم؛ آیا بنام نیک‌هیچ مسلمان توهین کرده‌ام؟ اگر چنان کسی در این اجتماع وجود دارد اشتباهات مرا اعلام کند آیامال کسی را تفریط کرده‌ام؟ اگر چنین است بامختصر بضاعتی که دارم میتوانم اصل و فرع (۱) دین خودم را بپردازم. یکی از حاضرین بلند شد و سه درهم طلبی را که از سابق داشت مطالبه نمود، محمد بلافاصله دستور پرداخت آن را داد و گفت: -

«خجالت در این جهان را بر سر همه آری در جهان آینده، ترجیح میدهم»

دخترش فاطمه اغلب می‌آمد و پهلوی بسترش می‌نشست. محمد باو گفت: دختر چرا گریه میکنی؟ آیا راضی نیستی در این جهان و جهان دیگر بزرگترین زنان باشی؟

آنگاه غلامان را آزاد کرد. سایر اقوامش را که غرق گریه بودند نزدیک طلید و گفت: -

«حال بشما دستور میدهم که پس از درگذشت من چه باید بکنید. پس از اینکه مرا غسل دادید و در کفن پیچیدید، و در قبر گذاشتید آنرا در کنار احد بگذارید. قبر من باید زیر همین نقطه‌ای که فعلا هستم کنده شود. همینکه این وظائف انجام گرفت خواهید رفت»
پس از آنکه ای تامل و توقف ادامه داد و گفت: -

«اولین کسیکه برای نماز خواندن، بر حنازه ام حاضر شود رفیقم جبرئیل خواهد بود، و پس از آن اسرافیل و میکائیل، بعد از آنها فرشته مرگ با مو کبش. پس از اینکه آنها رفتند، شما میتواید وارد جمعیت

شوید ، برای من نماز بخوانید و از خدا طلب رحمت کنید . خانواده من باید سوگواری کنند، و بدین طریق سر مشق همه مؤمنین قرار گیرند ؛ بزرگترین سبب و آرزوی من این است ، که شیون ها و ضجه و ناله ها ، راحتی مرا سلب نکند»

در این موقع محمد برای چند لحظه مدهوش شد ولی پس از بهبودی گفت :-

« میخوام مکتوبی بنویسم که آن مکتوب شما را برای همیشه از اشتباه و خطا مانع شود»

عمر در این باره قرآن را در دست گرفت و بلافاصله فریاد کرد «این کتاب نوشته شده است» (۱)

پس از آن همه از اطاق خارج شدند و فقط زن محبوبش عایشه در اطاق ماند . روزیکه میخواست بمیرد دستهایش را شست و با صدای بلند گفت -

«ای خدا ! روح مرا در برابر وحشت مرگ مجهز کن» آنگاه طولی نکشید که مدهوش شد.
عایشه می گوید:-

لحظه ای که مرگش فرا رسید ، من پهلوی او نشسته بودم . سرش روی دامن من بود ناگهان چشمانش را گشود و با نظری ثابت ، بسقف خانه توجه نمود و با صدای لرزان این آخرین کلمات را شکسته ، ولی شماره بر زبان راند :-

«ای خدا ! گناهان مرا ببخش ! ای رفیقم (جبرئیل) من در آن

(۱) عمر گفت این کتاب خدا برای ما کافی است (مترجم)

عالم بالا انتظار ترا دارم ، آنگاه با کمال آرامش روی فرشی که بر زمین گسترده بود، جان داد .

محمد روز ۱۳ ربیع الاول یعنی اولین روز، از یازدهمین سال هجرت در گذشت، و این روز مقارن است با ۸ ماه ژوئن سال ۶۳۲ مسیحی . در سن ۶۳ سالگی رحلت کرد و در بیست و هفت سال آخر عمرش اخلاص و خصوصیات یکنفر پیغمبر را احراز کرد او در مدینه (نه در مکه) دفن شد؛ نعش وی برخلاف شایعه مضحکی که میگویند، در میان جاذبه دوسنك هم وزن و هم قوه در هوا معلق است ، زیر زمین، در سمت راست قبر ابوبکر و قبر عمر مدفون است .

وفات محمد ایجاد بهت و آشفتگی عمومی نمود و همه جا این پرسش بزبان می آمد که . -

« آیا حالا که آن کلام زنده ازین رفت، دینش باقی خواهد

ماند ؟ »

عمر جواب داد که : -

« پیغمبر نمی میرد ! و روحش برای یک لحظه ناپدید شد ، ولی

مانند موسی و عیسی باز بمیان مؤمنین بازگشت خواهد نمود ! »

در این جریان فقط مقام ابوبکر میتوانست با این عقیده معارضه و مبارزه کند، و گرنه عمر حاضر بود باشمشیر از عقیده خودش دفاع کند؛ ابوبکر بهمر گفت : -

« آیا شما این عقیده را درباره خدا اظهار می کنید یا درباره محمد؟

خدای محمد فناپذیر نیست، ولی محمد بشری بود مثل همه ما ، و مرد، همانطور که همه ما خواهیم مرد »

ابوبکر، برای جلوگیری از آشوب و هرج و مرج، مشکل دیگری در پیش داشت، ولی بالاخره با خواندن يك آیه از قرآن که محمد در ضمن آن از مرگش خبر داده بود، بر مشکلات فائق آمد. (۱)

— چهار نفر جانشین محمد، بترتیب عبارتند از ابوبکر و عمر و عثمان و علی.

این نکته را باید در نظر داشت که آن شمشیر غیر قابل مقاومتی که در دست محمد بود، جانشینان وی هیچوقت آنرا در غلاف نکردند، تا اینکه امپراطوری وسیعی تشکیل شد که حکومت آن قسمتهای وسیعی از آسیا و افریقا و اروپا را دربرداشت.

مادامیکه پرچم (اسلام) در دست عمر و خالد و سایر سرداران و افسران محمد بود، پیروزیهای متوالی نصیبشان می شد. ایران و قباطین و سوریه و مصر بسرعت مسخر مهاجمین عرب گردید. در ظرف دو ازمده سال سی و شش هزار شهر و قصبه و قریه را متصرف شدند و چهار هزار معبد و کلیسا را از بین بردند، و هزار و چهار مسجد بنام دین اسلام ساختند و وقف کردند، و تا مراکش را تسخیر نکردند و همه افریقا را از اسکندریه تا طنجه، و قسمت اعظم اسپانیا را زیر قدرت و سیادت خودشان نیاوردند، از پای ننشستند نویسنندگان و مورخین اسلام با افتخار و سر بلندی و با خرسندی تمام، سالها است روی بر کات و مواهب ذهنی و فکری، که آفریننده به

(۱) ابوبکر گفت: — هر کس محمد را عبادت می کرد بداند که محمد مرد، ولی هر کس خدا را عبادت می کرد بداند که خداوند زنده است و نمی میرد. آنگاه آیه ای از قرآن باین مضمون خواند که « محمد پیغمبری است مانند سایر پیغمبران که پیش از او آمدند و رفتند. اما اگر او (محمد) بمیرد با کشته شود شما بدین گذشتگان خودتان بر میگردید » عمر گفت: — گوئی من این آیه قرآن را قبل از این نشنیده بودم!

(مترجم)

پسر عبد الله داده است محک کرده و بحث میکنند . احترام وی بزرگ ، تواضعش نسبت بکوچک ، فرط تحملش در مقابل افراد گستاخ و مغرور ، احترام و تکریم و تمجید همه را بخودش جلب کرده است . قابلیت و استعدادی که داشت موجب برتری و فرمانروایی او گردید . هر چند کاملاً بی سواد بود لیکن فکرش بقدری توسعه داشت که هوشمندترین مخالفین را در مباحثه مغلوب میکرد و در عین حال فکرش را در اعماق ذهن نازلترین اصحابش نفوذ میداد .

نیروی فصاحت و بلاغتش در عین سادگی ، بطوری با آثار قیافه موقر و سیمای جذاب وی ممزوج بود ، که محبت و احترام همه را بخود جلب میکرد ، و چنان قدرت نبوغی در نهاد او بودیعت گذاشته شده بود ، که عارف و عوامی را یکسان تحت نفوذ قرار میداد . مانند هر دوست و مانند هر همکاری لطیفترین احساسات طبیعی بشری را از خود بروز میداد (۱) ولی با اینکه تحت تأثیر عواطف رفیق و احساسات لطیف قرار می گرفت ، و اغلب وظایف اجتماعی و داخلی را شخصاً انجام میداد ، حیثیت و عنوان پیغمبری را بخوبی حفظ میکرد . با همه آن سادگی ، که برای صاحب چنان فکر عظیمی آنقدر طبیعی است ، معذک این مرد ، حقیرترین و ناچیزترین کارهایی را برعهده میگرفت ، که قلم توانای هیچ نویسنده‌ای

(۱) هنگام مرگ زید که در غزوه مرده کشته شد ، یکنفر از اصحاب مشاهده میکند که محمد با دختر آن صحابی و خادم وفادارش همدردی میکند و میگردد . با تعجب از این که ضعف بشری بر قلب پیغمبر خدا راه یافته باشد گفت : -

- عجباً چه میبینم !

- پیغمبر جواب داد : - می بینی که دوستی ، در فراتر دوست صدیقی و فداکارش ، کرده میکند . محبت محمد نسبت بفاطمه یعنی همان دختری که از خدیجه داشت بی اندازه بود ، و همچنین در وفات زینب هنگام اولادش مانند هر پدر مهریانی دلش میسوجت و می گریست .

نمی‌تواند گراحت و ناچیز بودن آنرا مکتوم و مستور سازد! حتی وقتی که فرمانروای مطلق عربستان بود، شخصاً کفش و لباسهای خشن پشمی خودش را وصله میکرد! بزها را میدوشید، واطاق را جارومی کشید و آتش اجاق را روشن میکرد! خرما و آب غذای معمولی او بود و شیر و عسل غذای تشریفاتی. وقتیکه مسافرت میکرد تیکه‌های نانی را که همراه داشت با خادمش تقسیم میکرد. اخلاص و واقعیت دعوت او در راه خیرخواهی و بشر دوستی، پس از وفاتش بدلیل خالی بودن صندوقهایش ثابت و محقق گردید. (۱)

نظر توماس کارلیل درباره این پیغمبر قهرمان بحدی اصیل و صحیح و باندازمای بموقع و بجاست، که از ذکر آن نمیتوان خودداری کرد. کارلیل میگوید: -

« این فرزند صحرا با قلبی عمیق و چشمانی سیاه و نافذ و با روح اجتماعی وسیع و پر دامنه‌ای، همه نوع افکاری را با خود همراه داشت غیر از جاه‌طلبی! چه روحی آرام و بزرگ! او از کسانی بود که جز با شور و عشق و حرارت سروکاری ندارند و از کسانی بود که طبیعت آنها را مخلص و صمیمی قرار داده است؛ در حالیکه دیگران در طریق فورمول‌ها (شعارها) می‌گمراه‌کننده و بدعتها سیر میکردند، و با همان حال راضی و خرسند بودند، این مرد نمیتوانست خودش را در آن شعارها به پیچد و محصور کند.

(۱) مؤلف ترموش کرده است که رسول اکرم (ص) حتی يك صندوق هم نداشت، چه رسد صندوقها!

در حاشیه مربوط باین بحث مؤلف درباره دفاع از رسول اکرم (ص) شرحی نگاشته و در روئیندگانی امثال مازا کسی و پیریندوکی و بالاخره مردربك دلمیکل و سایرین که بی‌جهت و بدون حق است بمقام مقدس رسالت جسابیهالی کرده‌اند اعتراض میکند که از نقل آن صرف نظر شد.

(مترجم)

او فقط با روح خودش و با حقیقت اشیا سروکار داشت !
 رمز بزرگ هستی، با همه دهشت و جبروت، و با همه جلال و
 شکوه، در نظر او روشن و آشکار میدرخشید ! هیچگونه بدعت و
 ضلالتی آن حقیقت غیر قابل وصف را نمیتوانست از او مکتوم و
 مستور بدارد، و ندای همان حقیقت بود که می گفت : -

« من وجود دارم : »

آنچه را در این زمینه صداقت و واقعیت نامیدیم در حقیقت
 امری است ملکوتی و جنبه ای است الهی .
 کلام چنان مردی، صدائی است مستقیم از قاب طبیعت ! مردم
 باید بآن گوش دهند و اگر بچنان کلامی گوش ندهند، بهیچ
 صدائی نباید اعتنا کنند، زیرا همه چیز در برابر آن مانند باد
 است .

از دوران قدیم، چه در ضمن سیاحتها و چه در ضمن زیاراتها، هزار
 فکر در ذهن این مرد وجود داشت . او بخود میگفت : -

« من چه هستم ؟ این شیئی بیکران که من در آن زندگی میکنم
 و مردم آنرا جهان مینامند چیست ؟ زندگی چیست ؟ مرگ چیست ؟ من
 باید بچه معتقد باشم ؟ من باید چه بکنم ؟ »

صخره های مهیب کوه حرا، کوه سینا، ریگستانهای عزلت و انزوا،
 جوابی باو نمیدادند .

آسمان لاجوردی، با همه عظمت و شکوه، و با همه ستارگان درخشانی
 که روی سرش جلوه گری داشتند، جوابی نمیدادند . از هیچ طرفی جوابی
 نمیرسید . فقط روح این مرد و آنچه از الهامات خدا در آن جای

گرفته بود با وجواب میداد، و بس! (۱)

محمد یکمرد منزوی در میان خانواده خودش قیام کرد و آنها را وادار کرد که به پیغمبری او ایمان بیاورند.

محمد یک نفر عرب ساده، قبایل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل بیک جامعه فشرده و مطبوعی نمود و در میان ملت‌های روی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه‌ای معرفی کرد. در کمتر از سی سال این طرز و این روش، امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تارود سیحون بسط داد، و در طول دوازده قرن، باستثنای اسپانیا، هیچوقت نفوذ سیاسی و اجتماعی آن از این حدود منقطع نگردیده است و دین اسلام در همین ساعت در شمال آسیا و مرکز افریقا و سواحل بحر خزر در حال بسط و پیشرفت است.

آری محمد قهرمان، همان مردی است که شور و حرارت و نبوغش دینی را تأسیس کرد و همان دین پیروان زردشت را بصورت چند جامعه پراکنده تنزل داد و هندوستان را مسخر نمود و کیش برهمنی سابق و همچنین کیش پرانتشار بودائی را در آن طرف رود گنگ مخدول و مغلوب نمود و آن همه ایالات و ولایات را از حیطة اقتدار مسیحیت منتزع ساخت و بتدریج تمام قسمتهای شرقی و مستعمرات افریقای روم را از سرزمین مصر گرفته، تا جیل طارق متصرف شد و مسلمین بطرف نواحی دور افتاده اروپای غربی حمله بردند و بزرگترین قسمت اسپانیا را تصرف کردند و تا سواحل

رودخانه لوار پیش رفتند . همان اسپانیایی که روم قدیم را می‌لرزاندید
وبالآخره بافتح و پیروزی وارد روم جدید یا قسطنطنیه شدند. (۱)
اینک قسمتی از قصیده معروف بقصیده «برده» که امام شرف‌الدین
بو صیدی سروده است نقل میشود . (۲)

(۱) در میان آثار عتیق ، هنوز موزة قسطنطنیه تا امروز عیای محمد (برده) و
بیرق سیاه بنام عقاب را حفظ کرده است . این اشیاء در کلیسای ایوا صوفیا که بعداً تبدیل بمسجد
گردیده است جای داده شده و همچنین بقانا و مسیح های صلیب اصلی که مسیح مقدس روی
آن دازده شده است . و این آثار عتیق بوسیله مادر قسطنطین بزرگ از شهر بیت المقدس یا اینجا
نقل داده شده است . و در همین کلیسای ایوا صوفیا روی یکی از ستونهای آن بود که نقشی و
نشانی از عمر دیده میشود ، در حالیکه با سب جنگی خودش روی نوده هائی از نقش های
مسیحیان وارد کلیسا میشود و مناک مرمر را مادستش خون آلود می‌کند ، صورتیکه کوفی نقشی
است از تقدیر خدائی علیه یک نسل منحط که چون حقیقت را از دست داده اند ، بضعف و
فساد و حماقت و شهوت پرستی مبتلی شده اند . انتهی

مترجم گوید : -

نقشی که در ستون سابق الذکر تصویر شده است قطعاً بوسیله نقاش مسیحی متعصبی تصویر
شده تا حس کینه توزی مسیحیان را علیه مسلمین تحریک کند و الا تاریخ گدواه است که
هیچگاه عمر یا سردار مسلمان دیگری در هیچ نقطه‌ای ، آنهم در کلیسیا باین صورت فجیع و
فطیح وارد نشده است و داستان فتح بیت المقدس و عدالت و رأفت و حسن احوال و گذشتی که تاریخ
بنام عمر ثبت کرده است و عتابی که از کلیسای مسیحیان کرد بهترین شاهد ادعای ما و خلاص
کوفی مسیحیان است .

(۲) اصل قصیده در حدود یکصد و دوازده بیت است که این مقدار را مؤلف نظام
انگلیس نقل کرده است و اینک اصل عربی و ترجمه فارسی آن بنقار خوانندگان میرسد
ضمناً باید دانست که صرف نظر از ترجمه انگلیسی ، این قصیده بزبان فرانسه و آلمانی و ترکی
وارد و نیز ترجمه گردیده است و از اینجهت بقصیده «برده» معروف شده است که سراینده
قصیده پس از نظم آن ، شیخ رسول اکرم (ص) را در خواب می‌بیند که با عده ای از
اصحاب در محمی حاضر ، و از سراینده تقاضا میشود که عین قصیده را برای رسول اکرم (ص)
بخواند . شرف‌الدین قصیده را در حضور حضرت میخواند ، و حضرت بر دی را که بردوش
مبارک داشته است به‌شوان صله روی دوش او می‌اندازد و بر این قصیده شرح هائی در زبان عربی
اوشته اند (مترجم)

محمد سيد الكونين و الثقلين

(۱) و الفریقین من عرب و من عجم

نينا الامر الناهي فلا احد

(۲) ابر في قول لامنه ولا نعم

هو الحبيب الذي ترجى شفاعته

(۳) لكل هول من الاموال مقتحم

دعا الى الله فالمستمسكون به

(۴) مستمسكون بحبل غير منقسم

فاق النبيين في خلق وفي خلق

(۵) ولم يدانوه في علم ولا كرم

و كلهم من رسول الله ملتصق

(۶) غرقاً من البحر اورشفاً من الديم

(۱) شاه انسو جن، محمد خواجه هر دو برامت

هم عرب را رهتما و هم عجم را پادشاه است

(۲) آنکه اندر امر و نهی و جود و فر وی بود

زو نکوتر در جهان از غیر او مردی بود

(۳) آنکه امید شفاعت از وی است

از برای جمله سختی ها که ما را در پی است

(۴) خواند اوسوی خدا هر کس که بروی چنگ زد

چنگ اندر را مای زدی که هرگز نکشد

(۵) ز انبیاء در آفرینش برتر و در خلق هم

کس نشد نزدیک او در دانش و جود و کرم

(۶) جمله پیغمبران دارند زین در التماس

از سحاب لطف دریای عطایش یک دوکاس

- و واقفون لـديه عند حد هم
 من نقطة العلم او من شكلة الحكم (۲)
 فهو الذى تم معناه و صورته
 ثم اصطفاه حيباً بارئى النسم (۲)
 منزله عن شريك فى محاسنه
 فجوهر الحسن، فيه غير منتسم (۳)
 دع ما ادعته النصارى فى نبهم
 واحكم بما شئت مدحاً فيه واحتكم (۴)
 فالنسب الى ذاته ما شئت من شرف
 وانسب الى قدره ماشئت من عظم (۵)
 فان فضل رسول الله ليس له
 حد و فيعرب عنه ناطق بضم (۶)

- (۱) 'انبیاء نزدیک او هستند اندر حد خویش
 نیستند از نقطه و اعراب و حرف و لفظ بیش
 (۲) اوست آنکه صورت و معنی مراورا شد تمام
 پس نه محبوبی گزیدش خالق جمله انام
 (۳) در نکوئیهای خود یکتا است آن بدر منیر
 جوهر خوبی وی ز آن دو شد قسمت پذیر
 (۴) آنچه نرسایان همی گفتند در عیسی، مگو
 لیک اوصاف رسول الله را گو مو بمو
 (۵) آنچه خواهی از شرف باادات او ده نسبتش
 آنچه خواهی از بزرگی حمل کن بر دینش
 (۶) نیست هر فضل رسول الله را هیچ انتها
 تا کند کلمک بیانش شرح گوئیای ی ما

- لم يمتحننا بما تعي العقول به
 حرصاً علينا فلم ترتب ولم نهم (۱)
 اعبي الوری فهم معناه فليس یری
 للقرب و البعد منه غیر منفهم (۲)
 كالشمس تظهر للعينين من بعد
 صغيرة و تكل الطرف من امم (۳)
 و كيف يدرك في الدنيا حقيقته
 قوم ینام تسلبوا عنه بالحلم (۴)
 فمبلغ العلم فيه انه بشر
 و انه خیر خلق الله کلهم (۵)
 وکل آی الی الرسل الکرام بها
 فانما انقلبت من نوره بهم (۶)
-

- (۱) آنچه فرستاد دروی عقلها ، مارا بدان
 آزمایش می نکرد و نیست مارا شك در آن
 (۲) معنی او را کسی نشناخت از نزدیک و دور
 روستید شد ، آنکه شد باوی معاند در حضور
 (۳) همچو خورشید است او ، کز دور در چشم است خرد
 بعد از آن چون شد بلند از چشم مردم نور برد
 (۴) کنه دانش را چه در یافتند جمعی خفتگان
 از جسالتش گشته راضی با خیالش در جهان
 (۵) غایت دانستن خلق است او را اینقدر
 کوست بر جمله خلایق برتر و خیر البشر
 (۶) هر نشان کآورده اند از معجزه ، پیغمبران
 آن پایشان ز اصل از نور رسول الله بدان

فانه شمس فضل هم کواکبها

یظہرن انوارها للناس فی الظلم (۱)

اکرم بخلق نبی زانہ خلق

بالحسن مشتمل بالبشر مبعثم (۲)

کالزهر فی ترف و البدر فی شرف

والبجر فی کرم والذہر فی ہمم (۳)

کانہ و هو فرد فی جلالته

فی عسکر . بین تلقاه و فی حشم (۴)

لاطیب یعدل تراباً ضم اعظمه

طوبی لمنتسق منه و ملتئم (۵)

دعنی و وصفی آیات لہ ظہرت

ظہور نار القری لیلا علی علم (۶)

(۱) آفتاب است اوبفضل وچون ستاره انبیاء

روشنی بخشند در تاریکی شبها ترا

(۲) خلق خوش، ذات شریفش را چه زینت داده بود ؟

در وجودش خوبی و نیکی چه خوش افتاده بود!

(۳) چون شکوفه در لطافت، در شرف، ماه تمام

در کرم دریا و در همت جهان، اورا غلام

(۴) در بزرگی همت یکتا و در او چون بنگری

کوئیا با اوست همزه صد هزاران لشکری

(۵) بوی خوش هرگز برابر کسی شود با خالکوا

ای خوشا بوینده، گو، بو سیده جای پاک او

(۶) مان مرا با وصف من در مدح شاه باشکوه

آنکه وصف اولست ظاهر همچو آتش شب بکوه

آیات حق من الرحمن محدثه

قدیمة ضعفه الموضوف بالقدم (۱)

لم تقترن بزمان و هی تخبرنا

عن المعاد و عن عاد و عن ارم (۲)

دامت لدينا نفاقت كل معجزة

من النبيين اد جاءت ولم تدم (۳)

قمرت بها عين قاريها فقلت له

لقد ظفرت بحبل الله فاعتصم (۴)

ان تلتها خيفة من حمر نار لظي

اطفأت نار لظي من وردها الشيم (۵)

كانها الحوض تبيض الوجوه به

من العصاة وقد جاؤه كالحمم (۶)

(۱) این همه آیت که اورا دار رحمن رحیم

لفظ او چون ماست حادث معنیش چون او قدیم

(۲) بازمان نزدیک بی ، اما ز مبدأ وز معاد

میدههد مارا خیر گاه از ارم گاهی ز عاد

(۳) حکم اورا نسخ نی ، زمین روی جمله معجزات

کامده متسوخ شد بالاست در ذات و صفات

(۴) چشم خواننده چو شد روشن بدان گفتیم در

ریسمان واصل جفت است ، هان نداری دست ارآن

(۵) گر کسی از آریس گرمهای دوزخ خواقدش

شور ز شر آن ، زلال بر روی نشاندش

(۶) هست چون حوضی که روهای سیاه غاصبان

شسته و اسپید گرداند برغم کافران

- و كالصراط و كالميزان ممدلة
 قالقسط من غيرها في الناس لم يقم (۱)
 لا تعجبين لمحسود راح ينكرها
 تجاهلا و هو عين الحاذق الفهم (۲)
 قد تنكر العين ضوء الشمس من رمد
 وينكر الغم طعم الماء من سقم (۳)
 يا خير من يم العافون ساحته
 وفوق متون الاثيق الرسم (۴)
 ومن هو الآية الكبرى بمعتبر
 ومن هو النعمته العظمى لمنتتم (۵)

- (۱) چون صراط مستقیم و چون ترازو راست کار
 راستی در غیرت آن نیست اکنون برقرار
 (۲) پس عجب هشمارا انکار میکردش حسود
 خویش را میداشت نادان ورنه کور و کور نبود
 (۳) میکند افکار نور شمس را چشم از رمد
 آب شیرین را دهان خسته گوید تاخ و بد
 (۴) ای خود آن بهتر کسی ، کایند بر درگاه تو
 که سواره ، که پیاده طالبان راه تو
 (۵) ای بزرگتر امتی نزدیک اهل اعتبار
 ری کلان ، تر نعمتی بس مفتنم از کردگار

قسمت ۲

« قرآن »

فصل اول

کلمه‌ی قرآن مشتق از « قراء » یعنی او خواند و معنی صحیح آن « خواندن » است یا به‌میردیگر « آنچه باید خوانده شود » این اسامی نیز بقرآن داده شده است :

الکتاب . کتاب الله . کتاب العزیز . کلام شریف . مصحف .
الفرقان (یعنی آنچه حق را از باطل و خوب را از بد تمیز
میدهد) (۱)

به‌تئیده مسلمین نه فقط قرآن صادر از مبدأ ربوبیت است بلکه جاوید است و غیر مخلوق و بطوریکه عده ای می گویند خاقت قرآن در ذات خدا باقیست و از همانجائی است که خدای متعال معجزه محمد را نمود بنحوی نظیر و غیر قابل تقلیدی ابداع کرد - بطوریکه در قرآن نمایش داده میشود .

اولین نسخه‌ی آن در عالم جاوید (ازل) یعنی در محلی که نزدیک
بتخت (کرسی) خدا است روی صفحه وسیعی بنام « لوح محفوظ » نوشته

(۱) برای اولین بار ترجمه قرآن در سال ۱۵۹۹ بوسیله لکسندر باگاینی اهل
ریسکان در شهر ویز منتشر شد و جمعی دیگر تاریخ انتشار آن را در سال ۱۵۱۵ تا سال
۱۵۳۰ میدانند و فرمان ماب آن را سوختند . ترجمه انگلیسی قرآن بوسیله « سیل » پ -
مقدمه ، نفس آن معروف و مورد تقدیر است . ترجمه هائی زبان فرانسه بوسیله دو زوی نور
ساوای منتشر شده است

شده است . لوح محفوظ همانجائی است که احکام و فرامین خدا برای گذشته و حال و آینده نوشته شده است . مسلمانین نیز عقیده دارند که قبل از اینکه خدا سایر اشیاء را خلق کند این لوح فرامین و بعد از آن قلمش را آفرید و باز معتقدند که این لوح يك سنك قيمتى بسیار بزرگی است و قلم عبارت است از يك مرواریدی که روشنایی از نوك آن خارج میشود و آن بمنزله‌ی تنها مرکب صحیح و درستی است که خدا آن را مصرف میکند و نیز فرشتگان به‌وجب امر خدا برای ثبت و ضبط گفتار و کردار مردم آنرا مصرف میکنند و نیز فرشتگان برحسب امر خدا برای ثبت و ضبط گفتار مردم آن را مصرف می‌کنند . يك نسخه از این لوح در يك مجلد روی کاغذ همراه جبرئیل در ماه رمضان - شب قدر - با آسمان پائین تر فرستاده شد و از آنجا جبرئیل آنرا بصورت وحی در مواقع مختلف در طول مدت بیست و سه سال برحسب اقتضای وقت و بحکم ضرورت و احتیاج بصورت وحی به محمد ابلاغ کرد و در سال آخر زندگیش برای مزید خرسندی وی بعنوان امتیاز مخصوص قرآن مزین با چهار کریمه‌ی بهشت محفوظ در او بریشم یکمرتبه در دوازده ماه بنظر او رسید .

بطوریکه گفته‌اند، فقط معدودی از سوره‌های قرآن ، بطور کامل نازل شده است و قسمت اعظم آن بصورت قسمتهائی مجزی الهام شده است و در موارد مختلف بوسیله نویسندگان که محمد داشت ، سوره بسوره نوشته می‌شد ، تا اینکه طبق تعلیمات جبرئیل تکمیل شده . اولین قسمتی که نازل شد و مورد اتفاق همه است پنج آیه اول از سوره ۹۶ قرآن است بدینقرار :-

اقراء باسم ربك الذي خلق . خلق الانسان من علق . اقرأ

و ربك الاكرم . الذی علم بالقلم . علم الانسان ما لم يعلم . (۱)
 همینکه آیات تازم ای الهام می شد و از دهان پیغمبر خارج میگردد ،
 کاتب وی آنرا می نوشت ، آنگاه میان پیروان او انتشار میافت و غالب
 اشخاص از روی نسخه‌ی اصلی رو نوشتهایی برای خودشان میگرفتند ولی
 عده‌ی زیادتری بودند که آیات را حفظ میکردند . همینکه نسخه‌های اصلی
 پس گرفته می شد ، بدون توجه بزمان نزول و بدون رعایت نظم و ترتیب
 بصورت غیر منظمی آنها را در صندوقی جای میدادند ، و از اینجهت تاریخ
 نزول خیلی از آیات مجهول است .

قرآن بیکصد و چهارده قسمت غیر متساوی تقسیم شده است که
 آنها را فصل یا سوره می نامیم و جمع سوره ها را اعراب « سور »
 میخوانند .

این فصول (سوره‌ها) در نسخه های اصلی بترتیب عدد طبقه بندی
 نشده است بلکه بهر سوره‌ای نام داده شده است و نام هر سوره‌ای گاهی از
 موضوعی که در آن بحث شده و گاهی بمناسبت نام شخصی که در آن سوره
 ذکر شده ، گرفته شده است ولی معمولاً بمناسبت اولین کلمه‌ی قابل ذکری
 که در آن سوره بیان گردیده است بهمان نام نامیده میشود .

بازم نامی از سوره هادونام یا بیشتر از دو نام دارند و این اختلاف ناشی
 از رو نوشتهاست . بعضی از این سوره ها گفته شده است درمکه نازل شده
 و بعضی در مدینه و بهین مناسبت آن سوره را مکی مینامند یا مدنی .

(۱) بخوان نام خدای خودت که آفریده است . اسما را از خلق (یعنی خون
 غلیظی بشکل زانو) آفریده است . بخوان و خدای تو کسریم تر است . عمانی است
 که بوسیله قلم تعلیم داد . چهره‌هایی با آن آموخت که آنرا میدادند .

هر فصلی (سوره‌ای) نیز به قسمت‌های متناسبی کوچکتری تقسیم
 میشود که معمولاً بجمله تغییر میشود و در عربی آنرا آیه مینامند (و معنی
 آیه، علامت و نشانی باشدگفتی است)

پس از ذکر عنوان و نام سوره در اول هر سوره‌ای (فقط با استثنای
 سوره نهم) جمله مقدسی تحت عنوان «بسم الله» ذکر میشود (۱)
 مسدین همیشه قرآن را بزرگترین معجزه تلقی کرده و عظمت
 این معجزه را در عرض معجزه زنده کردن مرده میداند و میگویند معجزات
 موسی و عیسی زودگذر و موقتی بوده است ولی معجزه محمد جاوید و
 پایدار است و بنا بر این بر همه حوادث اعجاز آمیز قرون گذشته
 برتری دارد.

قرآن از نقطه نظر ادبی شاعرانه ترین اثر مشرق زمین است و
 قسمت اعظم آن نثری است موزون و مسجع و این سبک مطابق ذوقی است
 که از قدیمترین اعصار در این قسمت از کره ارض رزای داشته است.
 همه این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین
 لسان و بلاجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین اعرابند نازل شده
 و از لهجه‌های دیگر بندرت در آن یافت میشود.

قرآن بعنوان نمونه اعلاّی زبان عربی پذیرفته شده و مملو از
 درخشنده ترین اشکال و محکم ترین نسبیات است و با اینکه عربی و

(۱) شرح دیلم آمیزی است منظوم راجع به تدرجات قرآن، مآخیز از یک مسجد حجاز
 میسر است لکن به نیت صاحب مدحت که معلا در کتابخانه عمومی در کربلا جمع است .
 آیات قرآن که همه خوب و چاپ پذیرند شش هزار و سیصد و هشتاد و شش است . یک هزار
 آیه در باره اوامر و نیکوکاران و باره نواهی . هزار آیه جاری و عامه و سیصد و شصت و شش آیه از آیه‌های
 هزار آیه آن راجع به استقامت‌های برگزیده و بدان که هر از آیه آن احوالی است که جنبه تعلیم و آموزشی
 دارد . با قصد آن در جهت حلال و حرام نکند آن را راجع است به دعائی برای عرا و حوادث .

عتمایل به بسط و تفصیل است معذلك بطور کلی قوی (پرمایه) و عالی است و این همان معنائی است که نظر گوینده (۱) مرفوع را بخود جلب کرده و مورد تصدیق از واقع گردیده است که میگوید :

قرآن اثری است که بواسطه سنگینی عبارات آن خواننده در ادای امر رمیده میشود و سپس مفتون جاذبه آن میشود و بالاخره ی اختیار مجذوب زیبایی های متعدد آن میگردد .
 وقتیکه محمد زنده بود قرآن بصورت اوراق پراکنده ای نگهداری می شد .

ابوبکر جانشین او ابتدا نه فقط از روی نوشته های روی برگ های خرما ربوستها و اسنخواتهای شانه های گوسفند بلکه از زبان کسانی که آنرا حفظ کرده بودند قرآن را در یک مجلد جمع آوری کرد و هنگامیکه استنساخ تکمیل شد نزد حفصه دختر عمر که یکی از زوجات پیغمبر بود ، بعنوان امانت گذاشتند و آنرا نسخه اصلی شناختند و چون بین چندین نسخه از قرآن که از لابراتوار منتشر شده بود اختلافاتی وجود داشت در زمان خلافت عثمان سال سی و ام هجری مقرر گردید که مفداوری و فوشت از نسخه موجود نزد خود تهیه شود و در عین حال دستور صادر گردید که سایر نسخه هایی که با نسخه اصلی تطبیق نمیکرد توقیف شود .

برای اینکه قدر و منزلت قرآن بخوبی دانسته شود باید در نظر گرفت که هنگامی که پیغمبر قیام نمود فصاحت و بلاغت کلام ، اهمیتی بسزا داشت و شعر و خطابه باوج اعتبار رسیده بود یکی از محققین اسلامی میگوید :

« معجزه‌ی قرآن در زیبایی و حسن تلفیق و انسجام جملات آن است بطوریکه هر عجمی که بتلاوت آن گوش دهد فوری امتیاز و برتری آن را نسبت بانواع ترکیبات و جمله بندیهای عربی درک میکند . هر جمله‌ی آن که در ترکیبی بکار رفته است از حیث لطافت مانند یاقوت درخشانی است و بمثابه‌ی شفاف ترین گوهری که در چهل چراغی تلؤلؤ و تشعشع داشته باشد . و در عین حال انسجام و حسن تلفیق آن غیر قابل تقلید است تا جائیکه از ابتدای نزول آن در نظر همه‌ی دانشمندان مایه‌ی تعجب و حیرت قرار گرفته است .

قرآن تا آن حد معجزه‌ی جاوید شناخته شده است که محمد آن را دلیل قوی و مؤید رسالتش اعلام نمود و آشکارا فصیح ترین مردان آن روز عربستان را (که در آن وقت عدّه زیادی بودند) آنها را معلومات و هنرشان این بود که از لحاظ لطف بیان و سبک انشاء برتری خودشانرا نشان دهند) بمبارزه دعوت کرد تا يك سوره مانند قرآن بیاورند (۱) طبق اخبار لیبید (ابو ربیع) یکنفر از اهالی یمن و یکی از هفت نفر گوینده‌ای بود که مملقات را بوجود آورده بودند . (و مملقات یکرشته اشعار برگزیده و زبیده‌ای بود که در کعبه آویخته شده بود) در موقعیکه محمد آشکارا دعوتش را اعلام کرد در حال بت پرستی می زیست . یکی از منظومات او باین بیت شروع میشد :

الاكل شیی ما خلال الله باطل و كل نعیم لامعالة زائل

برای مدت‌ها هیچ شاعری یافت نمیشد که بتواند نظیر قرآن را بیان کند و بالاخره یکی از سوره‌های قرآن بنام «برائمه» یکی از درهای

(۱) اظهاراتیکه محمد قرآنرا بكمك بکنفر راهب مسیحی و عبدالله سلام (یکنفر بودی ایرانی) تألیف کرده تهمت محض است و باین ادعا نمیتوان اعتبار داد که لعاف و زیبائی زبان عربی از ناحیه‌ی دو نفر خارجی (یکی شامی و دیگری ایرانی) اخذ و اقتباس شده باشد .

همان معبد نصب شد و لیبید از خواندن اولین آیات آن سوره بقدری متأثر شد که اعلام نمود « این عبارات فقط و فقط ناشی از الهامات خدائی است » سپس از آن باسلام گروید (۱)

همان آیات قرآن که لیبید را آنقدر متأثر کرد ذیلا نقل میشود:

« ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين . الذين يؤمنون بالغيب و يفيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون . و الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالاخرة هم يوقنون . اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون (۲) »

اما درباره کافرین میگوید :

« مثلهم كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب لله بنورهم و تركهم في ظلمات لا يبصرون . صم بكم عمي فهم لا يرجعون . او كصيب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق يجعلون اصابهم في آذانهم من الصواعق حذر الموت و انزل محيظ بالكافرين . يناد البرق يحنف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم ناموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله على كل شئ قدير . (۳) »

(۱) لیبید ابتدا در جواب دان بطن و طنز ناها لیکه کنار - خصوصا امر او النیس امیر قبیلای بنی امد (سرابندی یکی از هفت منظومه شام الحاقات) بر محمد و کیش او میزدند خیلی خدمت کرد.

۲. آن کتاب هیچگونه شکئی در آن نیست . دستور خدائیش است برای پرهیز کارانی که ایمان می آورند و نماز را می آورند و از آنچه ما با آنها داده ایم انفاق میکنند و آنها لیکه آنچه بر تو نازل شده و آنچه بر پیغمبران) بر کسانی که قبل از تو بوده اند نازل شده است ایمان دارند . آنها تحت هدایت پروردگاران هستند و آنها کسانی هستند که دستگیرند.

(۳) مثل آنها مثل کسی است که آتشی برافروزد و همینکه آتش آنچه در اطراف اوست روشن کرد ، روشنی را از آنها می گیرد و آنها را در تاریکی میگذارد . چشمه شان را می بندد ، که نمی بینند . آنها کورند ، ولابد و کورند و نمی گردند . پشیمان نمیشوند) یا مانند آوری طرفائی از آسمان که بر آن تاریکی و رعد و برق باشد . استگشت های خودشان را بر اثر رعد و برق ها از ترس هرک در گوشه می شان میکنند و خدا بر کافرین محیط است نزدیک است که برق چشمان شان را برباید ، مادام که ما آنها در روشنی برسد در آن روشنائی سیر و حرکت خواهند داشت ، و همیشه طلعت آنها را گرفت بر می خیزند ، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم شان را نابود میکند . هر آینه خدا بر هر چیزی توانا است

عوامل و موجباتی که خواندن قرآن در ذهن اعراب تحسین و اعجاب الهام می کند مربوط بسحر و جاذبه ای است که در سبک انشاء آن بکار رفته و معادل دقتی است که محمد نثرش را بوسیله زینت های شاعرانه آرایش داده است و بآن لطافت و روانی بخشیده و آیات را موزون و مسجع نموده است. تنوع آن بسیار جالب است، زیرا گاهی از جنبه های لسان معمولی خارج میشود و آن در موردی است که ضمن آیات پرطنطنه ای ابدیت خدای متعال را بشکلی تصویر می کند که روی تاختش نشسته و در جهان قوانین بخش و توزیع میکند. وقتی که لذتهای جاویدان بهشت را وصف می کند جملاتش (آیاتش) تکان دهنده است و بصورت آهنگ و نوای خاصی منعکس میشود هنگامیکه از جهنم بحث می کند شعله های آتش جهنم بوسیله جملاتی (آیاتی) محکم و مؤثر تصویر ترسیم میکند.

مسلمین قرآن را بعد از الهی تکریم و احترام نگاهداری میکنند. افرادی که حداکثر احترام را رعایت مینمایند بدون اینکه تطهیر کرده باشند بآن دست نمی زنند (۱) و برای اینکه مبادا کسی از روی غفلت و بی ملاحظگی چنین کاری بکند روی قرآن یاروی چاند آن می نویسند - لا یمسه الا ال مطهرون -

قرآن را با نهایت رعایت ادب و احترام میخوانند و هیچگاه آن را زیر کمر بندشان جای نمیدهند و هر وقت آن را باز می کنند می بوسند دو سفرهای جنگی آنرا همراه دارند آیاتی از آن را روی بیرفهایشان رسم می کنند و آن را باطلا یا سنگهای قیمتی مزین میسازند و با علم

(۱) جهود هائیز همین اندازه بکتاب شان احترام قائلند و ما هم به دستمان دست نمی زنند آن را ادس میکنند.

و اطلاع آن را نزد غیر مسلمان نمیگذارند .

قرآن اساس تحصیلات مسلمین است و در همه‌ی مدارس آن را باطفال می‌آموزند تا با صدای بلند بخوانند و تمام آن را در حافظه بسپارند (۱) قرآن در همه جا نمونه‌ی اعلا‌ی قانون و عمل شناخته میشود قضاتشان با آن قسم می‌خورند (۲) همه مسلمین موظفند آن را دقیقاً مطالعه کنند تا نور حیات را از آن کسب کنند مساجدی دارند که تمام قرآن روزانه در آنها تلاوت میشود

باین بیان که سی نفر از قرآن اجتماع میکنند و بنوبت آن را می‌خوانند .

صدای این کتاب برای بیشتر از هزار و شصت سال در گوش و قلب ملیونها افراد بشر طنین انداز بوده است و نمونه‌هایی از علمای اسلام هستند که هزاران بار آن را خوانده‌اند ؛ قرآن کرا را ایمان بخدای واحد و تسلیم باراده‌ی او و اطاعت کامل با حکام او و خیر خواهی و بشر دوستی زمسالمت و خود داری از صرف مشروبات الکلی و حلم و برد باری همچنین یاد آوری از ثواب و پاداش شهادت در راه دین را تبلیغ میکند در صورتیکه درباره‌ی وظایف مخصوص علاوه از تعهد در تبلیغ اسلام اولین وظایفی که در قرآن تصریح

(۱) یاد آن روزها بخیر (مترجم)

(۲) این رسم را سلاطین برقرار کرده‌اند

(۳) مطابق احکام اسلامی سه درجه روزه وجود دارد ؛

اول خودداری معده و سایر اعضاء بدن از رضاء و تسکین مشتهیات .

دوم ؛ خورد داری گوش و چشم و زبان و دست و پا و سایر اعضاء از ارتباب کراه

سوم ؛ روزه قلب و آن عبارت است از ؛ بر اشتهائی کراهی دنیائی و خورد داری از هر نوع

فکری جز توجه بخدا

شده است عبارت است از ادای پنج نوبت نماز بطرف قبله و روزه‌ی ماه رمضان (۳) و زکوة یعنی انفاق چهل يك عایدی بمسکین حتی بدشمنان و مخلوقات وحشی . از این سه وظیفه‌ی عمده ، محمد ادای نماز را آنقدر تاکید کرده و ضروری شمرده است که آنرا استون دین نامیده است و کلید بهشت . و نیز اعلام کرده است که از دینی که نماز در آن نباشد نمیتوان امیدخیر داشت (۱)

امر راجع بشستشو و طهارت مقدمه‌ایست برای نماز :

سئل « Sale » در رسالهی عقدماتی میگوید : -

« برای اینکه مسلمین در اجرای این وظیفه مراقبت و مواظبت

بیشتری مراعات کنند از پیغمبر روایت شده است که گفت : -

عمل بدیانت بر اساس طهارت گذاشته شده است (۲) و طهارت نصف

دین است و کلید نماز و بدون آن خدا نماز را نخواهد پذیرفت . برای

اینکه موضوع بهتر روشن شود باید بیان غزالی را در نظر داشت که میگوید -

طهارت چهار درجه دارد . درجه اول عبارتست از طهارت جسم

از انواع کثافات و آلودگیها - درجه‌ی دوم عبارت است از تطهیر جسم از

انواع انحرافات و کارهای ناروا - درجه‌ی سوم عبارت است از تطهیر قلب

از تمایلات و مشتیهات مذموم و معایب زننده و درجه‌ی چهارم عبارت

است از تطهیر تمام افکار درونی و منویات قلبی از محبتها و علائمی که پای بندی

بآن ممکن است انسان را از توجه بخوا منحرف کند . مضافاً به اینکه

۱) راجع بدرجه‌ی تاثیر این وظیفه گفته شده است که اگر آن را در نیمه راه

بهشت میرساند ، و در انوار دروازه‌ی بهشت رازد می‌کند ، و از آن (زکوة) صدقه با انسان
جوار ورود میدهد .

(۲) بی‌الاسلام علی الطهارة (مترجم)

جسم نسبت بقلب مانند پوستی است که روی مغز کشیده شده باشد و باین دلیل کسانی که در تطهیر ظاهر میکوشند ، از اشخاصی که بازاندازه در پاکیزگی صوری اهتمام ندارند اجتناب می کنند ، و در عین حال از روی جهل و نفاق ، بپهوده غرض میورزند اعتراض میکنند . و از اینجا بطور وضوح آشکار میشود که چگونه مسلمین از طرف پاره ای نویسندگان (مسیحی) چه بوسیله انتشارات و چه از راه تصویر ، متهم شده اند که فقط همین شستشویهای صوری آنها را از گناهانشان تطهیر میکند .

ولی احکام و اوامر قرآن منحصر در وظایف دینی و اخلاقی نبوده است . گیبون میگوید :

« از اقیانوس اطلس تا کنار رود کنک قرآن نه فقط قانون فقهی شناخته شده است بلکه قانون اساسی ، شامل رویه قضائی ، و نظامات مدنی ، و جزائی حاوی قوانینی است که تمام عملیات و امور مالی بشر را اداره میکند و همه ی این امور که بموجب احکام ثابت و لایتغیری انجام میشود ناشی از اراده ی خدا ، و عبارت دیگر قرآن دستور عمومی و قانون اساسی مسلمین است . دستوری است شامل مجموعه ی قوانین دینی ، و اجتماعی ، و مدنی ، و تجاری ، و نظامی ، و قضائی ، و جنائی ، و جزائی

و همین مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی ، اعم از تزکیه ی نفس ، تا حفظ بدن و داشت ، و از حقوق عمومی ، تا حقوق خودی ، و از منافع فردی تا منافع عمومی ، و از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب تا مکافات این جهان ، تا عذاب و مکافات جهان آینده همه را در بردارد .

بنا بر آنچه گفته شد، قرآن مطابق تحقیقات کومب با انجیل فرق دارد، زیرا انجیل دارای مکتب و روش فقهاتی نیست، بلکه بطور کلی محتویات آن مرکب است از قصص و روایات و بیانات و تحریص و ترغیب بشر؛ در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و دارای اخلاقیات بسیار صحیح است، و هیچ نوع عامل و رابطه‌ی منطقی جالب و جاذبی که این معانی را بایکدیگر ربط دهد در انجیل وجود ندارد (۱)

از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط بعنوان میزان و شاخصی در باره‌ی عقائد دینی، عبادت، و عمل پیروان آن شناخته شده است، بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست. زیرا تخت و تاج یاب به تعبیر دیگر اساس دستگاه و سازمان سیاسی روی این شالوده ریخته شده است و هر نوع قانونی برای اداره امور کشور از این منبع گرفته میشود.

**و بالآخره کلیه مسائل حیاتی و ذاتی با مجازده‌ی همین منبع
و مصدر قانونگذاری حل و فصل میشود (۲)**

محمد بطور مداخله، رجال کهنوت در سیاست کشورها بخوبی توجه داشت، بعبارت دیگر متوجه بود مداخله اشخاصی که بنام دین و از دستگاه دینی اذتلاف میکنند، در امور کشور شاری ناچه حد خطرناک است، و حساب میکرد که مداخله‌ی این نوع اشخاص موجب فساد همه‌ی دولتهاست، بنا بر این بچنین دست‌گامی اجازت مداخله نداد، و بهخواست

(۱) دل از تحقیقات بر دانه رابطه دانش و دین

(۲) مردم بی‌حسری که حتی در همین کشور اسلام، سواد میکند، دین از سیاست

جدا است، بخوانند و مسمد بود که دستگا به المات اسلامی غیر از ادیان منوح است (مترجم)

هر مسلمانی يك نسخه قرآن همراه داشته باشد . و همان قرآن پیشوا
و رهبر و امام او باشد .

این آرزوی عاقلانه ای بود که پیغمبر در این باره از روش مسیح که
مولود وحی و الهام بود تبعیت میکرد، زیرا تنها دینی که بوسیله ی مسیح
تاسیس شد عبارت بود از عبادت خالص دینی ، بدون کشیش و کاهن ، و
بدون مراعات و کنترل خارجی و فقط نسبتی بر اساس احساسات قلبی و
تبعیت از او امر خدا بود
مسیور نان میگوید : -

« هیچگاه مردی مانند مسیح وجود نداشته است که کمتر از هر
کشیشی باشد ؛ و هیچگاه دشمنی بزرگتر از او برای ظواهری که دین را
بپهانی حمایت لگد کوب میکنند نبوده است و بازه یگوید : -

« در این وظیفه باصطلاح هیچنوع سلسله ای مراتب منظمی وجود
نداشته است . افراد (در این مکتب) یگدیگر را برادر خطاب می کردند
ولی مسیح بطور مطابق الفایبی را از قبیل ربی (۱) ازین برد و فقط پدر
عنوان « معلم و پدر » اکتفا نمود باین معنی که فقط بخودش معلم و بخدا
پدر اطلاق شود بنابراین اسلام بدون رجال کهنونی است .

دکترهای (علمای) قانون ، شاکترهای (علمای) علوم الیه هستند
زیر قانون هر آن است ولی معینت آنها از بابت عشور نامین نمیشود و
شغل ایشان کشیشی نیست بلکه قضائی است . دارای آنها نه از منبع
معبد است و نه از عشور و نه از صندوق بازنشستگی دولت . معیشت آنها
از عوائد قنمائی به نسبت صدی دور نیم و از درآمد محصول املاک اختصاصی
مساجد موقوفات تامین میشود . دکترهای (علمای) حقوق هیئت را

(۱) باب رحمان ربی جود غاست (مترجم)

تشکیل میدهند و اختیارات شان کمتر از اختیارات کلیسای انگلستان نیست
 باین تفاوت که اختلافاتی وجود ندارد .

عقیده و ایمان محمد از شواهد سوء ظن و ابهام و تردید
 مبری بود ، و قرآن شاهدهی است روشن و عظیم بر یگانگی خدا .
 اسلام بر اساس اصل عقلی و استدلال باینکه هر چه زائیده شود باید
 بمیرد و هر چه برخیزد باید فرو نشیند ، هر چه فاسد شود باید ضایع و نابود
 گردد استوار است و مخالف بت پرستی و آدم پرستی و سیاره پرستی است .
 استدلال آمیخته باشود و جذبهی محمد بر اساس عقیدهی پرستش وجود
 نامحدود و جاویدی است ، بدون شکل ، بدون مکان ، و بدون فرزند
 و بدون مثل و مانند ، که دردورترین و مرموزترین زوایا و خفایای افکار
 ما حضور دارد . وجود او بر حسب ضرورت ذات اوست و تمام مراتب
 کمال ناشی و مشتق از وجود خود اوست . این معانی و موضوعات بدین
 طریق (ضمن سوره ۲ و ۷ و ۵۷) بزبان پیغمبر بیان شده و مورد
 اعتقاد و احترام اصحاب او قرار گرفته است و بوسیله مفسرین و مبلغین قرآن
 مانند قاطعیت ریاضی تحدید و تفسیر شده است . هر شخص موحد
 فلسفی ممکن است . بعقیدهی محمد که مقبولیت عامه دارد
 به پیوندد :

خدای طبیعت وجودش در تمام آثارش و در قلب انسان نوشته
 شده است .

طریقه آزادی در عمل و آزادمنشی محمد برای جاننشینهای او سر مشق
 بود و ادعای وحی و الهام از هبوط آدم ، تاموقع نزول و تبلیغ قرآن
 امتداد داشت .

محمد به پیروان خودش تعلیم داد که نسبت به مؤمنین مسیحیت (طبق سوره ۲ و ۱۰ قرآن) احترام زیاد و مقام خاصی قائل باشند (۱) و کلیسای لاتین توفیق آنرا نداشت که نظر بهی عصمت و پاکی مریم عذرا مادر مسیح را از قرآن تبعیت کند (۲)

در طول مدت ششصد سال راه حقیقت باز بود، ولی مسیحیان از روی کمال غفلت و بیحسی سر مشق پیشوای خود را فراموش داشتند. موسی و مسیح ظهور پیغمبر بزرگتر از خودشان را با اطمینان رای آینده مرده داده بودند. و وعده‌ی انجیل درباره پاداکلیت (برگزیره و پسندیده) یا روح مقدس با آسایش دهان در رسم مورد شبهه قرار گرفت و بر رسمی، بیخصیجه که آخرین و بزرگترین پیغمبران بود (از هر جهت تطبیق میگرد).

بطوریکه گفتیم، یگانگی خدا و محبت رسالت محمد که خودش را پیغمبر و فرستاده‌ی خدا خطاب می‌کند، همان معنائی که مسلمانان استنباط می‌کنند، اولین و مهمترین بحث قرآن است که آنرا علت عمده بلکه تنها علت رسالت میدانند.

(۱) در همان دلائلی که برای این مکتب و موضوع موجود است یکی این داستان است که در زمان سلطنت سلطان محمد چهارم که صدر اعظمش در سال ۱۶۸۳ شرویه را حاضر کرده بود و در مقابل جان سربسکی پادشاه ایسین معبود شد یکفر کشیش مسیحی سلام آورده بود و برای ابرار علاقه و محبتش سخات رهمنه ما (مسیح) و حین کرده زد و او را شهادت و مرده خوانده و او را مسایرت از عادی بود که قتل داشت و همین است که او را به محمد ممداد، مسلمین از حیات و حیات او میگرداند و او را در دین حاضر کردند و پس از جداگانه بافاصله محکوم و عذاب شد

(۲) ترجمه آن (Sale) فصل ۳ ص ۳۹ و ترجمه ۲ د سنت امپروتر

و سنت ایوانی استین دو عرا کشیش کالیسا مراجعه کنید این دو کشیش در ضمن احداث و مناظرات شان زشت ترین سخانات را درباره‌ی این راز مکار برده‌اند. باحاطیکه بحث قلم اجازه نمیدهد که آن مطالب را اینجا نقل کنیم

محمد گفت :

چون مسیحیان در استیفاء افتادند و اصل عقیده و ایمان را بر اثر دکتورین (عقیده) تثلیث فاسد کرده اند (۱) و چون خدا حقائق اصلی و اساسی را بدون دلیل و شاهد نمیگذارد لهذا پیغمبرش را فرستاد تا از نو باین کار سر و سامانی بدهد . و از اینجهت است که در آن مسلمین مسووح خوانده میشوند و در مقابل آنها مسیحیان با اصطلاح متعصب مشرک نامیده میشوند ، زیرا عطا بق بیان محمد آنها برای خدا بزرگ قائلند و غیر از خدا چیزهای دیگری را می پرستند بنا بر این محمد در (سوره ۳) میگوید .

« ای اهل کتاب ! یعنی ای مسیحیان و جهود ها ! نگذارید که عبادات شما از حدود حقیقت تجاوز کند و هتنامی که در باره ی خدا صحبت میکنید چیزی که مخالف واقع باشد نگوئید .

عیسی مسیح پسر مریم جز پیغمبر خدا چیز دیگری نیست . بنا بر این بخدا و پیغمبرانت ایمان بیاززید و از تثلیث بحث نکنید و برای مباحثات خودتان حدتی قائل شوید .

(۱) بحث معروف سه شاهد (یوحنا فصل ۱ جماعه ۵) که مبنای عقیده تثلیث است در نتیجه مساعی بیوتی و گیبون و پورس ثبات شده است که الحاقی است و کذات خودش اعتراف دارد که این جماعه در هیچیک از نسخه های اجزای قدیم دیده نشده است . عیسی عقیده بخدای یگانه را تعالیم داد و از یوحنا که یک نفر افلاطونی (از شاگردان مکتب افلاطونی اسکندریه : مترجم) بود دعوات مسیح را از یگانه پرستی و سادگی منحرف و مصلح کرد ، زیرا تثلیث با مفهوم افلاطونی را « فریاد » شرف را نشر داد . و همچنین او بود که دو صفت خدائی که عبارت از « روح مقدس » و بصیرت ملکوتی : را که افلاطون بنام منطق (کلمه) نامیده بود ضایع نمود و آنها را با اینصورت بمسیح نسبت داد (یوحنا)

خدا فقط یکی است و بس. ستایش مخصوص باوست. خداپسری ندارد (۱)

یکی از موضوعات بزرگ قرآن این بود که اعلامی سه دین مختلف رایج آن زمان را درباره معرفت و عبادت خدای یگانه تحت اوامر و قوانین معین و تشریفات خاصی مرکب از قدیم و جدید با توجه باصل ثواب و عقاب دنیوی و اخروی متحد سازد و همه را با طاعت محمد که پیغمبر و سفیر خدا است و پس از مواعظ و تبلیغات مکرر و اندازات و تهدیدات قرون گذشته و بالاخره برای تأسیس و نشر دین خدا روی زمین آمده است متحد سازد و او را بعنوان رهبر بزرگ امور روحانی و سرپرست عالی امور جهانی بپذیرند.

بنا بر این فلسفه بزرگ قرآن یگانگی خدا است و برای احیای یگانه پرستی محمد گفت:

پیغمبری به او ختم شده است (و او آخرین حلقه این سلسله است) و او این بحث را از این لحاظ طرح کرده بود که بفهماند که نه قبل از او و نه بعد از او جز یک دین واقعی و صحیح وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد و هر چند قوانین مخصوص یا تشریفات بر حسب اراده و دستور خدا موقتی هستند ولی اصل و جوهر آن حقیقتی است ثابت و جاوید که تغییر پذیر نیست و لایزال باقی و پایدار است و هر وقت مردم از توجه باین دین غفلت کنند و یا اینکه هر وقت اصول آن فاسد و ضایع شود خدا بر

(۱) سرونیام جوتز در مجله آسیائی جلد ۱ صفحه ۲۷۵ می گوید: اگر استدلال

لوقا بحقق پذیر شد، مسلمانان مسیحی هستند زیرا آنها از هر جهت بنظاریه ی نصرت و اخلاق ملکوتی و معجزات مسیح عقیده دارند.

عهدہ وارد کہ برای اصلاح و تبلیغ آن و برای نجات بشر پیغمبرانی بر انگیزد و موسی و عیسی تا قبل از ظهور دعوت محمدی از برگزیده ترین پیغمبران شناخته میشوند. محمد هیچگاه خودش را مؤسس دین تازه ای معرفی نمیکرد بلکه برخلاف (طبق سوره ۲ و ۳ و ۱۶ و ۲۶ و غیرها) دین خود تر را همان دین ابراهیم میدانند که بوسیله جبرئیل بوی و حی شده است. تنها منظور قرآن این است که کتب دینی قدیم را تصحیح کند و بر جهودها و مسیحیان اعتراض میگرد که راه خطارا پیموده اند (طبق سوره ۲ و ۳ و ۶ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ و ۲۷) مخصوصاً در آنچه مربوط برسالت اوست.

بر طبق اخبار و روایات کتاب (قرآن) بوسیله جبرئیل بر او نازل شده است و روی پوست گوسفندی که خدا عوض قربانی اسماعیل برای ابراهیم فرستاده نوشته شده است و با سنگهای گرانبها و طلا و ابریشم مزین گردیده است (۱) ولی طبق شرح مخصوصی که میان هدیه مسیحیان رواج گرفته است او (محمد) قرآن را با کلمت یک نفر جهود ایرانی بنام ربی و راد ابن نوال و یک نفر راهب مسیحی که رئیس دسته مسیحیان نسطوری از مسیحیان ابوالقیسی مقیم بصره در شام بوده، تألیف کرده است. این عقیده خیلی کهنه است بطوریکه ملاحظه میکنیم که محمد با آن مخالفت کرد و باخشم و تغیر آنرا رد کرد (مراجعه شود بسوره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۶ و ۲۵)

قرآن باروشن ترین و واضحترین طرز و وجود خدای یگانه جاویدی را تعلیم میدهد (مراجعه شود بسوره های ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۱۷ - ۱۸)

(۱) ما ما در مکتب تعلیمات اسلام این حصر اصلی ندارد (مترجم)

۳۴ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۲ - ۵۹) که نه زائیده شده است و نه
 فرزندی دارد و نه شیشه و نظیری (سوره ۱۱۲)
 آفریننده همه اشیاء است (سوره های ۱۶ و ۱۷) نیکو و رحیم است
 (سوره های ۳-۵-۶-۱۰-۴۰) و حتی کسانی را که نسبت باو سپاسگذار
 نیستند حفظ و حمایت میکند (سوره های ۳، ۹، ۶۴) و از کسانی که باو
 تعرض میکنند در صورتیکه توبه کنند عفو می کند (سوره های ۲۵ و ۱۱۰)
 حاکم و قاضی روز قیامت است (سوره های ۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۲)
 و بهر کس مطابق عملش پاداش میدهد (سوره های ۲-۳-۴-۱۰-۲۸) یعنی
 بخوبان و بآنهایکه در راه او جهاد میکنند و می میرند (سوره ۲۲)
 اینها دارای سعادت ابدی هستند و شرح این سعادت و نعمتها بصورتی داده
 شده است که هر کسی از روی اراده و تحقیق تصدیق میکند که وصف
 این نعمت ها از نظر زیبایی باهیچیک از تصوراتی که شعراء ابداع و ایجاد
 کرده اند قابل قیاس نیست (مراجعه شود به سوره های ۴-۷-۱۳-۱۵-
 ۱۸-۳۲-۳۵) و مخصوصاً مضمینی که درباره بدکاران و اشرار و مجازاتی که
 در جهنم مخوف و مهیب بآنها داده خواهد شد، (سوره های ۲۷-۳۸-۴۵-
 ۵۲-۵۵-۵۶-۷۶-۸۸) (۱) عقیده بوجود خدا مفرورن با ایمان باین است که
 او خدائی است متعال (سوره ۱۵-۱۶-۲۳-۲۹-۳۲) و مقدرات بارادة
 او است (سوره های ۱۳-۱۱۴).

(۱) عذابهی جهنم برای گناهکاران عبارت است از اینکه جر آب داغ و گندیده
 شرقی بکام شان ریخته خواهد شد و حر از بادهای بی اندازه سوران (در عربستان از مخوف
 ترین چیزها است) خواهد توانست تنفس کنند و برای همیشه در آتش بی نهایت سوران مسکن
 خواهند داشت و در صور درود های سپاه و داع و شور خواهند بود. صورتیکه در دود پیچیده
 شده باشند.

قرآن عقیده فرشتگان را نیز تعلیم میدهد (سوره ۲-۷-۹) ولی
 از پرستش فرشتگان و پیغمبران منع میکند (سوره ۳) . بر هر مردی دو
 نفر فرشته موکل هستند که عملیات او را مراقبت و نظارت میکنند (سوره
 ۳۵) اجنه دشمنان طبیعی نوع بشر هستند (سوره ۳۵-۳۶-۳۸) .
 مسلمین باید بوجود اجنه شرور و اجنه پاک و بدرجات مختلفی از فرشتگان
 واجبه معتقد باشند (سوره ۲۶-۳۵) و بالاتر از همه باید بر سالت محمد
 ایمان داشته باشند ولی بدون اینکه خلفت او را از لحاظ بشری بر دیگران
 امتیازی بدهند (سوره ۱۷-۲۹)

حملاتی که بی جهت و بدون حق بر اخلاقیات قرآن نموده اند کمتر
 از آنی نیست که بر تعلیمات اصلی آن وارد آورده اند . قرآن هر نوع
 فسق و فجور و افراط در آن (سوره های ۴- و ۱۷) و ربا خواری
 (سوره ۲) حرص و غرور (سوره های ۴- ۱۷- ۱۸) افترا و تهمت (سوره
 ۱۰۴) و طمع و رزی (سوره ۴- ۲۳۳) نفاق (سوره های ۴- ۶۳) شہوت
 در جمع آوری چیزهای خوب این جهان (سوره های ۱۰۰- ۱۰۲) را تفسیح میکند
 و در مقابل انفاق (سوره های ۲- ۳- ۳۰- ۵۰- ۷- ۹۰)

محبت بند و ع (سوره های ۴- ۱۷- ۲۹- ۴۶) سپاسگزاری خدا
 (سوره ۵) وفای بپند (سوره های ۵- ۱۶) صفا و خلوص (سوره های ۶
 ۱۷- ۲۳- ۸۳) عدالت (سوره های ۵- ۶) مخصوصاً نسبت بایقام (سوره های
 ۱۳- ۹۰) و مردمان بی نام و نشان (سوره ۸۰) تقوی و عفت حتی در گفتار
 (سوره های ۲۴- ۲۵) آزادی و فدیہ دادن بردگان (سوره های ۱۳- ۹۰)
 صبر (سوره های ۳۴۶- ۳۴۷) تسامح و رضا (سوره ۳) نیکوکاری و بشر
 دوستی (سوره ۲۸) عفو از تجاوزات و صدمات (سوره های ۱۶ و ۲۴
 ۴۳) خوش رفتاری در برابر بد کرداری (سوره ۲۳) سیر در طریق تقوی

را نه برای اینکه مورد قبول و تصدیق مردم اینجهان باشد، بلکه بنیت اینکه پسندیده پیشگاه خدا باشد (سوره ۲۲) امر و تأکید میکند.

قرآن بطوریکه قبلاً گفته شد فقط مجموعه قوانین دینی نیست بلکه علاوه از آن حاوی قوانین مدنی مسلمین است، همانطور که اسفار پنجگانه تورات برای یهودیها. قرآن تعدد زوجات را منع میکند و آنرا بچهار زن محدود میکند (سوره ۴) و دستور میدهد که در ازدواج مراسم باید رعایت شود (سوره ۲-۶) و وظائف زن و شوهر را تعیین میکند (سوره ۴) حتی مدت شیرخوارگی کودک را معین مینماید (سوره ۲) و همچنین تکلیف زنیهای بیوه را (سوره ۲) و نیز مهریه و رابطه بین طرفین را (سوره ۲ و ۴) و همچنین مدتی را که زن پس از تفریق و طلاق برای ازدواج مجدد باید در نظر بگیرد (سوره ۲-۴-۶۵) ارث، وصیت، قیمومت، انعقاد قراردادها از نظر بیعمر خارج نبوده و در همین سوره-هایی که اخیراً ذکر کردیم بآنها اشاره شده است

بالاخره مجازاتها و عذابهایی برای شهادت دروغ (سوره ۵-۹) جعل و تزویر (سوره ۴) سرقت (سوره ۵) آدم کشی (سوره های ۲-۴-۵-۶-۲۵)

آدم کشی (۱) (سوره ۲-۴-۶-۲۵) کشتن کودکان (سوره ۶-۱۷)

(۱) یکی از دلائل قوی و روشن بشر درستی که در قرآن رعایت شده این است که سخارات شدید، جز در مورد جنک عبیه کفار بشدت دیده میشود. همانطور که این اصل در قوانین عمومی نیز وجود دارد. قصاص کشتن قاتل (در اسلام صورت ملامتتری عدول شد است و آن عذارت است از کشتن جویبی حرانکه؛ بهائیکه؛ احیاء) در اجتماع بدست آتش اس فقط نیست. "ای صورت آورد، سخارات سنگینی باورد در صورتیکه نسبت به کاره فلس قضیه بکالی صورت دیگری دارد

ارتکاب زنا با خویشان (محارم) (سوره ۴) بی شرمی و بی حیالی (سوره های ۴-۱۹-۲۴-۲۵)

در اینجا محمد خودش را بعنوان یک کافر پیغمبر معرفی نمی کند، بلکه یک کافر قانونگذار است. و نکته دیگری که بخوبی استنباط میشود این است که این قوانین تا بعد از هجرت و لا اقل تا وقتی که اصل دکتترین (عقیده) او کاملاً پیشرفت نکرد تبلیغ نشد و حتی پاره ای از این قوانین تا بعد از فتح مکه وضع نشده بود.

چنین است وضع و مقام قرآن که در نظر مسلمین بدرجه ای محترم است که شبیه و نظیر آن در میان مسیحیان نسبت بکتاب مقدس بندرت دیده میشود.

در این کتاب تمام قوانین و نظامات مربوط به عقائد دینی و قوانین مدنی و وظائف اخلاقی منظور شده است.

عقیده ای که عموم مسلمین بآن پای بندند و از قرآن اخذ شده است شامل نکات مهم ذیل است :- دین بدرقسمت منقسم میشود - ایمان و عمل.

ایمان عبارت است از عقیده بخدا و فرشتگان و عقیده ی به وحی قرآن و عقیده ی به پیغمبران و بقیامت و روز حساب و بالآخره به تبعیت مطلق از احکام خدا.

عمل عبارت است از نماز و (طهارت مقدماتی که لازمه آن است) و انفاق (زکوة) روزه و زیارت مکه (۱)

(۱) زیارت مکه مطابق رسوم سابق فقط قاعده و نظامی بود که وحدت عقیده بوسیله آن تضمین شود، و علاوه شدت علاقه و ارتباط علمای دین را تجدید و تقویت کند.

برای اینکه اختلاف بین مسیحیت و اسلام کاملاً مشخص و معین گردد، باید این نکته را در نظر گرفت که از لحاظ حکومتی که مسیحیت بر علمای این کیش دارد طبعاً مربوط باصل عقیده و فلسفه‌های آن است، و در نتیجه دین و اخلاق در این کیش (۱) از یکدیگر تفکیک می‌شود، در صورتیکه برخلاف مسیحیت در اسلام نه از لحاظ فلسفه، بلکه از جنبه‌ی عملی، افکار سیاسی و قانونی و اجتماعی و اخلاقی پیروان اسلام را تحت نفوذ قرار داده است، تا جائیکه از نظر فکر یک کفر مسلمان، وطن دوستی مشروعیت، سنن، حکومت، حق، همه و همه مشمول یک کلمه است و آن کلمه «اسلام» است.

در میان محسنات زیادی که قرآن بحق واجد آن است، دو نکته‌ی بسیار مهم و قابل توجه وجود دارد. یکی لحن تعظیم و تکریمی است که هر وقت نام خدا بمیان می‌آید، یا بخشی از وجود باری تعالی طرح می‌شود، ابراز می‌دارد، و هیچگاه صفات نقص و جنبه‌های اغراض و هواجس نفسانی را باو نسبت نمی‌دهد. دیگر اینکه هیچ‌نوع فکر یا بیانی یا داستانی مخالف تقوی یا حاکی از سوء اخلاق و بی‌عفتی و عدم طهارت و امثال آن در قرآن وجود ندارد، که آن را معیوب و لکه‌دار نماید، در صورتیکه با کمال تأسف این نواقص در موارد بسیار زیادی در کتب دینی جهود دیده می‌شود. در حقیقت قرآن باندازه‌ای از این نواقص انکارناپذیر مبری و منزّه است، که نیازمند کوچکترین تصحیح و اصلاحی نیست، و ممکن است از اول تا آخر آن خوانده شود، بدون آنکه رخسار شرم و حیاء از آن متأثر گردد.

(۱) البته مقصود کیش مسیحیت است. (مترجم)

دینی که بدین طریق بوسیله‌ی قرآن تأسیس شد عبارت است از یک توحید تام و تمام، و در توضیحات مقدماتی قرآن راجع به خدا شناسی هیچ‌نوع جمود و غموضی وجود ندارد.

الله یا خدائی که قرآن وصف میکند، صرف‌نظر از اینکه مطابق اصطلاحات فلسفی، علت اولائی باشد که جهان را بوسیله قوانین وضع شده اداره میکند، در عین حال خودش بنفسه، با عظمت غیر قابل درکی قائم بالذات است. وقوه‌ای است همیشه حاضر و نیروئی است همیشه خود کار.

از این گذشته «اسلام» دینی است منزله از تضاد و اختلاف، و دینی است که هیچ‌گونه رمز و رازی را با عنف و اجبار بر عقل و استدلال تحمیل نمی‌کند، و اجازه نمیدهد که مردم با تصور و توهم در عین احساسات آتشین و تعصبات کورکورانه که، آن اندازه شخص را از راه خارج میکند، بعبارت ساده و لایتغیر، قانع باشند.

بالاخره اسلام دینی است که پرستش قدیسین و شهدا و پرستش آثار عتیق و صورت‌ها و نقاشی‌ها و پرستش نازلک باقیها و موشکافیهای ماوراء الطبیعه، و عزلت و انزوی عرومه نشینان و رهبانان و آمین توبه و بخشش گناهان را (آنطوریکه در کلیسیاهای مسیحیان رایج است؛ مترجم) نسخ کرده است.

دلائلی عقلی حکم می‌کند که این دین نتیجه تفکر عمیق و طولانی در طبیعت اشیاء و در اوصاف و احوال ملل آن روز جهان و محصول تطبیق موضوعات دینی با عقل و استدلال است.

بنابراین تعجبی ندارد که چنین عبادتی بر تشریفات بت پرستی و بر شعارهای صابئین و بر محراب و کشت زرتشتیان غالب آید

اینک به بیان توضیح نکاتی در باره‌ی اسلام بر اساس قرآن می‌پردازیم :-

اسلام هیچگاه در اصول عقاید هیچ دینی مداخله نکرده است و هیچوقت کسی را باین جرم مجازات نکرده است و هیچگاه محکمه تفتیش عقائد (انکیزیسیون) تأسیس نکرده است و هیچوقت نظر نداشته است که عقاید دینی را بر دیگران تحمیل کند . بلی دین اسلام را بر دیگران عرضه میداشتند، ولی هیچگاه آن را با زور و عنف تحمیل نمی‌کردند، زیرا قرآن دستور داده بود که :

« لا اکراه فی الدین » (۱) و از طرف دیگر اعلام کرده بود که ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصائبین . من آمن بالله والیوم الاخر وعمل صالحاً الخ .

علاوه بر این برای پذیرفتن این دین به مغلوبین ، همان حقوق و امتیازاتی را میداد که فاتحین واجد آن بودند ، و از این گذشته اسلام مغلوبین را از اوضاع واحوالیکه تمام فاتحین جهان از ابتدای عالم ، تا زمان ظهور محمد برای مردم ایجاد کرده ، و از تحمیلاتی که بر دوش مردم بار کرده بودند مستخلص نمود .

اسلام بکودک کشی که در آن اوقات در کشورهای مجاور رواج داشت خاتمه داد . به بردگی و قاعده‌ی فروش املاک همراه با بردگان

(۱) در امر دین اجبار و اکراهی نیست .

(۲) کسانی که بکیش یهود و نصاری و صائبین گرویدند ، از کسانی که بخدا و روز

قیامت و عمل نیک ایمان دارند . الخ

پایان داد (۱) .

اسلام اصول عدالت مطلق را نه فقط میان پیروانش بلکه در میان کسانی که مغلوب قوای اسلام میشدند و در پناه حکومت اسلام زندگی میکردند برقرار کرد .

مالیات را تخفیف داد و تنها مالیاتی که بدولت میرسید عبارت بود از ده يك . تجارت را از تحمیل عوارض و موانع آزاد کرد . علمای سایر ادیان را از پرداخت کلیه مالیاتهای ثابتی که بر کلیسا یا دستگاه روحانیت تحمیل شده بود ، و همچنین از انواع مالیاتهایی که بطبقه حاکمه پرداخت میشد معاف کرد .

گرفتن عهد و پیمان از کسانی که تازه با اسلام میگریدند ، منحصر در این بود که يك جمله معینی را چندبار بر زبان رانند .

موضوع ختان بطوریکه همه تصور میکنند امری نبود که در اجرای آن پافشاری شده باشد (۲) تشریح کامل موجبات و عللی که منتهی به پیشرفت اسلام شد ، شاید حتی در حال حاضر بتمامه هیسر نباشد .

در مرحله اول آن مفاهیم و معانی صحیح و بلاند مربوط بوظائف اخلاقی مندرج و مضمحل در قرآن را باید شمرد که خاصیت آن موجب جلب توجه مردمان جدی و متفکری بود که علاوه بر خصائص ذاتی و مرادفات و امتزاج آنها با همشهریان یهودی و مسیحی شان آنها را نسبت باوهام و خرافات رایج در بت پرستی بی رغبت کرد .

(۱) در قرون وسطی معمول چنین بود که کشاورزان عنوان برده و غلام داشتند و در اروپا نام « سرف » نامیده میشدند ، و هر وقت کسی ملکی را بدیگری میفروخت کشاورزان نیز روی همان ملک حرم و فروش می شدند و حتی این عمل تا اواخر دوره حکومت ترارها در پارهای از نواحی کشور روسیه معمول بوده است (مترجم)

(۲) این امر سنتی است از حضرت ابراهیم (مترجم)

در مرحله‌ی ثانی مجموعه‌ی آداب و رسوم و خصوصیات ذهنی، ناشی از تعلیمات ادیان مختلف، وجود در عربستان را باید ذکر نمود. و بالاخره در مرحله‌ی سوم عملی بودن احکام و مقررات قرآن را نسبت به تمام معاملات مشروع و کلیه‌ی مشاغل حیاتی باید دانست. پاره‌ای از نویسندگان مسئله‌ی توجه به پاداش اعمال را از لحاظ تأمین مقاصد شهوانی و جنسی بر این عمل و موجبات افزودند. ولی هر فکر روشن و بی‌غرضی اینگونه تصور و توهم را رد میکند. زیرا آشکار است که محمد در نشر دعوتش هیچگونه اعتماد و اتکالی باین نوع اغوا و استتاج نداشته است. و در هر حال این نکته را نمیشود بر حسب نظامات اخلاقی و بر اساس قوانین مربوط به تقوای رایج در مسیحیت قضاوت نمود.

در حالیکه موضوع تعدد زوجات در عربستان بدون شك و شبهه عادت و رسم رایجی بود، تجویز آن از طرف اسلام در حکم صدور جواز مخصوصی نبود که به پیروان محمد اعطا شده باشد. بلکه می‌بینیم آزادی اخلاق و رسوم شرقی را در این باره محدود کرد، در صورتیکه زناکاری و ارتکاب فحشای با اقارب که در میان ملل وحشی آنقدر معمول و رایج است، در اسلام بشدت منع گردیده، و ارتکاب آن مستوجب مجازاتهای شدید قرار گرفته است (۱).

جنبه‌های تقوای یککفر مسلمان حقیقی و مؤمن بدرجات بر جهات

(۱) باید در نظر داشت که هر کس خواه طلق دستور و اجازه محمد چهار زن بگیرد باید آنقدر معمول داشته باشد که، تواند آنها را مطابق شان خودش نگهداری کند. بطوریکه ما اروپائیان عموماً عادت داریم تصویری در باره‌ی امر تعدد زوجات بنمائیم، باید دانست که بحر در مورد شخصیت‌های بزرگ و اشخاص متمول هر کس نمیتواند چنین حیثیتی احرار کند، و از این جهت تعدد زوجات در کشورهای اسلامی آنقدرها صدمه و زحمتی ایجاد نمیکند.

عیش و خوشگذرانی او می چربد، و هیچ مسلمانی نمیتواند قرآن را تلاوت کند مگر اینکه احساس کند که قرائت آیات قرآنی برکت و پرهیزکاری و تقوی در روح او اشراب میکند.

در حقیقت مؤسس یک دین تازه یا فرقه جدیدی، بندرت محتمل است بتواند بوسیله توجه دادن نفوس و عنایت مردم بمعایب و تشریفات بشری توفیقی حاصل کند. بنابراین رعایت استحکام در انضباط و مقررات و نظامات اسلامی را باید از علل و عوامل موفقیت این دین دانست.

آیات مربوط به مراسم عبادت که همیشه قاطع و روشن است نسبت با حکامی که جنبه تهذیب اخلاق دارد همینکه مورد پذیرش قرار گرفت، خیلی کمتر احتمال دارد که رعایت و اجرای آن مورد عقلت قرار گیرد. بنابراین روزه های طولانی - حج - نمازهای مرتب و مراسم غسل و وضو و زکوة دائم و ثابت و اجتناب از مشروبات الکلی که قرآن درباره آن امر و نهی صادر کرده است در میان مسلمین میزان و مثال محسوسی از عمل را ایجاد کرده است و مستمراً رعایت قانون را بیادشان می آورد.

این حقیقت که مسلمین تجارتشان را با پیشرفت قرآن ارتباط دادند ممکن است علت و موجب دیگری تلقی شود. زیرا پس از آنکه در شرق استقرار پیدا کردند و نقاطی را برای اقامت برگزیدند باعث آن گردید که سلاطین و امرایی که قبلاً افکار ناقصی درباره دین داشتند بفر آن آشنا شدند و در مبادی مسلمین با طوع و رغبت مورد پذیرایی قرار گرفتند. سلاطین « ترنات » و « تیدور »، با سایر سلاطین و امرای شرقی مسلمان شدند، و همینکه نوبت فرمانروایی مغولها (۱) در « کندهار » و « کامپی »

و «گجرات» و سایر امارت نشین ها رسید و تا قبل از این تاریخ از نفوذ مسلمانین وحشت داشتند عده ای بقرآن ایمان آوردند .

وقتی که پرتقالیها وارد هند شدند ملاحظه کردند که دین اسلام در میان اوهام و خرافات هندوها درخشش و جولانی دارد . نقل کرده اند که « زامورین » قدیم یا امپراطوری که مقرر فرماندهی خود را در « کالیکوت » قرار داده بود ششصد سال پیش از ورود پرتقالیها با نهایت محبت و مهمان نوازی خاصی اعراب را پذیرفته است ، و برای آنها اعتباری قائل شده است ، و بالاخره بدین آنها ایمان آورده است . « ساراماپیریمال » آخرین پادشاه این سلسله با يك کشتی عربی به مکه مسافرت کرد تا روزهای آخر زندگی خویش را در آنجا بگذراند .

درباره ی عدم عفو و انعام دید و دانسته از روی مبالغه و اغراق به محمد نسبت هائی داده اند . حقیقت امر این است که به بت پرستها و بکسانیکه هیچیک از مکتب های وحی و الهام را قبول نداشتند یکی از دو پیشنهاد عرضه میشد .

و آن عبارت بود از قبول اسلام یا شمشیر . آنها یکی که به تعبیر قرآن اهل کتاب نامیده میشدند و عبارت از چهار فرقه دینی مسیحی و جهود و مجوس و صابئین بودند ، اجازه داشتند که پیر و قانون قدیم باشند و جزیه بپردازند ، و سایر مشخصات حقارت و اطاعت را تحمل کنند (۱)

(۱) وقتی که قرار پرداخت جزیه بر غبت یا ماضار داده میشد ، قول کنندگان پرداخت جزیه از تمام ثنون و امتیازات سابق خودشان ، از جمله آزادی در اعمال دینی برخوردار بودند . وقتی که فرمانروای سرزمین معینی حاضر میشد جزیه بپردازد سر زمین خودش را - بواسط نگهباری و اداره کند ، و فقط تسامح روابط معمولی باشد .

(نقل از تاریخ هند تألیف الفستون صفحه ۲۶۱)

ولی حدودی را که عدم بردباری و عدم تحمل مسلمین مقرر
میداشت، بندرت بصورت تعدی و تجاوز بنخود میگرفت. قولی را که
بکفار میدادند بندرت نقض میشد، و با تمام حمله و هجوم و گستاخی شان
فاتحین مسلمان در مقایسه‌ی با آنها، یک‌طریقی رهبر بزرگ روحانی و
و کشیش عالی‌مقام روم و قسطنطنیه بودند، مردانی بودند ملایم و صلح‌جو،
تا حدیکه میشود برآستی تأیید کرد که اگر امراء و سلاطین اروپا بجای
عربها و ترکها، مالک و فرمانروای آسیای میانه شدند، رفتاری را که مسلمین
با مسیحیان کردند، آنها نمی‌کردند، زیرا همین مسیحیان بودند که
همکیشان خود شان را که مخالف عقائد عمومی تشخیص میدادند،
از روی کمال قسارت و با فجیعترین وضعی نابود میکردند. (۱)

مسیو «ژوریو» مینویسد :-

« بحقیقت میتوان گفت میان ظلم و ستمی که اعراب بر مسیحیان روا
میداشتند، با ظلم و ستمی که دستگاه پاپ بر مؤمنین حقیقی وارد میساخت،
هیچ نسبتی نیست. کشتاری را که مسیحیان از دواها کردند با فقط در کشتار
روز سنت بارتلومئو که بحساب دین آنها خونها ریخته شد، بیشتر
از تمام تجاوز و تعدی بود که عربها در کلیه دوران غلبه شان نسبت به
مسیحیان مرتکب شدند. باید مردم را از این حس کینه جوئی (یعنی
از اظهار باینکه، مسلمین فرقه ظالمی هستند و از تبلیغاتی که کرده و
گفته‌اند، که مسلمین مسیحیان را مختار قرار میدادند، که یاد است از

(۱) « جتیلد » در صفحه ۳۱۶ از مجله تاریخی مینویسد :-

اگر عربها و ترکها و سایر قائل اسلامی نسبت به مسیحیان همان روشی را اتخاذ میکردند
که ملل اروپا درباره بیروان قرآن منظور داشتند، شاید از دین مسیحی در مشرق زمین اثری
باقی نمی‌ماند :

مسیحیت بکشند و یا کشته شوند) نجات داد. این شاخه بهیچوجه صحت ندارد، بلکه رفتار مسلمین در مقایسه با رفتار دستگاہ پاپ که از ستمگری و حشیان هم تجاوز کرده بود، در حکم حد اعلای فروتنی و تواضعی است که انجیل توصیه میکند.

اگر فرضاً دین محمد روحانی محض نبود لا اقل معتبر و عملی بود. مانند شاهراهی بود سنگفرش که در میان با اتلاقی از خرافات و اوهام و عرفان بافی بوجود آمده باشد. در حالی که نام مسیحیت مالکوک و منفور شده بود و جنبه های اخلاقی طبیعت صورت شرم آوری بنخود گرفته بود، تا حدیکه اغراق نیست اگر گفته شود، که مسلمین هیچگاه در طول تاریخشان، بهیچ نوع شاخه و مسلکی از مسلکهای مسیحی بر نخوردند، که خالی از فساد در تشریفات مراسم و عقیده دینی بوده و یا شایسته احترام باشد.

این نکته بخوبی روشن است که رسالت موسی فقط برای بنی اسرائیل بود و بملت دیگری مربوط نبود، و قانون اجازه نمیداد که هیچ فرد غیر یهودی وارد جامعه او لاد یعقوب بشود و از کتابهای منسوب «باوانزلیت ها» آشکار است که حواریون شك داشتند آیا غیر از جهودها کسی اجازه دارد که از برکات معافیت جدید بهره مند شود. هر چند پس از مشاوره تصمیم گرفته شد که «ژانتیل ها» استحقاق و شایستگی آنها دارند که مورد تبلیغ انجیل واقع شوند. از منابع تحقیق مؤلفین مسیحی معلوم میشود بمحض اینکه دین مسیحی در دربار رسمیت گرفت آن سادگی و پاکی را که در انجیل مشاهده میشود از دست داد. غرور، حرص، کینه و عداوت، و توطئه، و دسته بندی، و فساد، مبلغین آن را

بدستجاتی تقسیم کرد و جنگهای بی پایان قلمی میان نویسندگان از هر طرف شروع شد.

«میلتون» میگوید:

«مدتها قبل از دوران قسطنطین حضرات مسیحیان در فکر و اخلاق، اصالت و صحت و قداست اولیها را، از دست داده بودند. بعد از اینکه قسطنطین بساط کلیسایارونق داد، مسیحیان بعشق کسب قدرت های کشوری و تحصیل افتخارات افتادند و دین مسیحی منهدم شد»
در قرن ششم مسیحی محمد در شرق ظهور کرد، و دین خودش را بنیاد گذارد. بت پرستی را در قسمت عمده آسیا و افریقا و مصر از بین برد، و در همه ی این قسمتها عبادت خدای یگانه، تا امروز برقرار مانده است. افکار نوده ی جمعیت از برکات معنوی و مادی پیغمبر - رب متأثر گردید.

برای یکه نافر مشرک کنجکاو (این دین و تعلیمات آن) با جنبه های انسانی و خاصیت ملکوتی بنظر میرسد .
با کتر و صاف تر از طریقه زردشت ، آزادتر و آزادی بخش تر از قانون موسی .

مطابقت و موافقت در محمد با عقل و استدلال بیشتر از عقیده همزوج با اسرار و رموز و خرافاتی است که در قرن هفتم (وجود داشت و) آبروی

(۱) «سیورمان» در مقدمه کتاب زندگي مسیح ص ۸۴ میگوید « هر يك از چهار انجيل بنام شخصی است که در تاریخ انجیل معروف شده اند . این چهار من شخصیت برد ما بطور محقق و مسلم مؤلف ایستند ، مابین معنی که مورخولهای مطابق گفته ی متی و مارک و لوقا و یوحنا در قدیم ترین ادرا دلالتی ندارند که بنام خود این چهار من نوشته شده باشد . مفهوم و معنی آن این است که فقط حسدی نقل و روایت دارند که صدور آن بهر يك از چهار من نسبت داده شده است »

سادگی تعلیمات انجیل را برده بود (۱)

در حقیقت قانع کننده ترین دلیل نیروی دین محمد در افکار علمای این کیس از اینجاست می آید که دوام و بقای اسلام آنقدر بطول انجامیده است که بتواند، از فراتر تویی و در هم شکستگی سایر عقاید نجر به آموخته باشد (و بر از انچه مطا و نزل ادیان دیگر پی برده باشد) و بر خلاف پیروان کیشهای دیگر که تدریجاً مخلوق را بجای خالق قرار داده اند - مسلمین در برابر وسوسه ها و فریبها بالاستقامت تمام مقاومت کرده اند، و زمینه دینشان را از نزل دادن سطح محسوسات و نصورات بشری حفظ کرده اند، و از نعصاب حشاک و خرافات آزاد مانده اند، و خلاصه گفتار اینکه، هیچگاه صورت ذهنی و فکری و ملکوتی را بشکل پست محسوس و مشهود، در نیآورده اند

شعار و ندای اسلامیت ساده و تغییر ناپذیر این است که

« اشهد ان لا اله الا الله ، و - اشهد ان محمداً رسول الله »

یعنی ایمان دارم که خدایکی است و محمد رسول او است.

این تصور (توهم) که در ذهن پاره ای اشخاص راه یافته و کسانی هنوز تصور میکنند که دینی را که قرآن تعلیم داد، بوسیله شمشیر تبلیغ شده است، اشتباه و خبط خارق العاده ای است، زیرا بطور وضوح همه صاحب نظران و متفکرین بی غرض تصدیق دارند که دین محمد که بوسیله آن نماز و زکوة جانشین خون قربانی های بشری گردید، و دینی که بجای جنک و جدال و نزاع دائم و مستمر، روح خیر خواهی و بشر دوستی و فضائل

(۱) مؤلف عالیمقام مأسوف علیه بوج بودن و ست بودن مدعیات مسیحیت را در برابر

اسلام دین همه ناپید میکند (مترجم)

اجتماعی را در نفوس دمید، و بنا بر این بایستی در تمدن اثر و نفوذ مهمی داشته باشد، در حقیقت خیر و برکتی بود برای جهان شرق، و بالاخره برای قلع و قمع بت پرستی، مانند روش موسی نیازمند آن نبود که بدون مضایقه ابزار و آلات جنگی و وسایل خونریزی را مورد استفاده قرار دهد.

در این صورت چه قدر بیپوده و مضحك بود که (اشخاصی) نسبت به یکی از قویترین و ساقلی که دست قدرت خدای متعال آنرا برانگیخته است، تا عقائد و فلسفه های بشریت را که در طول قرون متمادی بوجود آمده، تحت نفوذ قرار دهد، چیزی جز ننگ و توهین و اهانت و تحقیر و تخفیف و اظهارات جاهلانه، نتار نکنند!

موضوع را، بطور کلی چه از لحاظ رابطه باقیام (نهضت) و پیشرفت خارق العاده آن و چه از نظر ارتباط با شخص مؤسس، و چه در زمینه طرز و روش و سیستم عمل بذاته، نمیتوان جز عمیق ترین و جالب ترین مظاهر عشق و علاقه دانست، و شکی نیست که میان کسانی که در مقام مقایسه صلاحیت و شایستگی دو مکتب اسلام و مسیحیت بر آمده، و تحقیقات و مطالعاتی کرده اند، شاید نتوان کسانی را پیدا کرد که در رسیدگی و بررسی باین بحث دچار آشفتگی فکر نشده باشند (۱) و در نتیجه مجبور از اقرار و

(۱) مؤلف گوازمایه طرش را درباره عدم صلاحیت کیش زردت و صابن دعیه عما در مقایسه نادین اسلام صریح و آشکار بیان نموده و با اشاره و تلویح، احد ای مسیحیان را از اصل دعوت مسیح (ع) و مسح شدن کیش مسیحی را، بیانات محتمل و صحیح داده است. در پایان این فصل با توجه باینکه این کتاب در هشتاد و پنج سال قبل تألیف شده، و خود مؤلف مأسوس حیا در محیط مسیحیت زندگی میکرد، است، ساگر کرده است اعتبار اسلام را بر مسیحیت طرز خاصی و با این تعبیرات حاصله بیان کند. (مترجم)

اعتراف باین امر نشده باشند که ، اسلام بطور قطع و مسلم دارای مقاصد بسیار عاقلانه و خیرخواهانه بوده است .

و بالاخره با اعتماد و اطمینان آنرا عامل مؤثر در ایجاد خیر و برکت

دانسته اند.



فصل دوم

احترام اعراب بتهصیل دانش .

صحت مطالب و نکاتی که در پایان فصل گذشته بآن اشاره شد، از حقائق و ملاحظاتی که بعداً شرح داده میشود، بیشتر واضح و روشن خواهد شد.

شاید هیچ ملتی قبل از اعراب وجود نداشته است که برای کسب دانش از آغاز تا انجام بیشتر از اعراب احترام قائل شده باشد. یکنفر شاعر مسلمان می گوید .

« بمحض اینکه یکنفر دانشمند را می بینم ، دلم میخوابد
روی خاک بیفتم و بر سر و شمار پای او بوسه زفتم »
هم قوانین مکتوب و هم آداب و سنن باین حس پسندیده کمک کردند
باین شرح :-

« مرکب قلم دانشمندان از خون شهداء بهتر است » و « کسیکه
قام و مرکب را بعد از خود (بیادگار) نگهدارد ، و بعبارت دیگر کسیکه
خودش را در راه تعلیم و تربیت و کسب دانش، برای فرزندانش سرمشق
قرار دهد، در بهشت برای او باز است »

و « جهان فقط بر چهار چیز تکیه دارد :-

تعلیم دانشمندان ، و قضاء بزرگان ، و نماز پاکان ، و داوری
شجاعان »

ولی آنچه مؤثرتر است این است که مسلمین نظر خدای متعال را
در این باره دخیل میدانند، باین معنی که خودش در قرآن دارایی و نمود

را ناچیز شمرده ، ولی دانش را جزء محسنانی دانسته است که نمیتوان قیمتی برای آن قائل شد . محمد شخصاً با علاقهای که مخصوص بخودش بود ، کسب دانش را توصیه و تأکید کرد ، و علمی دامادش قسمت خدائی را ، از اینکه باو مال نداده است ، و دانش داده است ، استقبال کرد . (۱) مطابق دلائل و شواهد گوناگون ، اولین احیا کنندگان فلسفه و علوم ، بدون شك اعراب آسیا و اسپانیا بودند ، که در عصر خلفای عباسی و اموی زیست میکردند ، و این دانشمندان را بحق ، حلقه اتصال بین ادبیات قدیم و جدید نامیده اند .

حروف کتابت (خط) که اصلاً از مشرق زمین به اروپا آمده بود ، برای بار دوم در پناه نبوغ اسلامی ، در اروپا راه یافت . همه میدانند که بیشتر از ششصد سال صنایع و علوم در میان اعراب رونق و شکوه داشت ، در صورتیکه میان ما اروپائیان ، و حشیگری خشن و زلفنده حکومت میکرد ، و شعاع ادبیات بکلی خاموش و منطقی بود .
هوشیم میگویند .

« باتفاق آراء همه شهود معتبر ، هیچ چیز آشفته تر و حزن آورتر از ظلمتی که در قرن دهم مسیحی ، در جهان غرب حکومت میکرد وجود نداشت ، بطوریکه از لحاظ دانش و فلسفه لا اقل این دوره را باید عصر آهن لاتینها نامید »

(۱) مؤلف محترم بابز شعر که منسوب حضرت علمی علیه السلام است توجه داشته است که میگوید :

رضینا فمة العهار فینا لنا علم و لاجهال مال . یعنی « ما نه قسمتی که جدا کرد ، و دانش را ما . و مال را نادانان دادرامی هستیم (مترجم)

فلسفه لاتن‌ها از حدود علم منطق و زبان و لهجه‌ها تجاوز نمی‌کرد، و این معنی در نظر آنها خلاصه و جوهر دانش و فلسفه بشری بود. محقق است که فیلسوفان عرب قبلاً مدارس متعددی در اسپانیا و ایتالیا تأسیس کرده بودند، و در آنجا عده‌ای از کسانی که برای کسب دانش مجهز و آماده شده بودند، اصول فلسفی اعراب را پذیرفته بودند، و آنرا در مدارس مسیحی رواج دادند، و باز می‌گویند:

« باید قبول کرد که کلیه علوم اعم از فیزیک و هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیات، که از قرن دهم بعد در اروپا رونق گرفت اصولاً مأخوذ از مدارس اعراب است، و اعراب اسپانیا را از هر جهت باید پدران فلسفه اروپا دانست »

اروپای جدید، شکفتن اولین غنچه تصورات شعری و تخیلات رحمان نویسی را با اعراب مدیون است.

وقتی که بجنبه‌های ممدوح امر توجه می‌کنیم، می‌بینیم که از منافع حاصله از فتوحات اعراب و تسخیر سایر ملل، یکی این است که، ملل تابع، در فاصله کمی زبان و ادبیاتی برای خودشان ایجاد کردند، و همینکه این منظور انجام شد، پیشرفت ترقیات فکری آنها در مقایسه با سابقینشان مایه تعجب بود.

هشت قرن قبل از این ادبیات یونانی صورتی بنحود گرفته بود، و برای جهان روم نیز همین مدت لازم بود، تا نویسندگان و شعرای بزرگی بوجود آورد. معادل همین مدت از دوران تشکیل حکومت روم در جنوب فراسه گذشت تا این ملت توانست مدعی داشتن ادبیات مخصوص بنحودش شود.

ولی فقط یکصد و پنجاه سال از هجرت گذشت که اعراب مردمی شدند، که در ادبیات جلو افتادند و نگهبان فلسفه قدیم و شعر و هنر شدند.

رومی‌ها و ساسانی‌ها در طول قسمت اعظم دوست سال ه. ب. کوشیدند تا اسبانی را تسخیر کردند ولی عربها، در ظرف مدت بیست سال این شبه جزیره را تسخیر کردند، و تاجبال پیرته، قلب کشور فرانسه جلو رفتند. سرعت و اهمیت نفوذ آنها در صحنه دانش کمتر از میسدان جنگ نبود.

علی عموزاده محمد، و خلیفه چهارم، بدو اعنایت و حمایت خودش را درباره خط و کتابت بسط داد. در دوران حکومت معاویه که خلافت ارنی شد، اعراب علوم یونان را جمع آوری کردند. بعد از ابو جعفر منصور دومین خلیفه عباسی، زمام امور و رهبری دانش و علوم را در دست گرفت. در میان سازمانهای متعدد مقاومت، و فتوحات عدیده درخشان منصور، با زهم دقت و ذوق و پول را بصورت (لیبرال) آزادمنشی، در راه ترویج صنعت و هنر صرف میکرد، و شهر مرکزی بغداد را که از لحاظ جمعیت و شکوه بی نظیر و بیشتر از پانصد سال مقرر حکومت جانشینان او بود تاسیس کرد.

هارون الرشید نواده منصور که بونانیها از دلاوری و قدرت و مهارت جنگی از مرعوب بودند، در اروپا از لحاظ هنرهای صلح جو یبانه و دانش دوستی و دانش پروری شهرت بیشتری داشت.

هارون الرشید دوست شارلمان بود و با او ارتباط و مکاتبه داشت و در راه کسب دانش و تحقیق کوشا بود. سر پرستی بود آزاد منش، و

اختراعات مکانیکی را در میان ملل وحشی خارج از محیط خودش ترویج
میکرد (۱)

ولی از لحاظ اینکه شالوده بنای شهرت و معروفیت ادبیات عرب
بدست مأمون (پسر هارون) پایه گذاری شد، تاج افتخار را باید روی
سراو جای داد. صدها شتر حامل کتابها و نسخه های خطی قدیمی مستمراً
بدربار او وارد میشد. از اسیلیه تا اصفهان خزائن ادبی شان بسرعت
پخش میشد. بغداد و کوفه بایصره و قاهره و فارس و مراکش و قرطبه و
قرناطه و الانس با اسیلیه همیشه از بلاغت محافل علمی و منبری برخوردار
بودند.

فلسفه، مخصوصاً فلسفه ارسطو (که اعراب او را مانند رب النوعی
احترام میکردند) بسرعت در اروپا منتشر میشد. علوم طبیعی ترویج
میشد، ادبیات یونانی و رومی دوباره بوسیله نسخه های خطی عربی
زنده شد.

هرچند شعر محدود بغزل و مضامین مربوط به تعلیم و تربیت و
سرودهای عاشقانه بی شماری بود، و نیز اشعاری باقافیه های متوالی، یا
متناوب، دارای مضامین معمولی فراوانی وجود داشت، بهر حال اشعه
درخشانی از این قبیل از قرن نهم تا قرن چهاردهم از مدارس اعراب منعکس بود.
بعد از این طبقه، بزرگترین و متشخص ترین نگهبانان دانش عبدالرحمن
های اسپانیا، یعنی بازماندگان عبدالرحمن که حکومت اموی را در آن
کشور تأسیس نمود، بودند.

از اصرای این سلسله سه نفر بنظر میرسند که بزرگترین ایشان،

(۱) اولین ساعتی که در دوره هارون اختراع شده بود، بعنوان هدیه نزد شارلمان

بفراسه فرستاده شد (مترجم)

سومین بود و آخرین عبدالرحمن. این مرد هشتمین خلیفه و اولین کسی بود که لقب امیرالمومنین را بخود گرفت. در دوران حکومت وی تفسیحات سیاسی که بزود، موجب سقوط این سلسله شد باوج شدت رسیده بود. وزمینۀ کافی برای آزمایش دانش و شجاعتش ایجاد کرد. وی درهمنه موارد برای عملی ساختن علاقه شدید خودش بدانش از هر موقع و فرصتی استناده میکرد. سلطنت طولانی بیشتر از ۵۰ سال که آن نیز در قرن دهم بود، هنگامی که اروپا در تاریکترین ادوار جهالت غوطه ور بود و در ضمن اینکه او بر حسب ضرورت، ادبیات کشور خودش را پیشرفت میداد، اشعای از روشنائی را در ظلمات فکری مانتا بش میداد. مدارس بغداد، بخارا، و بصره در عین شهرت و معروفیت بواسطه بعد مسافت، حس کنجکاوی مسافرین و محصلین ما را تحریک نمیکردند؛ و اگر کشور اسپانیا که تحت حکومت این حامی رشید و سخاوتمند بود، در دانشگاهها و پرورش گاههایش را باز نگذارده بود، خیر و برکات دانش عربی ممکن بود خیلی کم احساس شود، یا اینکه بطوری از بین برود که قابل جبران نباشد.

عبدالرحمن یکی از درخشنده ترین مرد جین صنعت و هنر بود، و در جلال و شکوه و عظمت دربارش، معماری قصورش و طرز تهیه و تأسیس بناانش، اگر نگوییم بر دربارهای شرقی مشابه رقیب هایش، برتری داشت باید گفت نظیر آنها بود.

قصر شهر زهرا که سه ربع فرسنگ، در طبعه فاصله داشت محصول زحمت و کاریست و پنج سال بود که بقیهت معادل ۶ میلیون لیره انگلیسی تمام شده بود. حرم و حریم سلطنتی و سازمانی داشت مرکب از جمعیتی بالغ بر شش هزار نفر و سوارانی که در شکار گاه ملازم موکب او بودند

شکر بزرگی بود، دارای بیشتر از ده هزار نفر سوار .

انصراف و انحراف مختصری از بحث حاضر ایجاب میکند که در موضوع تهمت وارده علیه عمر درباره سوزاندن کتابخانه اسکندریه بحث کنیم و این تهمت را رد کنیم .

شرح داستان این است که گفته اند، عمر به عمر و عاص و ابی مصر در سال ۶۴۱ دستور داد که کتابخانه اسکندریه را نابود کند ، و نسخه های گرانبهای قدیمی آن کتابخانه را بجای هیزم برای گرم کردن حمامهای عمومی آن شهر مصرف نمایند .

این پوچ ترین و بیهوده ترین تهمتی است که مخالف عقل است، زیرا این مطلب معروف است که کتابخانه بطلمیوس ها که محتوی آن چهار یا هفت هزار جلد کتاب بوده است در دوران قیصر « ژولیوس » که شهر اسکندریه مسخر نظامیان رومی شده ، بود سوخته شده است، و این تهمت که هر مورخی بعد از دیگری آنقدر با اعتماد و اطمینان آنرا تکرار کرده است، بکلی بی اساس است و دلیل عدم صحت آن، اول این است که این عمل برخلاف قوانین محمدی است ، و بطور واضح و روشن امر میکند که کتابهای دینی یهود و نصاری که در ضمن جنگ و زد و خورد بدست می آید ، هیچوقت نباید ضایع و نابود شوند، در نتیجه کتب علوم طبیعی و تاریخی و شعری و فلسفی و غیره که مربوط بکفار است باید بموجب قانون در راه نفع و مصلحت مؤمنین مورد استفاده قرار گیرد .

دلیل دوم این است که ابوالفرج (۱) که داستان حریق از «طبقات» او گرفته شده است ششصدسال پس از حادثه مورد بحث و ادعا نیست می کرده، در صورتیکه تاریخ نویسان و وقایع نگاران بسیارمقدم براین دوران از مسیحیان و اهالی عصر، در این موضوع کاملاً ساکت مانده اند.

دلیل سوم این است که «سنت کروا» که تحقیقات عالمانه اش را در باره کتابخانه های اسکندریه نظر داده است میگوید، این موضوع افسانه ای است و بس، زیرا قدیمترین و مهمترین کتابخانه های اسکندریه بعد از قرن چهارم ابداً وجود نداشته است.

عجیب تر اینکه مؤلفین جدیدی هنوز هستند که این افسانه را تکرار می کنند، با اینکه «گیبون» مورخ، این داستان را مشکوک دانست، زیرا هیچگونه احتمالی برای اصالت آن نیست و در هیچ یک از منابع اسلامی یا مسیحی آن عصر، در این باره ذکری نشده است و حتی گفته است که:

«اگر آن توده نقیل و پر حجم مناقشات عرب و مونیسیزیست ها

(۱) در جلد ۶ صفحه ۶۶ (از تاریخ سقوط و انقراض روم) نالیف گیبون چاپ «بن» بقلم ناشر حاشیه دیده میشود باین شرح:

«افسانه ابوالفرج اگر با مقصود کساییکه درباره خبط وحشیانه رومی ها که جهان را تیره و تار کرده است، بحث کرده اند سازگار نمود اینهمه شهرت بخود نمی گرفت»

مقصود از این توضیح مجمل این است که چون نویسندگان اروپائی بری پرده پوشی عمل وحشیانه رومی ها در سوزاندن کتابخانه اسکندریه در دوران ژولیوس قیصر وسیله های داشته اند این افسانه را نشر داده اند تا اعراب را نیز بهمان تقصیر متهم کنند (مترجم)

در حقیقت بمصرف سوخت حمامهای عمومی رسیده باشد یکنفر فیاسوف
 آنرا با تبسم (بشاشت خاطر) تلقی خواهد کرد، و تصدیق خواهد کرد
 که بالملازمه این عمل بخیر و صلاح انسانیت بوده است.»
 ولی اگر تصور کنیم که این مسئله حقیقت دارد و عربها کتابخانه
 اسکندریه را سوخته‌اند، پس بچه دلیل آنهاست که بر این عمل خرده
 می‌گیرند، نسبت بعمل «کاردینال گزی منس» که کلیه کتابهای عربی را در
 زمینه تاریخ و طب و کشاورزی نوشته شده بود، بیپایه اینکه همه آن
 کتابها مربوط بقرآن هستند، سوخت، اظهار نفرت نکردند؟
 یا چرا بر تخریب «کاخ تابستانی» یا بر خسارت بزرگتری، که
 ناشی از عمل وحشیانه نابود کردن آثار تاریخی و اسناد امپراطوری چینی
 و غیره و غیره بود اعتراض نکردند؟ ولی خلاصه کلام این است که:
 اروپایی‌تر از اینها با اسلام مدیون است زیرا صرف نظر از مجاهداتی
 که در طول جنگهای صلیبی بکار رفت و قسمت‌های عمده سیستم و طرز
 حکومت «ملوک الطوائفی» (در اروپا) ملغی شد و آنهاست دستگامهای
 دیکتاتوری اشرافیت از میان رفت، و روی خرابه‌های آن مجلل‌ترین
 بناهای آزادی تأسیس شد، و از این جهت اروپا مدیون اسلام است،
 و اروپا باید بخاطر داشته باشد که به پیروان محمد دین دیگری دارد
 و آن عبارت است از اینکه:

همین مردم (مسلمین) بودند که حلقه اتصال ادبیات قدیم و جدید
 شدند، و در طول مدت زیادی که اروپا در تاریکی فرورفته بود، مسلمین
 تالیفات و تحقیقات عده زیادی از فلاسفه یونان را حفظ کرده، و بسط و

نشر مهمترین رشته‌های علوم طبیعی و ریاضیات و طب و غیره را بر عهده داشتند ، و این علوم بمقدار زیادی مدیون زحمات آنهاست .

اسپانیا و کاسینو و سائر نواحی مهد پرورش ادبیات آن عصر بود و تحقیقات ابن سینا و ابن رشد و بیکارو و سایرین بآنهاست که تازه از حالت بربریت نجات می‌یافتند نیرو و توجه جدیدی داد . علاقه آنها (مسلمین) در کسب علوم جغرافیایی آنها را بجهانگردی و ادار کردن . و حتی در صحاری افریقا حکومت‌هایی را تأسیس کردند .

اسلام نه فقط در طول درخشندگی ترین اعصارش ، بلکه از اصل و اساس با ادبیات مساعد و همراه بود . محمد خودش گفت

« مغزی که فکر و تحقیق در آن نباشد مانند جسمی است بی روح و باز گفت . « بزرگی به مال نیست بلکه بدانش است » و به پیروان خودش امر کرد که دانش را در دور ترین نقاط روی زمین جستجو کنند . خلافت برای چندین قرن بدست یکدسته از فرمانروایانی افتاده بود که در عداد کماثرین افراد شمرده می‌شدند ، و قدرت‌های مختلف را از میان برداشته بودند . اختلافات دینی فراموش شده بود « مأمون » یک نفر مسیحی بنام « موسول » را بریاست دانشکده‌ای در دمشق انتخاب کرده بود و در جواب اشخاصیکه بواسطه این عمل او را ملامت میکردند ، میگفت :

« او را انتخاب نکرده‌ام که رهنمای دینی من باشد بلکه ،

برای این مقصود است که معلم علوم طبیعی باشد» (۱)
 کیست که بر فقدان آخرین بقایای آثار جوانمردی، یعنی سقوط
 امپراطوری اسلام در اسپانیا، سوگواری نکرده باشد؟ (۲) کیست که
 فضای سینه‌اش نسبت به آن ملت شجاع و سخاوتمند، مملو از تمجید و
 تکریم نباشد؟ همان ملتی که در طول هشتصد سال حکومت بر اسپانیا
 حتی تاریخ نویسان مخالف شان نتوانستند کوچکترین نمونه‌ای از ظلم
 و ستمگری راجع بآنها بنویسند!

کیست که از تحریکات دستگاه مسیحیت خجالت زده نشده باشد؟
 مقصود همان تحریکاتی است که در نتیجه آن قوای داخلی بر اثر تعصب
 عنیف و ستمگریهای شیطانی، علیه مسلمانین بهیجان آمدند، و چنان مظالمی
 مرتکب شدند؛ آنهم نسبت به کسانی که درباره این جمعیت یعنی اسپانیایی‌ها
 آنهمه انسانیت و حمایت ابراز کرده بودند؛ و کیست که از عملیات سیاسی
 آمیخته به تعصب «گری منس» (۳) که محصول زحمات فلاسفه و ریاضیون
 و شعرای قرطبه را که حاصل ادبیات درخشان يك سلسله هفتصد ساله بود،
 و طعمه حریق نموده سرافکنده نباشد؟

(۱) داستان رابطه علمی سید رضی با اشنن مقام علمی و جنبه خاص روحانی، با
 ابو اسحق صابی بالاتر از موضوع ارتباط مامون با فلان دانشمند مسیحی است، زیرا سید
 رضی «معرضین می گفت، رابطه من با ابواسحق رابطه علمی و انسانی است نه رابطه مذهبی» و
 از آن بالاتر که، پس از وفات ابواسحق در سوگواری او اشعری سرود و مقام علمی او را ستود،
 و ساز میتر اینکه گفته اند، هرگاه سواره از مقابل فرار عبور میکرد پیاده می‌شد، و
 بدین طریق احترام خودش را مقام مطلق علم و دانش نشان میداد (مترجم).

(۲) در نظر دارم بنقل از گفته های اتاتول فرانس، «شدرج در رساله ای که بنام
 «زندگی گلها» نشر داده است، در یکی از مجلات خارجی در این زمینه خواهد نام که میگوید:
 «حمه وحشی های شمال اروپا بر اسپانیا وارد کردن حکومت و دستگاه علمی اسلامی
 اقلایانصد سال اروپا را از ترقیبات علمی و **ورنسانس** عقب انداخت (مترجم).

(۳) کشیش معروف (مترجم)

از تألیفات « فرایر بیکن » متولد سال ۱۲۱۴ مسیحی که زبانهای شرقی را آموخت، مسبوط ترین معرفت درباره مؤلفین عرب را بدست میآوریم. او از شخصیت هائی مانند ثابت بن قره و الکندی و انفرغانی و مانند آنان نام میبرد و حتی معلوم میشود که همان قدر معرفت درباره آنان داشته است که نسبت بطبقه کلاسیک یونان و لاتینی. مخصوصاً درباره ابن سینا که او را رئیس و امیر فلسفه میخواند. معروف است که لرد بیکن بزرگ، اصول رویه فلسفه تجربی خود را از سلف خویش روجر بیکن اخذ کرده و مجذوب او بوده است و این حقیقی است که بدون شك و تردید منشأ روش فلسفه بیکنی و مکتب او مأخوذ از اولاد اسماعیل و شاگردان محمد است.

در پاسخ این اظهار کنواخت که « اسلام در عصر حاضر دشمن علوم و ادبیات است » گفته شده است که، علاوه بر اینکه این سخن از حقیقت دور است، روشنائی و نورانیت عصر حاضر، نتیجه خط مشی است که اسلام تعیین کرده است و آن عبارتست از اینکه :

اسلام تعلیم و تربیت را قانون اساسی قرار داده است .

هر کودکی در پایان پنج سالگی باید بمکتب و مدرسه برود. وظیفه دولت است که بهر فردی تعلیم دهد تا قوانینی را که اطاعت میکند بفهمد و تکلیف هر خانواده ای این است که با اولاد خود اسباب و ابزار زندگی و کسب و معیشت را بشناساند، هر فرد تحصیل کرده ای موظف است که صنعت و حرفه ای بیاموزد و وجه بساداشمندان را بطور کلی برای تحصیل، عشق سوزانی از خود نشان داده اند، زیرا هر جمعیت و هیئت و دسته ای خودشان مسئول تعلیم و تربیت

فرزندان خرد بوده‌اند.

در شهر قسطنطنیه که غالباً آتش سوزی رخ میدهد، وقتی محله ای دچار حریق شود سکنه آن محله مجبورند خودشان مدرسه را تعمیر کنند، ولی مسجد از محل درآمد موقوفات تعمیر میشود، و یا آنکه اشخاص مؤمن و صالحی اقدام به تعمیر آن می‌کنند.

فتوحات مسلمین از لحاظ لشکر کشی بدون شك از مهمترین و درخشنده ترین آناری است که در تاریخ ثبت و ضبط شده است. چه نکته‌ای عجیب‌تر از امپراطوری عرب است که از تنگه جبل طارق تا هندوستان امتداد داشت؛ ترکهارا در يك طرف، و تانارهارا در طرف دیگر در نظر بگیرد که عظمت و شهرت محمد را حفظ میکنند؛ اگر ممکن است میان امرای فاتح مسیحی جستجو کنید، آیا کسی را میتوانید پیدا کنید که با صلاح الدین ها و امورات ها و بجزارت ها و محمد های دوم و سلیمان ها مقایسه کنید؟ آیا عربها مسیحیت را در داخل جبال پیرنه محصور نکردند؟ آیا بایتالیا حمله نمودند و تا قلب فرانسه پیش رفتند؟ آیا ترکها فتوحات خود را تا حدود آلمان و خلیج و نیز امتداد ندادند؟

انجمنها از مجامع و تشکیلات قوای صلیبی، و آنچه تجهیزات که کلیسای لاتینی را ملو از جمعیت و پول کرده بود، آیا مانند دریائی نبود که امواج آن از غرب تا شرق امتداد داشت، و همینکه باقوای اسلامی مواجه شد، گویی به صخره مهیب و عظیمی مصادم شد و درهم شکست؛ از این عجیب‌تر فتوحات دریائی این مردم فوق العاده بود باین بیان که.

در زمان حیات محمد در یاد در نظر اعراب آنقدر مخوف مینمود که مسافرت

دریائی برای زیارت عکه موجب اسقاط تکلیف شمرده میشد و هنوز عمر يك نسل بیابان نرسیده بود که پرچم آنان در دریای مدیترانه با منتراژ در آمد؛ جزیره کرت تسخیر شد، و جزایری که در جنوب مجمع‌الجزایر واقع شده بود، دچار همان سرنوشت گردید. جزیره سیسیل شکار مسلمانان شمال افریقا شد و جزیره های کرسیا و ساردین و جنوب ایتالیا مقر دائمی آنان گشت.

عربها برای مدت درازی، در مدیترانه برتری دریائی را چه از لحاظ جنگی و چه از جنبه تجاری، احراز کردند و پاره‌ای از کشتیهای آنان دارای «کالبر» و اندازه بسیار بزرگی بود.

در حدود سال ۹۷۰ مسیحی عبد الرحمن خلیفه عرب، یاسلطان بزرگترین قسمت اسپانیا يك فروند کشتی ساخت که تا آن تاریخ به بزرگی آن در آن نواحی ساخته نشده بود و کالاهای بسیاری بوسیله آن حمل کرد که در نواحی مشرق فروخته شود.

این کشتی در طی طریق بکشتی دیگری حامل کالاهایی متعلق بامیر سیسل، که مأمور المیزلدین الله، فرمانروای ساحل افریقا بود برخورد کرد و محمولات آنرا غارت کردند. بمحض شنیدن این حادثه، المیزلدین الله که سلطان سیسل بود و امیر سیسل تحت امر او میزیست يك دسته کشتی، تجهیز کرد و مأمورین این کشتیها، کشتی بزرگ اسپانیا را که حامل کالاهای گرانبهای برای مصادف شخص عبدالرحمن بود، هنگام بازگشت از اسکندریه گرفتند. اعراب نمونه‌های متعدد دیگری از کشتیهای بزرگ ساختند که شرح آن در متون تواریخ ذکر شده است و احتمال قوی میرود که این کشتیها را بتقلید از کشتی بزرگ اسپانیایی‌های مسیحی میساختند.

و نمونه‌های این کشتی‌ها در طول سلطنت فلیپ دوم بوجود آمد، تاجایی که در میان مجموعه این کشتی‌ها واحدهائی دیده میشد که از کشتی‌های انگلیسی که در آن تاریخ در برابر آنها صف‌آرایی میکردند بزرگتر بود.

هیچ معامله‌ای غیر عادلانه‌تر از رفتاری که در تاریخ هند بادست نویسندگان انگلیسی نسبت باسلام شده است نمیتواند وجود داشته باشد. نویسندگان انگلیسی، امپراتورهای مغول قرن چهاردهم را، بانسروی نظامی فاتح ملایم (۱) و باپیشرفت‌های رأفت آمیز قوای انگلیسی (۲) مأمور مشرق، در قرن نوزدهم مقایسه می‌کنند و در این مقایسه تضادی بین دو طرف قائلند. بلی اگر بخواهند در این زمینه مقایسه معقول، و صحیحی بکنند باید، وضع تسخیر هندوستان را بدست مسلمانان، بانورمان‌های معاصرشان که انگلستان را تسخیر کردند بسنجند.

اخلاق سلاطین مسلمان را باید با سلاطین معاصرشان در اروپا، جنگ‌های هندوستان را در قرن چهاردهم با جنگ‌های فرانسویها، یا با جنگ‌های صلیبی - تأثیر فتوحات مسلمانان را در اخلاق هندوها با تأثیر فتوحات نورمن‌ها در اخلاق انگلو ساکسون، در دورانی که هر کس انگلیسی نامیده میشد، موهون و مورد نکوهش بود، باید مقایسه کنند. در عصری که اشخاصی که برای اداره کردن امور عدلیه، انتخاب می‌شدند، خودشان منشأ و منبع همه بی‌عدالتی‌ها بودند؛ هنگامیکه قضاتی که وظیفه‌شان ابراز و اعلام عدالت بود، ظالم‌ترین دزدان و راهزنان بودند. در زمانی که مردان بزرگ، برای تحصیل پول، در آتش حرص و طمع می‌سوختند و هیچ نوع توجهی نداشتند که باچه شدت و چه عنفی آنرا

بدست می آورند!

در موقمی که هرزگی و لایابالی گری و فساد اخلاق اینقدر شیوع داشت، که یکنفر شاهزاده خانم اسکانلندی مجبور شد جامه روحانیت بپوشد، تامصون از تعرض باشد (۱)

گفته میشود که تاریخ طبقات سلاطین مسلمان در هندوستان، مملو از نمونه های قساوت و ستمگری فاتحین قدیم است، در صورتیکه این اعمال در دوران تسلط مسیحیان معاصرشان بی سابقه نیست، زیرا وقتیکه شهر بیت المقدس در اواخر قرن دهم بوسیله مهاجمین صلیبی (۲) تحت فرماندهی گادفری دو بویون تسخیر شد، قوای مهاجم مرکب از چهل هزار نفر جنگجو بود، و مهاجمین با شمشیر کشیده وارد شدند و بر هیچکس ابقاء نکردند!

اسلامی که باید حافظ و نگهدار مردان شجاع و وسیله تسلیم و انقیاد مردم جهان باشد، در راه گشتار پیر و جوان و زن و مرد، و عبارت دیگر، در راه قتل عام، بکار برده می شد! نه بر کوچک رحم میکردند و نه بر بزرگ، نه بر زن و نه بر مرد. با همان شمشیری که بدن مادران را سوراخ میکردند،

(۱) نقل از بیانات هانری اوف همینگتن و ایدمر

(۲) کلارک در کتاب وستنی جیا انگلی کانا جلد اول صفحه ۳۳۹

در بحث راجع به جنگجویان صلیبی می نویسد :-

مطور قطع و مسلم، جهان اخلاقی حیر و برکتی از آنها ندید، زیرا قوای مهاجم هیچ ملتی، در هیچ عصر و زمانی در هرزگی و شرارت و بی شرمی و شهوت رانی و فسق و فجور بیشتر از این دسته که شمشیر مقدس رفته بودند، نبوده است! جنگجویان صلیبی مارک اندی روی موهوم پرستی و خرافات عمومی گذاشتند، عتیف ترین و شدیدترین نمونه های نصاب را تشویق و ترویج کردند.

جنگ يك وظيفه مقدسی شده بود و بجای دعا و احسان و کارهای خیر، قتل نفوس (مسلمین) و خواربری، کفاره گناهان و خطیئات شناخته میشد!

گودکان را نیز باهمان نابود میکردند . گوچه های بیت المقدس از تل های متوالین پوشیده شده بود ، و صدای ناله و ضجه و فریادهای یأس و نومیدی از هر خانه ای بلند بود !

وقتی که صلاح الدین، سلطان سوریه برای بار دوم این شهر را پس گرفت، بعد از تسلیم شدن شهر حتی يك نفر کشته نشد ، و خدا کثرترحم را نسبت باسیران مسیحی ابراز کرد ، و باسیرانی که فقیر بودند ، بدون گرفتن فدیة آزادی داد !

در برابر نیکنامی و حسن اخلاق این مرد نامور ، ادعاها و لاف و گزافهای فیلیپ فراسوی و حتی حسن شهرت شخص ریشاره بکلی از بین رفت . و چون این مرد (صلاح الدین) بادییات و بیشتر از آن بعلوم آشنایی داشت ، همیشه در ضمن فتح و پیشروی ، به هنر و صنعت احترام میگذاشت ، و در عین حال مانند یکمرد مرتاض برخورد سخت میگرفت . احترام و عنایت و آزادمنشی وی نسبت بدیگران حدی نداشت حس رأفت و ترحم و سایر فضائل در شخص او مجسم بود و زندگی وی مظهر یکنوع اخلاق و اطواری بود که اگر رقیب های او آنرا سرمشق قرار میدادند برای آنها مفید بود ، و کسانی که در آرزوی کسب فضائل مسیحیت بودند اگر از رفتار او پیروی میکردند ، برای آنها ننگی نبود

صلاح الدین بدون شك مردی بود دارای شجاعت و حکمت و سخاوت . بفاعله کمی پس از انعقاد قرارداد صلح در دمشق فوت کرد و وصیت کرد صدقاتی میان فقرا (اعم از جهود یا مسیحی یا مسلمان) تقسیم کنند (۱) .

حالا نقطه مقابل را در نظر بگیرید .

قهرمان مسیحی ، ریشارد اول پادشاهی بود که جلال و شکوه او ناشی از جمع آوری پولهای زیادی بود که از رعایای خودش با وسایل بسیار نامشروع و مخالف عدالت میگرفت . حرص و آزار تسکین پذیر نبود و انجام گسیختگی او در شهوترانی او را مجبور کرده بود که نه فقط از مملکت زیبای خودش « برون گساریا » دختر سانکو، پادشاه ناوار، غفلت داشته باشد ، بلکه او را بگناه غیر قابل وصفی سوق داد ؛ یک نفر عابد صومعه نشین وارد دربارش شد ، و بنام خدا ، او را از ارتکاب آن گناه علناً توبیخ کرد .

اغلب سلاطین مسلمان مردانی بودند دارای اخلاق فوق العاده . حزم و فعالیت و مجاهدات محمود غزنوی و ترویج او از ادبیات و هنر ، اندازه نداشت . بدانشمندان آنقدر کرم و سخا نشان میداد که پایتخت او مجمع بزرگترین مردان نابغه شده بود ، و هیچیک از فرمانروایان آسیای ، در هیچ تاریخی نتوانسته اند آنهمه دانشمندان را در یکجا جمع کنند . محمود ، هر چند در تحصیل مال و ثروت حریص بود ولی از لحاظ قضاء و جلال و عظمت بی نظیر بود و درباره این امتیازات ، پولهایی را که بدست می آورد ، میدانست چگونه مصرف کند . چهار نفر جانشین او حافظ و حامی ادبیات بودند ، و اتباع شان ، آنها را فرمانروایان لایق و شایسته ای میدانستند .

آیا عین اوصاف او را میتوان برای معاصرین شان ، مثلاً ویلیام هادی نورمن ، و اخلاف او ذکر کرد؟

در قرن دوازدهم ، همینکه لویی هفتم پادشاه فرانسه شهر و پتری

را تسخیر کرد دستورداد که شهر را آتش بزنند؛ و در برابر این عمل یکمزار
 و دو بیست نفر از نفوس بشری طعمه حریق شدند؛ (۱) همان اوقات در
 انگلستان در دوران سلطنت استیفن، جنگهای داخلی با شدت و حدتی
 جریان داشت که اراضی مزروعی بدون کشت مانده بود و آلات و ابزار
 کشاورزی یا بکلی ضایع و یا متروک افتاده بود و در عین حال نتیجه جنگهای
 فرانسوی ها در قرن چهاردهم بصورتی درآمده بود که مهیب تر و
 مخوف تر از آن در هیچ کشوری و در هیچ عصری دیده نشده است.

گفته می شود که تعدیات شدید فاتحین مسلمان در مدارک و منابع
 غیر قابل تکذیبی، ثبت و ضبط شده است ولی خیر و برکت و احسانها همیکه
 از آنها بدیگران رسیده کمتر بقلم آمده است.

ما (اروپائیان) شواهد فراوانی از مظالم فاتحین مسیحی در دست
 داریم ولی می پرسیم :-

آیا هیچ شاهدی از خیر و برکت و منافع وجودی شان داریم؟

فیروز شاه سوم در سال ۱۳۵۱ مسیحی در هندوستان بر تخت نشست
 و در نتیجه کارهای مفیدی که بنفع مردم انجام داد حسن شهرتی بخود
 گرفت. از جمله کارهای مفیدی که انجام داد این بود که برای پیشرفت
 امور آبیاری، پنجاه سد روی رودخانه ها احداث کرد. چهل مسجد،
 سی مدرسه و یکصد کاروان سراوسی آب انبار و یکصد بیمارستان و یکصد
 حمام عمومی و یکصد و پنجاه پل، غیر از عمارتهای متعدد مجلل و مزین که

(۱) جزایتهائی که همین روزها فرانسوی های خونخوار، در شمال آفریقا نسبت بمردم
 بیگناه الجزایر و تونس و مراکش مرتکب می شوند، کمتر از جنایتهای لوئی هفتم نیست.
 (مترجم)

برای تفریح ساخته بود ، بنا کرد و بالاخره بالا ترازهمه اینها کازالی بود که از رودخانه جمننا قسمت واقع در پای کوهستان کارنول منشعب می شد و تا هسنی و هسپا امتداد داشت .

بابر اولین پادشاه سلسله مغول درهند، فعال ترین افراد بشر و یکی از شریف ترین مردانی است که بسر زمین هند قدم گذاشته اند و مردی بود که با آنهمه شایستگی، در کمال سادگی میزیست . لکه های عیبی که در نظر مردم دوران جوانی او را ملکوک کرده بود ، در نتیجه استحکام مبانی اخلاقی که بعدا بدست آورد و بر مفاسد چیره گردید ، از دامن او شسته شد و بالاخره بر اثر طهارت نفس در ادوار زندگی بعدی مرد متشخص و مبرزی شناخته شد .

بابر پسری بود مطیع، پدرو برادری مهربان و دوستی سخاوتمند در دشمنی صلح جو ، در عین حشمت و جلال ، خوش اخلاق و خوشخو . در آداب عبادت و مراسم تقوی معتدل ، کم خواب ، در جواهر سازی و سایر فنون مکانیکی ماهر . مردی بود جسور ، صریح ، دست و دل باز و بلند نظر و فکور و در راه ابراز عشق و علاقه بملت خودش اهل تحریک و آتریک نبود .

مردی بود دارای ذوق سلیم و فکر مذهب و اطلاعات وسیع و با در نظر گرفتن موقعیت ولادت و سوابق تربیتش ، مضمون ذیل مصداق افتخارات ابدی او است که گفته اند .

« مانند رزدخانه هائی است که جنگلهائی را که بر اثر سایه های زمین تاریک شده است و در عین حال سایه بهشت را انعکاس می دهد ، آبیاری میکند »

همایون پسر نابر که اخلاقاً از آلودگی‌های شهوانی مبری بود و لکه‌های مفاسد دامن او را آلوده نکرده بود، مغلوب شیرشاه امیر افغانی گردید و از هندوستان رانده شد. شیرشاه بر تخت سلطنت نشست و بعد از پنج سال سلطنت، تخت و تاج را به پسرش عادل‌شاه تفویض کرد. همایون پس از گذشتن قریب شانزده سال موفق گردید که حقوق غصب شده را بدست آورد. شیرشاه غاصب غالب، فرمانروایی بود در نهایت حزم و لیاقت و با وجود اینکه در مدت کوتاه سلطنتش بطور مداوم و مستمر در میدان جنگ بود، منطقه فرمانرواییش را بعالیترین درجات نظم و آرامش ترقی داد و در امور کشوری دولت خود را اصلاحات زیادی بعمل آورد. شاهراهی را که طی مسافت آن چهار ماه طول میکشید از بنگال تا غرب روتاس نزدیک اندوس ساخت. در هر ایستگاهی کاروانسراهایی بنا کرد و در فاصله يك ميل و نیم (۱) چاه آب حفر کرد. در هر مسجدی یکفرامام و یککفر مؤذن وجود داشت و همچنین مباشرین متناسبی برای هندوها و مسلمانها در نظر گرفته بود. در دو طرف جاده‌ها صفوفی از درختان سایه‌دار کاشته شده بود.

بحث درباره اخلاق اکبر نامور که هم در امور کشوری و هم در امور لشکری مردی بود بزرگ، و از لحاظ دانش و نیروی عفو و اغماض و بردباری و آزادمنشی و غیرت و شهامت و رحمت و رأفت و اعتدال و ترویج صنایع و از جهت علوهمت و بزرگواری شهرت بسزایی داشت زاید بنظر میرسد

موقفیت اکبر مرهون سیاست داخلی او است که او را در عالی‌ترین

درجات و درصاف مقدم سلاطین و امرائی قرار داده است که وجود آنها برای بشریت خیر و برکت محسوب میشود .

اکبر مجازاتهای بدنی و ازدواج قبل از سن بلوغ و ذبح حیوانات را برای قربانی قدغن کرده بود (۱) و نیز اجازه داد که زنهای بیوه، برخلاف قانون هندوئی برای بار دوم شوهر کنند .

اکبر اتباع هندو و مسلمانان را متساویاً برای کارهای دولتی استخدام میکرد و مالیات سرشماری از کفار و مالیات بر زوار را ملغی کرد . و نیز برده ساختن اسرای جنگی را جداً منع کرد . کلیه اصلاحات مالی را که بوسیله شیر شاه شروع شده بود تکمیل نمود .

اکبر دستور داد که کلیه اراضی قابل کشت، واقع در داخل کشور از نو مساحی شود و میزان محصول هر جریبی تخمین گردد و میزان نسبی مالیات که باید از عامه وصول شود مشخص گردد و مالیات جنسی تسعیر شود، آنگاه پرداخت مالیات بصورت نقد یا جنس با اختیار کشاورزان و اگذار شود و کشاورزان مخیر باشند که اگر جنس بقیمت گزافی تسعیر شود، مالیات را به جنس تحویل دهند و در عین حال تعداد زیادی از انواع عوارض و مالیاتی را که موجب زحمت و آزار رعایا بود ملغی کرد .

نتیجه این اقدامات عاقلانه این بود که ارزش حوائج عمومی بمقدار قابل ملاحظه ای تغلیل یافت . دستوراتی را که بعنوان مأمورین مالیه صادر کرده، بدست ماریسفه است و همین دستورها و فرامین، علاقه او را در

(۱) مقصود از ذبح حیوانات بعنوان قربانی، نظر مؤلف بکشتار گاو بوده است که تا عصر حاضر گاو از نظر هندوها مقدس است و حتی قانون حکومت جدید هند بر آن را مقدس شناخته است (مترجم)

طرز اداره امور بر اساس آزادی و آزادمنشی و تهیه وسایل رفاه و آسایش رعایایش بما نشان می دهد . لحن تعلیمات او بمأمورین قضائیش عادلانه و خیره خواهانه بود و مقرر داشته بود که در قصاص قاتل، تأمل و تأخیر کنند ، تا در غیر از موارد شورش و آشوب و عصیانهای خطرناک ، جز با تصویب و تأیید امپراطور اعدامی صورت نگیرد .

بمأمورین قضائی توصیه کرده بود که در اجرای قصاص و مجازات های بزرگ تأمل کنند و جز در موارد شورشهای خطرناک ، مادام که فرمان اعدام محکومی ، از طرف امپراطور تأیید نشده است ، بنام مجازات و قصاص هیچکس صدمه ای وارد نیارند ، و نیز قدغن کرده بود که بریندن دست یا گوش، بعنوان مجازات بزرگ ممنوع باشد . در ارتش اصلاحاتی کرد و نظم و نسق تازه ای قائل شد و بجای اینکه مانند سابق پرداخت حقوق نظامیان بر عهدۀ مؤدیان مالیاتی باشد ، حقوق شان را بصورت پرداخت نقدی، از خزانه تأدیه میکرد . علاوه از ساختمان قلعه های جنگی و سایر کارهای عام المنفعه، بناهای مجلل متعدد دیگری را ساخت که پیشاپه هیبر بطور مبسوط و مشروح نقل کرده است .

نظم و قاعده در هر قسمتی از سازمانهای عمومی ، حکومت میکرد و تمام تأسیسات بصورت تعجب آوری ، از انضباط و انتظام اداره میشد

سیاح معروف ایتالیائی پیترو دلوال نیز که در سال ۱۶۲۳ مسیحی در دوران سلطنت جهانگیر پسر اکبر به هندوستان آمده و سفرنامه ای در اینباره نوشته است شاهدهی است از اخلاق این شاهزاده و همچنین از اوضاع و احوال مردمیکه تحت فرمانروائی او زیست میکردند و میگوید

«این مردم نه فقط در آسایش و رفاه زندگی می‌کنند بلکه کمال امنیت را دارند.»

و چون این پادشاه میدانست که رعایای او باین نحوه زندگی دلخواه شدند، آنها را بیپایه‌های معمول محکوم نمی‌کرد، بلکه از مشاهده زندگی باشکوه و ثروت و دارائی‌شان لذت می‌برد. ولی سلطنت شاه جهان نواده اکبر درخشانترین دوران تاریخ هندوستان است. در محیط حکمرانی او آرامش مستمر و انتظام و انضباط برقرار بود و هر چند سر تو‌ماس از وفور ثروتی که در اردوگاه وی بسال ۱۶۱۵ ملاحظه نموده بود حیرت کرده است و می‌گوید، در این اردوگاه اقلاً معادل دو جریب زمین مستور از پارچه‌های ابریشمی وقالی‌های زربفت و منخمل‌های زردوزی شده وجود داشت، که روی آنها قطعات جواهر بکار برده شده بود.

از این گذشته، شاهد دیگری داریم و آن تاورنیه سیاح فرانسوی است که می‌گوید:

«همان کسی که تخت طاوس معروف، برای او ساخته شد و در جشن تاجگذاری معادل وزن خودش پول و جواهرات در میان حاضرین بخش می‌کرد، در میان رعایای خودش بعنوان پادشاهی زندگی نمی‌کرد، بلکه پدریکه در میان خانوادهاش زندگی میکند، بیشتر شباهت داشت.»
شاه جهان لاینقطع در کارهای دولتی مراقبت می‌کرد و هیچ پادشاهی از لحاظ حسن اداره امور دولتی در هندوستان بیایه او نرسید.

در دوران سلطنت همین شاهزاده با عظمت بود که کانال دهلی تحت نظارت علیردانخان مهندس ارساخته شد. این منبع عظیم آبیاری

پس از اینکه در طول چند صد میل، وسیله رفع حواصج کشاورزان شده بود، مورد استفاده ارباب ذوق و سلیقه مقیم در شهر پایتخت نیز واقع گردیده بود. از بستر این رود خانه هزار جوی به طرف کشیده شده بود، و از مجاری مخصوصی که بدست مهندسین آماده گردیده بود، بتمام اطراف و جوانب شهر دهلی، آب سرازیر می شد و با اشکال مختلف برای تفریح مردم آب از فواره های هر مرجست میزد.

همین آب، بدن اشخاص تب زده را در حمام های سنگی سرد و خنک میکرد و با بصورت قطرات روی گلپای زیبای حومسراها و چمنزارها و سبزه زارهای داخلی میچکید.

از این قسمتها که بگذریم، آب در داخل خانه های محقر کارگران جریان داشت و عطش تشنگان را تسکین میداد و فقرا سر و صورتشان را با آن شستشو میدادند.

بهر حال با آنهمه که گفته اند نتوانسته اند ثابت کنند که فرمان روایان مسلمان هندوستان بقدر فرمانروایان انگلیسی که بعد از آنها حکومت را بدست گرفته اند غارتگری کرده باشند و لاقفل در برابر آنچه طرفداران و حمایت خواهان مسلمانین ثابت کرده و محرز داشته اند، طرفدان دسته مقابل چیزی ندارند که عرضه کنند.

سلاطین مسلمان در مقابل آنچه گرفته اند ارزش کامل آنرا دادند، آنها یک دستگاه قضائی کاملی را اداره میکردند که عالی و دانی از آن برخوردار بود و در دوران حکومت آنها هر بازرگانی میتواند کالای خود را هر وقت میخواست در طول چند صد میل راه صحیح و سالم حمل کند و بالاخره در این طرف حکومت، هر نوع تقیصه ای پیدا شود، يك نکته مسلم است و آن اینست که انبوه مردم در آن روزگار در کمال

و فور نعمت و امنیت زیست میکردند . شاهد بر صحت این ادعا ، پیش صحنها و جلو خانهای عماراتی است که با سنگ مرمر فرش شده و اکنون خزه روی آن روئیده است و مجاری آبهای را کد و عمارت ها و معابد چغدنشین و ستونها و طاقهای محکم و مستحکم است که بقدر کفایت امؤید این معنی است .

در حقیقت بدون بیم و هراس از تکذیب دیگران ، باید گفت ، که هر يك از این سلاطین و حشی (۱) برای کارهای عام المنفعه همانقدر پول خرج می کردند که اینروزها برای نگهداری قوای لشکری صرف میشود ! .

اگر عملیات شرافتمندانه این سلاطین و امرای شرقی را با پیشرفت هایی که همقارن همان اوقات در کشور ما (انگلستان) یا در هر يك از ممالک اروپا صورت میگرفت مقایسه کنیم ، مطالبی بدست ما خواهد آمد . و در هر حال از این عمل باید ، بشدت وحشت کرد زیرا تصویر اوضاع اروپا در آن زمان تلب مقاومت و مقایسه با اوضاع مشرق زمین را ندارد .

بطوریکه میدانیم در عصریکه بدان اشاره شد بهیچوجه در این مملکت (انگلستان) حتی يك کانال وجود نداشت و راههای ما با استثنای معدودی ، عبارت بود از جاده های باریکی که فقط قابل عبور چهارپایان بود ، و بزرگترین شهرهای ما مخزن و منبع آبی نداشت ، و از دستگاه پلیسی که در کوچکترین قصبات امیراطوری دهلی وجود داشت ، در این شهرها اثری نبود . و از آن امنیتی که حقیر ترین رعایای شاه جهان که از سرحد پنجاب تا دهلی ، یا از دهلی بالله آباد ، مسافرت میکرد ، بهره مند بود یکنفر

انگلیسی که از لندن به هایگیت (۱) مسافرت میکرد بهره ای نداشت
و مطمئن نبود که بتواند مانند مسافر هندی باسایش و آراش بمقصد
برسد .

مستربل و دربارۀ مردم بنگاله که تحت حکومت سلاطین محلی
میزبستند بما اطلاعاتی میدهد که اگر از زبان شخصیکه خودش سالها
مقیم و ساکن این ناحیه بوده است ، و از نزدیک باوضاع و احوال آنجا
آشنائی داشته صادر نمی شد میگفتم افسانه است .

این مرد شریف میگوید :

در حقیقت مزاحمت این مردم سعادت مند ظلم است ؛ زیرا تنها
آثار و علامت زیبائی و صفا و تقوی و نظم و عدالت و متانت حکومت هندوستان
در این شهرستان در وجود همین ها مجسم است . در اینجا دارائی و آزادی
مردم مصون و محفوظ است ، در اینجا خبری از ثروت خصوصی یا عمومی
بگوش کسی نخورده است . مسافر چه با کالا باشد و چه بدون کالا ، مورد
مراقبت و محافظت دولت است . دولت برای محافظت مسافر قراولانی
میگمارد که بدون گرفتن پول او را از منزلی بمنزل دیگر برسانند و این
مأمورین مسئولند که مسافر و کالای او را در جای امنی نگهداری کنند .

در پایان اولین منزل ، مسافرین با محبت و آداب خاصی بقراولان
منزل بعدی تحویل داده میشوند . قراولان پس از اینکه از جریان سفر
پرسش هایی از مسافرین می کنند محافظین سابق را مرخص کرده و شرح

(۱) HIGHGATE یکی از دهات نزدیک لندن بوده است که حالا جزء شهر لندن

رفتار او را با مسافر ضمن یاد داشتی بصورت گواهی نامه با رسیدی برای مسافر و کالاهایش بآنها میدهند، و این گواهی نامه و رسید نزد فرمانده اولین پاسگاه فرستاده میشود و فرمانده پاسگاه این اوراق را در دفتر ثبت می کند و منظمآ گذارش آنرا نزد راجه می فرستد .

مسافر باین شکل در داخله کشور عبور داده می شود و اگر به تنهایی عبور کند بیچوجه برای خوراک و مسکن و ادابه (برای حمل کالا یا محمولات عادی) دچار زحمت نمی شود و اگر بخواهد در نقطه ای بیشتر از سه روز اقامت کند قضیه صورت دیگری دارد مگر اینکه مبتلی بمرض یا حادثه غیر قابل احترازی شود .

اگر اخیانا در این شهر چیزی ، فی المثل ، بك کیسه پول یا اشیاء قیمتی دیگری مفقود شود کسی که آنرا یافته است ، آنرا بدرختی که در همان حوالی باشد می آویزد و به نزدیک ترین پاسگاه اطلاع میدهد و افسر پاسگاه موضوع را بوسیله صدای طبل یا دهل با اطلاع عموم میرساند (۱)

حالا از جهت تقابل و تضاد ، وضع انگلستان مسیحی و مترقی ، در طول فرمانروائی سلاطین معاصر با امپراطورهای مسلمان سابق اندکی تشریح میشود .

سال ۱۳۸۱ - طغیان وات تیملر WATTYLER و بر اثر فشار بارونها ، هزار و پانصد نفر یانگی شدند و عده زیادی از آنها بدون محاکمه اعدام شدند .

سال ۱۳۹۴ - پیروان و کلیه (WIGLIFF اصلاح طلب ، اعدام شدند .

سال ۱۳۹۸ - سلطنت ظالمانه ریشارد دوم . طغیان در ایرلند ، بواسطه فرامین کل کمناک که در سال ۱۳۶۷ صادر شده بود .

سال ۱۳۸۹ - فرمانروایی ظالمانه ریشارد دوم : طغیان و شورش در ایرلند بواسطه قطعنامه های کلکمنی که در سال ۱۳۶۷ صادر شده بود . قطعنامه های مورد اشاره ازدواج افراد انگلیسی را با ایرلندی خالص در حکم خیانت بتخت و تاج اعلام کرده بود ، زیرا پوشیدن لباس ایرلندی و تقلید از عادات آنها جرم محسوب می شد و مجازات آن مصادره اموال بود یا حبس . تبعیت از قانون بریتون نیز تعبیر به خیانت نسبت بتخت و تاج بود . اجازه دادن بایرلندیها برای چرانیدن اخصام و اغنام در اراضی پیل (PALE) حضور ایرلندیها در حریم کلیسیا یا موقوفات متعلق به کلیسیا ، راه نادن ایرلندیها را در صومعه ها ، پذیرفتن را مشگران ایرلندی و غیره جرم محسوب می شد ؛ در حالیکه تحمیل مالیات بر یک نفر انگلیسی شرارت و تبه کاری تلقی میگردید .

سال ۱۳۹۹ استعفای اجباری ریشارد دوم از سلطنت و در نتیجه ، قتل او بوسیله بولینک بروک که تخت و تاج را غصب کرد و لقب چهارم بخود داد و محروم ساختن دو نفر وارث ذیعق که در قلعه ویند سور WINDSOR GASILE توقیف شدند

سال ۱۴۱۰ - جان بدبی در اسمیت فیلد ، بجرم ضلالت و کفر سوخته شد شاهزاده ولیمهد که بعداً هانری پنجم لقب گرفت حاضر بود . در

حدود اوان سلطنت هانری چهارم شکنجه‌های عنیف و شدید بشرح زیر انجام شد:

« زن یا مرد محکوم بحبس مجدد در خانه‌ای پست و تاریک زندانی می‌شد، آنها را برهنه و عریان روی زمین بی فرش می‌خوابانیدند، و از هر گونه لباس و پوشاکی محروم بودند و در حول و حوش آنها هیچگونه ملبوسی دیده نمی‌شد. مجبور بودند، بر پشت بخوابند و سرشان هم پوشیده نباشد پاها و یک دست محبوسین باطناب بیک طرف خانه کشیده می‌شد و دست دیگر باطناب بطرف دیگر خانه، و همین معامله را با ساقهای پای محبوسین می‌کردند. روی بدن آنها ناجائزیکه طاقت تحمل داشتند بلکه مافوق طاقت شان آهن و سنگ می‌گذاشتند، روز بعد سه قرص بان جوهر بیک داده می‌شد بدون آب، و روز بعد سه مرتبه از آب راکد نه آب جاری که از خانه‌ای که نزدیک به زندان بود بآنها میدادند بدون نان، و خوراک آنها همین بود تا بمیرند !!

این شکنجه و حشتناک تا دوران سلطنت جرج سوم مشروع و قانونی شناخته می‌شد و آخرین تاریخی که این شکنجه انجام شده است بدرستی معلوم نیست ولی چیزیکه مسلم است این است که زندانیانیکه متهم بشرارت بودند این شکنجه‌ها را باید تحمل کنند و سپس خودشان را تسلیم محاکمه نمایند آنگاه معلوم شود که مقصودند یا بیگناه !!

مسئر برینکتن Mr. BARRINGTON در کتابیکه بنام «مقررات یا نظامات قدیم (ANCIENT STATUTES)» نوشته است در صفحه ۸۶ دو نمونه از این شکنجه‌ها را که در دوران سلطنت جرج دوم بسال ۱۷۴۱ انجام گردیده است ذکر میکند.

از سال ۱۴۶۸ تا زمان کردهول اجرای شکنجه معمول بود و نمونه‌های زیادی در کتب قوانین شورای سلطنتی ثبت شده است و فرامین مربوط به آن شکنجه‌ها در موارد متعدد هنوز موجود است .

آخرین نمونه این شکنجه‌ها که ثبت تاریخ گردیده در سال ۱۶۴۰ رخ داده است که شخصی بنام آرچر (ARGHER) که دستکش میفروخت و تصور می‌شد جزء دسته شورشیانی بوده است که به کاخ ارك پيشاب در لمیت حمله ور شدند در تور (برج) شقه شد و بطوریکه یکی از اسناد همان عصر حکایت میکند او را شکنجه میدادند تا اعتراف کند و همکارانش را معرفی نماید . يك نسخه از فرمانیکه بمهر سلطنتی معهور گردیده است و شکنجه مربوط باین واقعه را اجازه داده است در اداره اسناد دولتی (STATE P PEROFFIGE) موجود است . جرج دوم وقتی که در اسکاتلند بود هنگام اجرای این شکنجه حضور داشت .

سال ۱۴۱۳ قانونی برای قلع و قمع زندقه و ضلالت وضع شد .

سال ۱۴۱۵ - جان کیدون و ریشارد نورمن بجرم زندقه در اسمیت

فیلد سوخته شدند .

سال ۱۴۴۱ - النیور کب‌هام، دوچس اوف گلوستر و رادجری -

بولنیک بروک، و ۱۵ زن سوت‌ول، و هارجری جور دین، و جان هوم

بجرم جاد و گری محکوم شدند دوچس تبعید شد ، بولنیک بروک

بدار آویخته شد و سپس جسد او را روی زمین کشیدند، و بالاخره لاشه را

شقه کردند، هارجری جور دین سوخته شد. سوت‌ول در زندان جان سپرد

و جان هوم عفو شد .

سال ۱۴۵۵ - آغاز جنگهای داخلی بنام « گلپای سرخ » میان دو

دسته لانکا سترین هاویور کیت ها که دسته اول گل سرخ را نشان خودشان قرار دادند و دسته دوم گل سفید را . این جنگها در سال ۱۴۸۵ پایان رسید و در ضمن این محاربات دوازده نفر از خانواده سلطنتی دو بیست نفر از اعیان و یکصد هزار نفر از محترمین و مردم معمولی کشته شدند . روی هم رفته تمام کشور خالی از سکنه شد و اشرافیت نابود گردید .

سال ۱۴۷۸ . محکومیت و اعدام جادوگران .

سال ۱۴۸۴ - غصب کردن تخت و تاج ریشارد سوم . قتل برادرزاده

های جوانش کینگ ادوارد پنجم و دیوک اوف یورک (Duke of York)

در برج لندن و کشتن لورد رپورز و سایرین در قلعه پومرت کسل

(Pomerettatçe)

سال ۱۴۸۵ - تاجگذاری هانری هفتم . مبالغ زیادی پول با جبر

و عنف و توقیف و حبس از مردم گرفته شد و بدان وسیله توانست بدون

کمک و بدون نظارت پارلمان فرمانروای مطلق باشد . مالیاتها یکباره بدادخواه

و بر اساس استبداد وضع میکرد بنام مسخره « مالیات خیرخواهی » نامیده

می شد .

سال ۱۵۰۹ - تاجگذاری هانری هشتم . این مرد جبار افتخار

میکرد که : « هیچوقت در حال خشم مردی از چنگ او جان بدر نخواهد برد

و هیچگاه در موقع شهوت از زنی نخواهد گذشت ؛ » در طول سلطنت او

امتيازات سلطنتی باوج اعلی رسید . چهل کلمه « خیانت بتخت و تاج »

که بگوش کسی نخورده بود از مشخصات این دوره است .

سال ۱۵۳۲ - مردی را که به مسموم کردن هفده نفر محکوم شده

بود در آب جوش انداختند تا جان سپرد .

سال ۱۵۳۴ - اعدام هولی میداوف کنت. و سوختن دو نفر در اسهیت
فیلد بجرم کفر و زندقه .

سال ۱۵۳۵ - نه نفر از روحانیونی که برتری روحانی هانری را
تصدیق نمیکردند در تالی برن Tyburn دارزده شدند و بعداً لاشه آنها
شقه شد. ارك بيشاب فيشر Arcbis op Fisher و سر توماس مور
Sir Thomas Mo e (صدراعظم) بهمان جرم سربریده شدند و بر اثر
این قساوت و شقاوت، سراسر اروپارا وحشت فرا گرفت .

سال ۱۵۳۶ - آنی بولین (Anneboleyn) سربریده شد

سال ۱۵۳۷ در آمد ۱۹۳ صومعه که بالغ بر ۲۶۵۳۰۰۰ لیره بود
بمنفع نعت و تاج توقیف شد و اراضی موقوفه ابی میان درباریان هانری
تقسیم شد .

سال ۱۵۳۸ - دو نفر از مسیحیان تعمیدی (Baptists) بجرم
زندقه سوخته شدند .

سال ۱۵۳۹ - کشیش های ریدفک و ۳۳ استون بری و کولچستر بجرم
آنکه برتری روحانی شاه را اعتراف نکردند بدار آویخته شدند و سپس
لاشه آنها نیز شقه شد . انتشار « عقروات خونین » یا شش مقاله
بحمایت ازدکترین (فلسفه) قلب ماهیت پاپ (Transubstantiation) (۱)
و غیره و غیره . اعدام مصالحین Retormes در اسکاتلند که هفت نفر بجرم
کفر و زندقه سوخته شدند . تصویب پارلمان باینکه « فرمان شاه در حکم
قانون است » . انحلال دستگاه و سازمانهای دینی در انگلستان و ویلس

(۱) تفسیر اجمالی قلب ماهیت، که پاپ در شرآن افشاری میکرد این است که عقیده

این عالیجناب (۱) «ان و شراب عشاء رانی هنگام خوردن مدل جسم و خون عیسی (ع)
میشود . (مترجم)

مرکب از ۶۴۳ صومعه و ۹۰ مدرسه و ۲۳۷۴ کلیسیا و معابد کوچکتر و ۱۰۰ بیمارستان . نتیجه آنی دفوری این اقدام این بود که عده زیادی از افراد ویلان و سرگردان شدند و همچنین عده زیادی از بینوایان که در این سازمان بکارگماشته شده بودند یا از باب استحقاق دیگری که از این منابع ارتزاق میکردند از هستی ساقط شدند .

سال ۱۵۴۰ - عنوان امرای هاسپیتالر Knights Hospitaller

مانعی شد و اموال شان را شاه غصب کرد . هانری با ان اف کلیوز ازدواج کرد .

ولی پس از گذشتن شش ماه از او جدا شد و آنوقت با کاترین هوارد ازدواج نمود .

سال ۱۵۴۱ . مارگارت دختر ژرژ دیوک کلاونس کنتس محترم سالیسبوری در ۲۷ ماه می سربریده شد .

این خانم چون هیچ نوع گناهی در خود سراغ نداشت و نمیخواست مجرم شناخته شود سرش را روی تخته نمیگذاشت که میر غضب آنرا قطع کند و از جلوی جلاد فرار میکرد . میر غضب او را در اطراف چوب بست تعقیب کرد و بالاخره موهای سفید این زن را بچنگ آورد و او را دستگیر کرد و پس از آنکه گردن و شانه او را خورد کرد با عنیف ترین طرزی او را کشت!

سال ۱۵۴۲ - کاترین هوارد سربریده شد .

سال ۱۵۴۳ - ششمین ازدواج هانری با کاترین پارا صورت گرفت و در گذشت .

سال ۱۵۴۶ - شکنجه و اعدام ان اسکویو بجرم کفر و زندقه سه -

نفر دیگر با این زن سوخته شدند زیرا نظریه قلب‌ما هیت باب در موضوع نان و شراب عشاء را رد کردند .

سال ۱۵۴۷ - مرگ هانری هشتم در سن ۵۶ سالگی در تاریخ ۲۸ ژانویه اتفاق افتاد هیچ يك از سلاطین انگلستان اینقدر شقاوت و قساوت نسبت به مردم مانند وی روانداشتند .

سال ۱۵۴۹ - تاج‌گذاری ادوارد ششم . فقر و فاقه سراسر کشور را فرا گرفت (بسال ۱۵۳۹ مراجعه کنید) شدیدترین قوانین بتصویب رسید . در همین سال شورش و طغیان شدید در نور فلک اوج گرفت .
سال ۱۵۵۳ - تاجگذاری ماری که مجدداً دستگاہ بایی را تأسیس کرد

سال ۱۵۵۴ - اعدام لیدی جین گری ولورد گیلدفور ، (دودلی) در تاریخ ۱۲ فوریه .

سال ۱۵۵۵ - اعدام پروتستانها . بیشاپ ریدلی و بیشاپ لایمر در بنام اینکه هر دو کافر شده اند سوخته شدند . ماری از اراضی کلیسیا و موقوفات دست کشید .

جرایم بشدت زیاد شد . راهزنان در کوهستانها فراوان شدند .

پنجاه نفر مجرم در يك محکمه بدار آویخته شدند . چه بسا مردانیکه دارای مقام و نام و نشان بودند که در خطر اهزنی افتادند .

سال ۱۵۵۸ - در گذشت ملکه ماری در ۱۷ نوامبر بسن ۴۲ سالگی . در مدت کوتاه سلطنت این ملکه که پنج سال طول کشید ۱۰۵ نفر رازنده در آتش انداختند و سوختند که از این جمله پنجنفر بیشاپ (کشیس عالی مقام)

۲۱ نفر کشیش معمولی ۵۶ زن و ۴ کودک بودند، درحالتیکه هزاران نفر دچار شکنجه و عذاب وجدانی شدند، و دارائی و آزادی و سلامت هزاران نفر در معرض نهب و سلب و خطر بود. تاج گذاری ملکه الیزابت.

اعدام و سوزانیدن کاتولیکهای رومی زیرا اینها از رد کردن فرمان پاپ که حق معذول کردن ملکه را داشت امتناع میکردند. تراکم انحصارات (در دست اشخاص معینی) علت مهم ناراضی و شکایت بود.

سال ۱۵۸۶ - محاکمه ماری کوئین آف اسکاتس در فوئرنگلی کاسل با اتهام شرکت در توطئه علیه الیزابت و همکاری با بالتگتن. مجازات اعدام او مبدل به هجده سال حبس با اعمال شاقه شد، و در هر صورت خانمی زیبا و سالم بزندان رفت و زنی چلاق و عاجز بیرون آمد.

سال ۱۵۸۷ - ماری کوئین آف اسکاتس در تاریخ ۸ فوریه در سن ۴۴ سالگی سر بریده شد.

سال ۱۵۸۸ - سخت گیریهای شدید نسبت بایرلندیهای کاتولیکی

سال ۱۶۰۱ - درگذشت کوئین الیزابت در تاریخ ۲۴ مارچ در سن ۷۰ سالگی. تاج گذاری جیمس اول اسکاتلند و پسر ماری کوئین آف اسکاتس، صدور اعلامیه عفو و اغماض تسامح در امور دینی. هجرت یورتن ها با امریکا

سال ۱۶۰۴ - جیمس برای ایجاد تضییقات دستگاه پرسی بی ترا نیزم یعنی حکومت افراد مبرز کلیسیا کوشش میکند ده نفر از رهبران کلیسیا محبوس شدند و سیصد نفر از کشیش های درجه دوم تبعید گردیدند و انواع شکنجه و عذاب دیگر در

باره این جمعیت بعمل آمد قوانینی علیه سحر و جادو و بزیان جادوگران وضع شد. در سال ۱۶۰۳ جیمس چاپ سوم تالیف خود را در باره جن شناسی منتشر کرد و در ضمن این کتاب شرح وافی از عملیات کیفیت تجسم ارواح خبیثه و تماس جادوگران و تشریفات و آداب که از طرف آنها انجام میشود و طریقه اکتشاف آن عمیات و حق تشبیه آنها بتفصیل داده شده است. (۱)

پارلمان لایحه‌ای تصویب کرد که هر جمله آن طبق مندرجات همین تالیف است و بدین طریق اتقیاد و اطاعت خود را نسبت بشاه اعلام کرد و بشدت تحت مراقبت وی قرار گرفت تا جائیکه از آغاز تاریخ تاجگذاری وی تا پایان قرن هفدهم، عدد زیادی یعنی در حدود سه هزار و یکصد و دو تن در جزیره بریتانیا به تهمت سحر و جادو و افسونگری محکوم و یا اعدام شدند (۲). در میان این قربانیان که زن بیوه از طرف قاضی بزرگ بنام پیل فقط بجرم اینکه سه نفر بچه را جادو کرده اند، بشهادت دشمنان ایشان محکوم باعدام شدند که بایستی بدار آویخته شوند و چون بسیار

(۱) و با وجود این سند فضیلت فروشی شاهانه (۱) این شخص در جهان مسیحیت به باهوشترین احققان (۱) نامیده شده است و بطوریکه مکولای میگوید، این مرد را خدا بر تخت سلطنت نشاند تا بدینا نشان دهد که چنین پادشاهی نباید وجود داشته باشد و آرزو بشاه (کشیش بزرگ) کنشتر بورد اعلام کرد که: - بدون شك اعلیحضرت شاه آنچه بزبان رانده اند با کمک مخصوص روح الله (و بمبارت دیگر مؤید من عندالله) بوده اند

(۲) تاریخ تمدن تالیف مکنیان ج ۲ ص ۱۳۰ تصریح میکند که: - بنیان گذاران عمده جادوگری در این عصر عبارتند از جیمس ششم اسکاتلند و پاپ بی گناه دهم (اسپریگر) و ودنوس و مانیو التفنس که مجتمعاً در این امر برادرانه شرکت داشتند! مقارن همان اوقات یعنی در سال ۱۶۰۹ محکمه تفتیش عقاید در پرفرنال اسب یکنفر انگلیسی را که حیوانی ورزیده و تربیت شده بود و نمایش هائی میداد، به تهمت اینکه او نیز تحت تأثیر جادو قرار گرفته محکوم نمود و اسب را سوزاندند!

مريض بودند نتوانستند در محکمه حاضر شوند ولی روز بعد هنگامیکه حکم قرائت میشد آنان را به محکمه آورده و گفته شد در کمال سلامت هستند.

سال ۱۶۵۲ - در گذشت جمس اول در سن ۶۹ سالگی ، پس از در گذشت او پسرش بنام شارل اول بر تخت نشست با تحمیل مالیات اجباری وضع قوانین مالیاتی مستبدانه و حبس های گوناگون بزرگترین نارضایتیها را ایجاد کرد.

سال ۱۶۲۹ - اقتدار حکومت استار جیمس بصورت قانون تحمیل شد . چهار نمونه ذیل برای روشن ساختن جریانات ظالمانه دستگامی که بر خلاف حقیقت عدلیه نامیده شده بود ، کافی خواهد بود .

۱- پریم ، که یکنفر وکیل دعاوی بود کتابی تألیف کرده بود که مخالف منافع و مقاصد حزب سلطنتی بود و باین جرم محکوم شد و مقرر گردید که دروست هینسترو «چیب» ساید بدار آویخته شود قبل از دار زدن هر دو گوش وی بریده شد ، یک گوش او در دست سیستر و گوش دیگر در چیب ساید و بالاخره حکم محکومیت وی بصورت دیگری تبدیل به پرداخت پنجهزار لیره جریمه نقدی و حبس دائم شد

۲- کنل «بی بورن» متهم شده بود که رساله های بمنظور شورش و انقلاب نوشته است . حکم کرده بودند که این شخص مورد امتحان واقع شود و از سوگند خوردن در محل استار چمبر که معمولاً آنجا سوگند میخوردند امتناع کرد و معمول چنین بود که متهم بهر نوع پرسشی باید پاسخ دهد ، گوا اینکه پاسخ هائی که میداد موجب مجرمیت او بشود . و چون

امتناع این مرد ، باصطلاح برای درباراهانت و تحقیری تلقی میشد ، او را محکوم به شلاق و حبس کردند و چون در حین خوردن شلاق ، علنی و با صدای بلند علیه مظالم دولت و استارچمبر به سخن میگفت او را خفه کردند .

۳ «ویلیامز بی شوب» دانشمند «لینکلن» که «واعظ اوسبب تهیج کینه و حسد آرک بی شوب (کشیش بزرك) کاتر بوری ، بنام لود ، شده بود بدون هیچ سبب و جهتی او را ده هزار لیره جریمه کردند و از شغل روحانیت منفصل شد .

مطالب بهمین جا ختم نشد ، زیرا در موقعیکه اثاثیه خانه و کتابهای او را ضبط میکردند نامه ای بامضای اوسبان دیس تون خطاب باین مرد کشف شد و باین جرم هشت هزار لیره ، دیگر او را جریمه کردند و همین که نویسنده مکتوب که مدیر مدرسه ای بود بمحا کمه دعوت شد محکوم به پرداخت پنجهزار لیره جریمه گردید و گوشه اش را به تیری که جلوی مدرسه اش نصب شده بود میخ کوب کردند .

سال ۱۶۴۱ - شورش و انقلاب در ایرلند و کشتار چهل هزار نفر پروتستان .

سال ۱۶۴۲ - آغاز جنگهای داخلی .

سال ۱۶۴۹ - چارلس متهم به ظلم و خیانت و قتل نفوس گردید و دشمن ملت و مخالف حکومت کرومول شناخته شد و در دوازدهم ژانویه محکوم گردید و در تاریخ ۳۰ ژانویه در هویت حال سر بریده شد ، و رسمیت حکومت کرومول اعلام گردید .

سال ۱۶۵۶ - کرومول در تاریخ ۲۶ ژانویه بعنوان لورد پروتکتور

جشن گرفت . شدت عمل و طرز حکومت او بطوری بود که اشخاص بدون اینکه در محکمه قانونی محاکمه شوند اعدام میشدند . اسرای زیادی در جنگ با پنجاه نفر از رجال محترمیکه بحکومت وقت علاقه مند نبودند دستگیر شدند و به باربادوز تبعید شدند و در آنجا بعنوان غلام فروخته شدند . اعدام طرفداران سلطنت بقدری توسعه پیدا کرد که همه افرادیکه روزی به خواهی سلطنت اظهاری کرده بودند ازین رفتند . مملکت به منطقه های نظامی تقسیم شد و هر منطقه ای تحت فرماندهی يك ژنرال قرار گرفت و این ژنرال اجازه داشت که همه افراد خطرناك و مشکوك را توقیف یا حبس کند . باعطف توجه بادوار اخیر که ما مالک هندوستان شدیم باید دید رفتار ما در این کشور از چه قرار بوده است . درباره نتایج حاصله از انفصال میر قاسم از حکومت بنگال که بدست ما صورت گرفت کلیو مینویسد . (۱)

« من فقط میتوانم بگویم که چنان منظره ای از هرج و مرج و فساد و نهب و غارت در هیچ مملکتی غیر از بنگال دیده یا شنیده نشده بود . سه ایالت بنگال و بهار و آریسا که مبلغ سه میلیون لیره در سال مالیات آن بود پس از بازگشت میر جعفر بعنوان صوبه دای ، تحت حکومت مطلقه مأمورین کمپانی قرار گرفت و این عده اعم از لشگری و کشوری از هر فردی که توانائی داشت ، از نواب گرفته تا نازلترین کشاورزان مالیات و عوارض میگرفتند . تجارت از دست بازرگانان آزاد منتزع گردید و کار تجارت و معامله بدست اشخاصی افتاد که گماشتگان مأمورین کمپانی بودند و بنام

(۱) کلیو همان مردی است که پس از چندین سال خدمت در کمپانی هند

شرقی حکومت بنگال را ساقط کرده و حکومت انگلیسی را تاسیس کرد

این مأمورین کارهایی را مرتکب شدند که انگلیسها را بدنام کردند تا جائیکه نام انگلیسی بقدری نهرت آور و متعفن شده بود که عفو نت آن شامه جتو ، یا مسلمان را اذیت میکرد .

مأمورین کمپانی در امور مالیاتی نواب مداخله میکردند و مأمورین دولت را بمیل و اراده خودشان عزل و نصب میکردند و برای ترفیع و ارتقاء و ادارشان میکردند که پول بدهند (۱)

در نتیجه این سوء اداره قحطی شدیدی رخ داد و با توجه باین سوابق و قتیکه می بینیم لورد کورنوالیس بیست سال پس از این تاریخ بنگال را کشوری معرفی میکند که با عجله بطرف سقوط میرود ببارد . تعجب کنیم . جملانیکه ذیلا نقل میشود عین کلمات او است .

« از اینکه مجبورم بگویم که کشاورزی و تجارت در چند سال اخیر ندریجا تنزل کرده است متاسفم و در حال حاضر باستثنای طبقه شیفها (۲) و سنتینها (۱) که اغلب و اکثر در شهرهای بزرگ زندگی میکنند سکنه این ایالات بسرعت بطرف فقر و بدبختی میروند . رویهمرفته هر مالک و کشاورزی که در منطقه کمپانی زندگی میکند مشمول همین عنوان است . هر چند قسمتی از این جریان مولود سستی و اسرافکاری خودشان است معذک با کمال تأسف باید تصریح کنم که این اوضاع تا حد زیادی مربوط بنوافس طرز سوء اداره ما در گذشته است » (۳)

مفاسد سوء حکومت ما فقط در ناحیه ما محسوس نیست بلکه بنواحی حکومت متغفین ما نیز سرایت کرده است . از اوایل ارتباط ما

(۱) مراجعه شود به تحقیقات درام . اورد کلیو تالیف مکلوی

(۲) بست درون طامشات هندی (عترجم)

(۳) مراجعه شود به مکاتبات و گزارشات Correspondence

با نواب اود ناحیه فرمانروایی او برای شکار انگلستان در حکم لاشه‌ای بوده است .

مستر هستنگس وقتی که هنوز خودش در هندوستان دارای قدرت فائده و اختیار فرمانروایی بود و اوضاعی را که تا حدی خودش موجب و مسبب آن بوده است تشریح میکند «میگوید» -

«متأسفم که روح تعدی و سوء استفاده ما Our encroaching spirit و جسارت و اهانتی که با عنف و جبر اعمال شده است موجب آن گردیده است که متفین ما همانطور که مرعوب قوای انتظامی هستند از سایر منابع قدرت هندوستان نیز نگران باشند . روح تعرض و تعدی ما و لجام گسیختگی و شهونرانی افراد و عدم انضباط و حتی حمایتی که از آنها میشود، بیشتر از قوای مسلح ما به حیثیت ملی ما صدمه وارد آورده است و اعتباریکه بقدرت ما قائلند بر این معنی افزوده است .»

هر فردی در هندوستان از ارتباط و تماس با ما وحشت دارد، زیرا وضع کسانی را که قبلاً با ما تماس گرفته و از ارتباط با ما برخوردار شده و سپس بشدت مورد حقارت قرار گرفته اند می بینید (۱) و باز بعنوان تنها نمونه، این احساس و اقداماتی که موجب بیداری این حس گردیده است همان نویسنده رفتارها در ایالت اود استشهاد و استدلال کرد و میگوید :

مل مورخ میگوید: قبل از آنکه رفتار ما آغاز شود ایالت اود در کمال سعادت و رفاه بود . در آمد خالص این ایالت بدون اینکه بر مردم فشار وارد شود سه ملیون بود ولی بعد از اینکه نه فقط بوسیله اشکری مرکب

(۱) نقل از کتاب زندگی وارن هستنگس ج ۲

از سر بازان بلکه بوسیله هجوم یکدسته از مأمورین کشوری که بر نواب وارد شدند این ایالت تیکه و پاره شد. نواب اود دچار شدیدترین مصائب شد و مملکت وی مبتلا بفقرو فاقه گردید تا آنجا که پس از چندین سال تحمل بار گران تحمیلات، در آمد نواب بنصف مبلغ سابق تقلیل یافت. میزان در آمد این ایالت غیر مستقل پس از سه سال وضع مالیات غیر عادلانه، بالغ بر سیصد و چهل هزار لیره بر آورد شد (۱) مستر هستینگ میگوید: - عدّه حقوق بگیر و مبلغ هنگفت این حقوقها و مواجبها و حقوقات بازنشستگی و سوء استفادههای کمبانی (هند شرقی) و اعمال نفوذ وی و حقوق مأمورین لشکری و کشوری که در خدمت وزارت بودند، برخزانه و بردستگاه قدرت نواب باز سنگینی شده بود و موجب آن گردید که مردم تمام کشور بمانگاه کنند، مخصوصاً که مستخدمین و وابستگان وزیر از پاداش خدمت و مزایای وابستگی محروم شده بودند.

اگر به پرسند بچه حق و بر اساس چه سیاستی، ما به نفع افراد تحت الحمايه خود بر نخست وزیر اود مالیاتی تحمیل کرده ایم، متاسفم که افراد معدودی معنی این را خواهند فهمید. و باز افراد کمتری معنی، این پرست را می فهمند بچه حق و بمنظور کدام سیاست، هزینه نگاهداری را بر عهده او مقرر داشته اند، که از او حمایت کنند، در صورتیکه این ارتش را لازم نداشت و نمیتوانست هزینه آن را بپردازد، با چه بیانی و با چه قیافه ای میتوانیم با او مواجه شویم: « شما این ارتش را لازم ندارید ولی باید هزینه آنرا بپردازید؟ » (۲)

مستر هستینگ نمیتوانست از جریان حوادثی که تحت فرمانروایی

(۱) تاریخ هندوستان تألیف مد ج ۵ ص ۳۱۶

(۲) نقل از کتاب زندگی « ورن هستینگ » جلد دوم صفحه ۴۸۵

اوصورت گرفته خودش را راضی کند . لهذا یکقسمت از تصویر ارتشی را که نواب « اود » لازم نداشت ولی مجبور بود هزینه آنرا بپردازد ، ترسیم کرده است .

ولی این تحمیل بااضافات دیگری بوسیله جانشین مستر هیستنگس بنام « کورنوالیس » ، برشانه ضعیف نواب که هیچگونه موافقتی با این گونه امور نداشت بارشد .

چون مجدداً احتیاجات ما بنام کسرخرج ، از مبلغ دو رست و پنجاه هزار لیره بمبلغ هزار لیره ترقی کرده بود . « لرد تین موت » (سر جان شور) بر این هم افزود « لرد اولسلی » در سال ۱۸۰۱ با تهدید باینکه تمام مملکت نواب را بزور خواهد گرفت ، نصف مستملکات او را که در آمد مالیاتی سالانه آن بالغ بر یکصد میلیون و سیصد هزار لیره بود ازاو گرفت ؛ تا از پرداخت مبلغ سیصد هزار لیره قبلی که بر او تحمیل شده بود ناراضی نباشد ولی تحمیل مالیات و عوارض ما باینجا ختم نشد ، باینمعنی که در بین سالهای ۱۸۱۵ و ۱۸۲۵ مبلغی بیشتر از چهار میلیون لیره بعنوان دوم از نواب گرفته شد و بطوریکه « لرد بنگتن » فرمانروای کل بایبانی نزدیکتر بحقیقت میگوید این مبلغ بعنوان اعانه اجباری و برای ترس از اقتدار ما بر او تحمیل شد . در مقابل این اعانه ما فقط لقب خشت و خالی ، (شاه) باو دادیم ، و سرزمین بی حاصلی را باو واگذار کردیم که قدری از زمین مخروبه بهتر بود .

برای تکمیل تاریخ خلاف حقیقت انگلستان در « اود » لازم است گفته شود که :

بزرگترین مظالمی که نسبت به « اود » روا داشته شده است ، الحاق

آن بوسیله « لرد دال هو » است که برخلاف صریح عهدنامه سال ۱۸۳۷ لرد مزبور بدون بیم و هراس ، علنی و آشکار گفت : -

این عهدنامه پوچ است و باطل گویانکه هر وقت اینموضوع باطلا؛ اعضای عالیمقام محکمه علیا برسد آنرا تأیید نخواهند کرد .

با اینکه عهدنامه مورد اشاره برسم معمول بامضای «لرد دارک لند» فرمانفرمای وقت و سه نفر اعضای شوری که معمول آن زمان بود رسید بود . و با اینکه در اعلامیه جدا گانه به عهدنامه موجود اشاره شد که در سال ۱۸۳۹ و ۱۹۴۷ از طرف فرمانروای کل بعنوان پادشاه اود صادر شد بود و بالاخره همین عهدنامه در سال ۱۸۴۵ بر حسب اجازه دولت در سال نامه کتاب آبی اود منتشر شده بود .

اینموضوع در سال ۱۸۵۷ به مشاور حقوقی معروف دکتر تراورشر تویس عرضه داشته شد نظر خودش را اعلام دارد . آن مرد دانشمند بشرح ذیل جواب داد :

« باتوجه به حدا کثر وقتی که توانسته ام مطالعه در تمام این حقائق بکار برم قهراً باین نتیجه رسیدم که فرمانفرمای هندوستان (در شوری بر حسب قانون ملل (بین المللی) حق نداشته است که عهدنامه ۱۸۳۸ غیر نافذ (ملغی الاثر) بداند »

صرف نظر از عقیده چنان مرجع و مقام مهمی ، یکی از نویسندگان معاصر که عالی الظاهر برای قوانین بین المللی همان مقام و درجه ای را قائل است که برای الواح عشره ، بدون بیم و هراس الحاق اود را بمیل و دلبخواه و نقض یکطرفی عهدنامه را بمثابة عملی میداند که فی المثل کسی هنر يك دزد فطری یا مکر و خیانت یک نفر راهزن جسور یا حیله یک نفر

جیب بردا تصویب و تصویب کند . مستر کای میگوید :

« هنور يك ایالت دیگری باقی مانده بود کسه باید امپراطوری انگلیس آنرا تحت اداره لورد بالهوزی بباعد آن هم نه بصورت فتح و پیروزی زیرا فرمانروایان آن ایالت همیشه در عداد دوستان ما بوده اند و مردم آن ایالت برای تجهیزات لشگریها سربازانی داده اند، آن هم نه در حال انقراض ، زیرا همیشه پسری یا برادری یا عضو دیگری از خانواده سلطنتی در حال حیات بوده است، که مطابق قوانین اسلامی بر حسب وراثت بتواند اداره امور را برعهده گیرد و در هر حال پادشاهی از نسل پادشاه سابق بر تخت سلطنت جلوس داشته است ، بلکه این عمل صرفاً بر حسب اراده قاهره دولت انگلیس صورت گرفته است .

این ناحیه همان ایالت بزرگ اود واقع در قلب هندوستان است که مدتی قبل بمناسبت موقعیت محلی و شهرت منابع طبیعی دل و دین ما را ربوده است (۱) . بشنوید شما آقایانیکه سایه گروتیوس و پوفندرف و واتل هستید . این داستان را بخوانید ؛ شما امرا و سلاطین مستقل هندوستان و در این باره فکر کنید ؛

لورد کورن و الیس بدون شك مرد عادلی بود ، لورد تین موت مرد مذهبی بود و لورد ولسلی مرد بزرگی بود ؛

با اینحال هیچ اثر انقلابی یا بزرگ منشی یا عادلانه یا مذهبی در رفتار این حال نسبت به متعین بیچاره شان یعنی امرای اود دیده نشد .

مستر دونداس که بعدها لورد ملویل نامیده شد در باره رفتار ما

(۱) نقل از تاریخ جنگ سپاهی در هندوستان جلد اول ص ۱۱۲

نسبت بشاهزادگان محلی عند نظر همین شهادت را میدهد .

این شخص ضمن خطابه ای که در تاریخ ۱۵ ماه آوریل ۱۷۸۲ در پارلمان ایراد کرد گفت :

« در هندوستان چهار دستگاہ قدرت در عرض یکدیگر وجود داشت ممالک میراتا، مستملکات حیدر علی - مستملکات نظام حیدر آباد - و مستملکات راجه‌ی برار. علاوه از اینها چندین قدرت کوچکتر بود از قبیل نواب اراکوت، راجه‌ی تنجور و غیرها. ولی هر چهار دستگاہ علیه ما شورش کردند. از جمله چهار دستگاہ قدرت، دو واحد با ما آشکارا جنگ داشتند و در دستگاہ دیگر بحق علیه ما تحریک شدند. حکومت بمبئی باشخصی بنام راگوبا که برای فرمانروایی ایالات مہرا تاها فعالیت میکرد، وارد مذاکره شده، و باو وعده دادند که حکومت را باو بسپارند، مشروط باینکه پس از احراز مقام فرمانروایی، زمین های معینی را بکمپانی بدهد. باین پیمان نامه داخل جنگ شدند، و طولی نکشید که حکومت بنگال نیز عین همین عهدنامه را بامودگی بنسلاہ راجه‌ی برار منعقد کرد و باو پیشنهاد نمود که اگر چند شهرستان را تحویل دهد، او را بفرمانروایی مہراتاها انتخاب خواهند کرد. این بازی دو جانبه کشف شد و مودگی بنسلاہ آنرا عملی مزورانه و غیر قابل اعتماد تلقی کرد و بشدت منزجر شد. کشور نظام دکن که در قسمت شمالی مستملکات ما واقع است و مردم آن آنقدر از ماتنفر و انزجار داشتند که می بایستی در رفتار با آنها خیلی دقیق باشیم. نظام چند بخش را به کمپانی واگذار کرد و کمپانی بایستی سالیانه مبلغی بعنوان کمک باین نواحی بردارد ولی این کمک پرداخت نشد. نتیجہ این عمل این شد که انگلیسها ملتی معرفی شدند که هیچ وعده ای پای

بند نیستند و بهیچ نوع قانون عدالت یا شرف و آبرو و ایمان علاقه مندی ندارند و بهمین مناسبت نظام قوای حیدرعلی را علیه ما دعوت کرد، زیرا مادامیکه يك انج (گروه) زمین در اختیار انگلیس ها بود هیچ فردی امنیت نداشت.

باتوجه بشواهد سابق الذکر که خود انگلیسها آنرا ثبت و ضبط کرده اند و حاکی از عدم اعتماد و سوء رفتار و سوء اداره در هندوستان است، عقاید و احساساتی که در نامه رسمی ذیل که بوسیله نخست وزیر عثمانی در قسطنطنیه تسلیم سرور و برت انسلی سفیر کبیر انگلیس شده نه شکفت انگیر خواهد و نه بیجا. سند مورد بحث را مسترگری وکیل پارلمان (Nr. Grey . M . P .) در تاریخ ۲۹ فوریه سال ۱۷۲۹ ضمن بحث درباره تجهیزات و تسلیحات روسیه قرائت کرد.

مسترگری در پایان نطق خودش گفت :-

« آن متحدین (ترکها) را که ما در نظر داشتیم حمایت کنیم ولی بعداً گمراه شدند، عالیترین دلیل اکراه و اجتناب خودشان را از رفتار مابیان کرده اند. نمیدانم نسبت با آنچه انجام داده ام، مورد توبیخ یا استهزاء فرار خواهم گرفت ولی زحمت تهیه بهترین اطلاعات را در این موضوع تحمل کرده ام، و يك نسخه از پاسخی که نخست وزیر به سرور و برت انسلی سفیر کبیر ما در قسطنطنیه داد، است بدست آورده ام، و روح نامه مزبور بدینقرار است (۱)

(۱) مثل از تاریخ پارلمانی جلد ۲۴ ص ۹۳۳ ما بنا برورنامه تيمس مورخ ۲۹

فوریه ۱۷۹۲ بر ملاحظه شود.

نامه دوتنی

« مولای معظم برای خودش جنک می کند و برای خودش صلح میکند . او میتواند بغلامان و خدمتگذاران از ورعایای خودش اعتماد کند . او از ایمان آنها مطلع و آگاه است . فضیلت و تقوای آنها را آزموده است ، و میتواند وفاداری آنها اعتماد کند ، و این صفتی است که سالهاست از گوشه اروپای شما رخت بر بسته و طرد شده است . اگر همه مسیحیان دیگر راست بگویند ، هیچ نوع اعتمادی به انگلستان نیست . انگلستان تمام افراد بشر را میخورد و می فروشد . عثمانیها هیچ نوع رابطه ای با شاه شما یا کشور شما ندارند . ما هیچوقت از شما نصیحت و نظری نخواسته بودیم ، و هیچگاه طالب مداخله یا دوستی شما نبوده ایم . مانه وزیری نزد شما داریم و نه نماینده یا خبر گذاری ، پس بچه دلیل پیشنهاد میکنید که بنفع ما با روسیه داخل مذاکره و وساطت بشوید ؟ بچه جهت شما که ما مسلمین را کافر میدانید در صدد خدمتگذاری بیک امپراطوری کافری هستید ؟ مانه دوستی شما را میخواهیم و نه کمک شما و نه مداخله شما را . نخست وزیر شما که آنقدر با احترام از او یاد میکنید ، بایستی مقصود فرینده ای را در نظر داشته باشد و نقشه ذالمانه ای را طرح کرده باشد که ملت شما را سرگرم کند . و ملت شما بطوریکه بما گفته اند ، ملتی است زودباور، برده مانند، و کسانی هستند که فقط پول را می پرستند . اگر اطلاعات ما صحیح باشد ، حرص و آفر مهمترین خصوصیات و مشخصات شماست .

شما خدای تان را میخرید و میفروشید . پول محبوب شماست .
وزارت شما و ملت شما همه چیز را تجارت میدانند .

پس شما آمده اید که ما را بروسید بفروشید! خیر ما را بکار خودمان
واگذارید. وقتی که تار و پود خوشبختی ما بدست قضا و قدر تپیه شده
باشد باید آنرا استقبال کنیم. آنچه خدا و پیغمبر بشر فرمان داده اند و
تصویب کرده اند باید بشود.

عثمانیها هیچ نوع ظرافت و نزاکتی رانمی شناسند. دو روئی و
مکر و زرنگی جزء اخلاق شما مسیحیان است.

از اینکه در کارهای رسمی و دولتی مان عقیف و صدیق و رك و صریح
و وفادار باشیم شرم نداریم. اگر وارد جنگ شویم تسلیم اراده ازلی پرورگار
هستیم. ما سالها در کمال شکوه و جلال زیست کرده ایم، و اولین قدرت
روی زمین بوده ایم، و افتخار میکنیم که قرنهای شکستنی و فساد و انحطاط
مسیحیان را که همزوج با انواع معایب و نفاق بوده است، مقهور کرده ایم،
و بر آنها غالب بوده ایم. ما خدای طبیعت را پرستش میکنیم و بمحمد
ایمان داریم، شما نه بخدائی که ادعا میکنید پیوستید، ایمان
دارید. نه به پرورش که او را هم خدا میدانید و هم پیغمبر! .
بچنان فرزادی که بمقدسات دینی اهانت میکند چه اعتمادی میتوان داشت
شما راستی و فضیلت را از تمام رفتار و کردار تان با یکدیگر بیرون رانده اید
دفتر شکایات: اعلامیه ها و بیانیه ها و اعتراضات و تعرضات تمام سلاطین و
رؤسا و امپراطورهای مسیحی را که با یکدیگر زندگی کرده یا علیه یکدیگر
جنگیده اند بخوانید. خواهید دید همه شان کافر و خائن و پیمان شکن
و ظالم و همه شان خارج از عدالت و بی اعتنا به تعهداتشان
بوده اند.

آیا تارك، هیچوقت عهدش را شکسته یا قولش را نقض کرده و شرفش

را از دست داده است ؟ ابدأ : در این صورت چه تصور میکنید ؟ ما چگونه بشما مامتی که اگر حقیقت امر گفته شود ، در این دوره تحت حکم و اراده‌ی پیمان شکنی هستید که يك ذره تقوی و فضیلت در آن راه ندارد . . .

مولای معظم هیچگونه رابطه رسمی و عمومی با دربار شما ندارد و نمیخواهد داشته باشد .

اگر شما بخواهید در اینجا بسمت جاسوس بمانید یا بطوریکه اصطلاحاً خودتان را سفیر خطاب میکنید ، ممکن است نزد سایر ملل مسیحی بروید . در حالیکه خودتان را بوسیله مال و دارایی پست و حقیر میسازید مانه كمك در یابی شما را میخواهیم ، و نه كمك زمینی شما را ، نه خواستار مشورت شما هستیم و نه طالب مداخله و وساطت شما . هیچنوع حکمی ندارم که در برابر پیشنهاد شما از شما تشکر کنم ، زیرا این عمل از نظر دیوان عالی گستاخی و فضولی است . و نیز دستوری ندارم که بمناسبت پیشنهاد كمك دریایی شما از شما ، سپاسگذاری نمایم ، زیرا این موضوعی است که هیچوقت در مخیله‌ی باب عالی نگنجیده است که ورود کشتی های شما را به آبهای ما اجازه دهد . آنچه را بر عهده دارید که نسبت بروسیه انجام دهید ، مانه از آن اطلاعی داریم و نه بآن اعتنا می ا روابط خودمان را با آن دربار هر طور بخواهیم . و بهر شکلی که متناسب با مصالح ما و مناسب با قوانین و سیاست دولت ما باشد پایان خواهیم رساند .

اگر بطوریکه متهمید ، منفورترین ملت مسیحی نباشید ، اقلال بدون شك جسورترین و بیشرم ترین مردم هستید ، زیرا پیشنهاد می کنید که قدرتی مانند روسیه را بسازش و ادار کنید ؛ اینکه شما و بعضی از مسیحیان

متحد ناچیز خود را درخور فرمانروائی می‌پندارید؛ ما بهتر میدانیم، و لهذا این بیشرمی شما و این تلقین گستاخانه شما بسرحد جسارت منتهی گردیده است. و باید این عمل در داخل موجب اهانت و تحقیر شورای شما بشود، و پیشنهاد شما در خارج شایسته توجه و قابل اعتنای هیچ دولتی نیست، چه رسد باینکه درخور اعتنای باب عالی باشد! با توجه باینکه در کلیه مواردیکه وزیرای باب عالی بشما گوش داده‌اند، بتجربه دریافته‌اند که نقشه های شما یا مقرون بامفسده بوده است یا ناشی از جهالت

اعلیحضرت سلطان نمیتواند فوق العاده مراقب مساعی و دسائس ملتی باشد که درباره منافع اتباع (یا مستعمره نشینان) خودش عهد شکن است بلکه راه و رسم معمولی سلاطین مسیحی این است که اتباع شان را بیکدیگر بفروشند و برای پول تسلیم کنند. بطوریکه اطلاع کامل داریم هر نوع صلحی که میان شما برقرار شود بمنفع آن پادشاهی خواهد بود که بهتر رشوه بدهد.

وزارتخانه های عثمانی مکرر و در موارد عدیده به مشورت های اروپائیان گوش فرا داده‌اند و هرچه بیشتر مطابق مشورت آنان رفتار کرده‌اند، یا گمراه شده‌اند، یا فروخته شده‌اند و یا فریب خورده‌اند.

بنابراین از مداخله در امور باب عالی، با روسیه برکنار باشید! هدف شما این بوده است که در میان تمام افراد بشر، فتنه انگیزی کنید و از عهد شکنی و خیانت تان، استفاده کنید. ما از شما تقاضای تجارت نداریم و رغبتی هم ببازرگانی شما نداریم، زیرا بازرگانان ما فدای بازرگانی دو جانبه شما شده‌اند.

شما جز منفعت، مذهبی و دینی ندارید. خدای یگانه شما حرص

و آزاد است. و دین مسیح را که ادعا میکنید، معتقد بآن هستید، ماسکی است برای نفاق شما. هیچ وقت گوش باظهارات شما نخواهیم داد، و در اینصورت هیچگونه پاسخی هم نباید بدهید»
 برای اثبات و استدلال اینکه فلسفه قرآن در احساسات و اعمال مسلمانان چقدر تأثیر داشته است. این فصل را با نقل خلاصه‌ای از یک تألیف بنام، ترکیه فعلی بقلم «اوبی سی نی» که در سال ۱۸۵۵ انتشار یافته است خاتمه میدهم بدین قرار:-

حقیقت و صداقت

« منظره این گالوریه‌های وسیع (بازارهای سرپوشیده) نماینده اجتماع ملل، و مجموعه صنایع ترکیه است و فرصتی میدهد که مشخصات و خصوصیات دیگر را برقیافه عثمانلی یا ترک بیفزاید. با کمال وقار جلوی دکه یا بساطش، پهلوی همکار ارمنی، یا یونانی نشسته است. در صورتی که همکاران، با نظر دقیق، مراقب عبور مشتری هستند و با صدای: -
 هلا - هه! کاپیتان! حلی! آقای کاپیتان! عبور کتفده را دعوت می‌کنند. او با کمال سکون و آرامش مشغول کشیدن قلیان یا زیر و رو کردن دانه‌های تسبیح خود میباشد - اگر مقابل دکان او توقف کنید و قیمت کلایش را از او پرسید، با کمال ادب ولی با اختصار جواب خواهد داد:-
 « پنجاه - صد فروش »

اگر عادات محل آشنا نباشید شروع بچانه زدن می‌کنید، لیکن او تنها جوابی که بشما میدهد اینست که چانه‌اش را بالا بیاندازد و کشیدن قلیان را از سر بگیرد.

چانه‌زدن و مقاومت شما بیهوده است . از قیمتی که تعیین کرده است، يك پاره (شاهی) هم کسر نخواهد گذاشت .
 اما وضع مسیحیان و جهودان بکلی طرز دیگری است ، از صد قروش به هشتاد تا شصت تا چهل ، حتی پائین تر هم راضی خواهند شد .
 قاعده کلی اینست که با رمنی نصف قیمتی را که تعیین می کند و به یونانی نلث قیمت و بجهود بر ربع قیمت داده شود ، ولی اگر بخواهید از مسلمان جنسی بخرید ، چانه نزنید و همان قیمتی را که تعیین میکنند بی چون و چرا بپردازید .

« چون هیچکس نمیتواند ترك را بنقض قول و ادا کند ، بقول دیگران اعتماد می کند و اگر برای ترك قسم بخورید که فلان موضوع صحیح است باور میکند . بکنفرانسر فرانسوی برای خرید يك تکه پارچه به بازار رفت و از همان پارچه‌ای که رفته‌ش روز گذشته خریده بود سراغ گرفت ، لیکن تاجر فروشنده از آن نوع پارچه دیگر موجود نداشت . نزد فروشنده دیگری رفت ولی این فروشنده قیمت بیشتری را مطالبه میکرد افسر مزبور از این تفاوت قیمت شکایت کرد ، و نمونه جنس را باو نشان داد . فروشنده بنمونه پارچه رسیدگی کرد ، و ملاحظه کرد که از همان جنس است لهذا از مشتری تقاضا کرد که قسم بخورد که قیمت پارچه روز گذشته همان میزانی است که قبلا اظهار کرده است . افسر معهود با نگرانی تمام برای اینکه به بیند نتیجه این سوگند چه خواهد بود قسم یاد کرد ، فروشنده فوری بهمان قیمتی که دیگری فروخته بود ، پارچه را تحویل داد .

« مسیواریسنی میگوید : اعتراف میکنم که این اعتماد به قول

یکنفر و این شایستگی و این حزم و احتیاط مرا خرسند میسازد. نمیدانم
 فروشنده چرا در مورد ما خودش را وادار بپرازمحبت میکند و در برابر
 خریدار اینگونه تواضع نشان میدهد. در ترکیه از آن رقابتها خبری
 نیست. در حقیقت فروشنده برای فروش کالا کمتر زحمت میدهد و بدون
 حسد و بغل ناظر موفقیت بیشتر همسایه اش هست، کاسب بخود می گوید
 « فردا نوبت من میرسد » همیسکه صدای مؤذن بلند میشود، نماز
 میخواند و در وسط دکانش به سجود میرود و چه بسا که نماز را در میان
 همه عابرین بدون اضطراب و نگرانی ادا میکند، بطوریکه گویی در بیابان
 است و هر گاه برای نماز خواندن به مسجد مجاوری برود کالای دکانش
 را با اعتماد و اطمینان تمام تحت مراقبت عمومی قرار میدهد. در این
 پایتخت با عظمت (قسطنطنیه) که همه میدانند، دکان دارها در ساعت های
 معینی از دکان شان غیبت میکنند و در همین شهر که درهای خانه ها در
 طول شب فقط با يك چفت ساده ای بسته میشود، در تمام طول سال
 چهار فقره سرقت رخ نمیدهد.

در « پیره » و « گلاته » که مسکن اختصاصی مسیحیها است، روزی
 نمیگذارد که خبر کمتر از چهار سرقت و قتل بگوش برسد.
 در همه اطراف کشور عین همین درستی و درستگاری دیده میشود.
 یکنفر سیاح انگلیسی که اخیراً نامه ای بروزنامه دیلی نیوز نوشته است
 داستانی نقل میکند بدینقرار :

دیروز یکنفر روستائی بلغاری را با عرابه اش اجیر کردم که محصولات
 من و رفیقم را مرکب از صندوق، حمامه دان، خورجین، پالتو، پوستین،
 شال، حمل کند. هنگامی که میخواستم مقداری کاه و علوفه خشک بخریم

و شبانه روی آن استراحت کنیم، یکنفر ترك كه از حیت ادب بی نظیر بود تقاضا کرد که با ما همسفر شود. مرد روستایی گاو های نری را که به راه بسته بود باز کرده و تمام اثاثیه و محمولاتی را که همراه داشتیم کنار بازار گذارد. وقتیکه دیدم از آن نقطه میخواید بروم گفتم:

«یکنفر باید اینجا بماند» رفیق ترك با کمال تعجب پرسید چرا؟
جواب دادم برای اینکه از اثاثیه ما مراقبت کند. آن مرد مسلمان جواب داد:

«اوه! اگر یک هفته شب و روز این اثاثیه همین جا بماند هیچکس دست نخواهد زد»

من تسلیم شدم. وقتیکه برگشتم دیدم اثاثیه بکلی صحیح و سالم مانده است.

در نظر داشته باشید که سربازان ترك لای تقطع از این نقطه عبور میکردند. این جریان باید از زوی منابر و میز های خطابه لندن بمسیحیان گفته شود. بعضی ها خیال میکنند این مردم خواب می بینند، باید آنها را بیدار کرد.

در ستکاری حمالها حتی بیشتر از اور نانهای ما است (۱)
همین ها هستند که عدلهای ادویه را از گمرکخانه به کشتی و از کشتی بگمرک حمل میکنند و تصور نمیکنم هیچوقت حتی يك بسته کم و کسر داشته باشند. این مطلب درست است و صحیح است و این ناشی از صحت عمل ملتی است که ضرب الملل باکی و درستی هستند.

(۱) مردمی قوی بنیه از اهالی ناحیه اورن در فرانسه هستند.

یکنفر تاجر مقیم گالاتا به قسطنطنیه برمی گشت و کیسه‌ای محتوی در هزار فروش همراه داشت و آنرا در ظرفی گذاشته بود .
 همینکه قطعات مسكوك پنج فروشی در اسكله واقع در محل توپخانه از ظرف خارج شد ، کیسه باز شد . قطعات پول افتاد و در اسكله پخش شد . مقداری در دریا افتاد . جمعیتی که حاضر بودند همه شروع کردند بجمع آوری پولها چند نفر خودشان را بآب دریا انداختند صاحب پول وحشت زده باین جریان می نگریست . طولی نکشید که اطمینان او حاصل شد زیرا مشاهده کرد که همه پولهای متفرق شده را جمع کردند و در کیسه ریختند . حمالی کیسه را بدوش گرفت و آنها را با تاجر بمنزلش برد . تاجر اجرت حمل را پرداخت و بلاعجله تمام بطرف آن ظرف رفت پول هارا شمرد و حتی يك فروش گم نشده بود .

اغماض و ارفاق

غفلت و قصور مادر رعایت از احکام، دینی مان و نکات و ملاحظاتی که از جهت افکار بشری در اصلترین و اساسی ترین اصول آن مذاخاه میدهیم، و سهل انگاریهایی را که تحت تأثیر شدید ترین عوامل بدبختی پیشه ساخته ایم، و ما را از اجرای تعلیمات دینی باز داشته است، در نظر ترکها دلیل حقارت این دین شمرده مینود و از این جهت است که ترکها اروپارا «کافرستان» مینخوانند و هر وقت دکری از ما بمیان می آید لقب ملحد و بیدین بما می دهند . ولی این تعرض و اعتراض بما موجب آن نمیشود که در صدد شکنجه و آزار ما بر آیند . من در جای دیگر باستاناد و اتکاء بمدرک و بیان ادله و امثله نشان داده‌ام که آنچه درباره ترکها از

لحاظ دعوت و تبلیغ بدین‌شان و آنچه در زمینهٔ عدم عنف و اغماض نسبت داده شده است، نه فقط برخلاف اصول بوده است، بلکه برخلاف روح اسلامی است که در عمل بآن ثابت و پایدارند.

چون هیچ عامل و موجبی در جهان یافت نمیشود که بتواند ترکی را از دینش منحرف و منحرف کند، بهمین مناسبت ترك در کارهای دینی دیگران مداخله نمیکند و خاطر آنها را از این لحاظ آشفته نمیسازد. اگر ترکی را خرمنند کردید و اگر محبت او را جلب نمودید بشما خواهد گفت: «خدا عاقبت شما را بخیر کند» و معنای این حرف اینست که: «خدا بشما توفیق دهد که مسلمان شوید» و لسی نظر بالا تر از همهٔ اینها اینست که انسان نباید بحدود قدرت و سلطنت خدائی تخطی و تجاوز کند. علمای مسلمان میگویند:

«هدایت اشخاص و ارواح بدست خدا است». در این باره نیز همین علماء دستور دیگری میدهند و آن این است که میگویند:

«نسبت به فردی خوبی کنید و با جاهل منازعه نکنید»

شکنجه و آزار و عذاب و عقوبت بنام دین در ترکیه سابقه ندارد بلکه بالعکس، ترك سرزمین خودش را پناهگاه قربانی های بدبخت تعصب مسیحیت قرار داده است. بتاریخ مراجعه کنید. در قرن پانزدهم هزاران نفر اسرائیلی (جهود) از اسپانی و پرتغال رانده شدند و بهمین ترکیه پناه آوردند و اخلاف همان پناهندگان برای چهار صد سال با کمال آرامش در این کشور زیست کردند ولی در آن کشور های دیگر همیشه در صدد دفاع از شکنجه و آزاری بودند که مسیحان و بیشتر از

همه کاتولیکهای متعصب برای آنها فراهم می ساختند آياجائی را بعنوان استثناء سراغ دارید؟ ، حتی امروز در آتن ما دامیکه تشریفات عید فصیح در جریان است، یک نفر جهود جرأت نمیکند که خودش را در خیابانها نشان دهد. در ترکیه اگر فردی از نژاد اسرائیلی مورد تعرض یونانی یا ارمنی مسیحی قرار گیرد کمترین کمکی که بمقامات محلی بکنند مداخله در امر و حمایت از جهود است .

همهٔ ادیان و همچنین کلیهٔ ملیت‌ها، در محیط وسیع و امن حکومت سلطان ، پیلوپپولو یافت میشوند .

درست است که مسجدبر کلیسیا و کنیسه برتری دارد، ولی در عین حال برای کلیسیا و کنیسه هم حسابی قائل است. طریقه کاتولیکی در قسطنطنیه و از میر از پاریس و لیون آزادتر است . هیچ قانونی مانع تظاهرات دینی نیست و خدای را در محراب حبس نمیکند (۱) همینکه مردگان را بآرامگاه ابدی‌شان می برند يك صف طولانی از رجال دینی شمع هارا در دست میگیرند، و سرود و اوراد میخوانند . روز عید خدا تمام وابستگان به کلیسیاهای پیره و گلانه مجتمعاً راه می افتند، در حالتیکه صلیب و پرچم پیشاپیش آنها برده میشود، وعده‌ای سرباز محافظ و مراقب جمعیت هستند، و افراد تر را مجبور میکنند که باین جمعیت راه دهند تا بسهولت عبور کنند .

بمن خواهند گفت ، کاتولیک‌های مشرق زمین بوسیلهٔ فراسویا و اطریشی‌ها حمایت میشوند همانطور که روسیه یونانی هارا حمایت میکند وانگلیستان پروتستانهارا . خیلی خوب ، اینطور باشد !

(۱) مقصود مؤلف این است که پرستش خدا را منحصر در مسجد و محراب نمیداند

اما جهودهای بیچاره را که حمایت میکند، چهار یا پنج سال قبل
 یکنفر قاطرچی جهود را نزد پاشای موصل آوردند، و این جهود متهم
 بود که پیغمبر فحش داده است، و این شایعه همه مردم را تہیج کرده بود.
 وقتیکه پاشا کلمات کفر آمیزی را که بمتهم نسبت داده بودند شنید، وحشت
 کرد و عقب کشید و با صدای بلند گفت :-

« غیر ممکن است کسی چنین کلماتی را بر زبان براند و بلافاصله
 بعقوبت خدائی مبتلی نشود . بنابراین من نمیتوانم باور کنم که این مرد
 قاطرچی مرتکب چنین خطائی شده باشد ، در اینصورت برای من کمال
 جسارت و گستاخی خواهد بود کسی را تنبیه کنم که خدا او را گوشمالی
 نداده است.

این نمونه روشنی است از عفو و اغماض و تسامح (Tolerance) ۱
 با اینحال چه بسا مردمانی در فرانسه هستند که با اعتماد بنوشته های روزانه
 او کسب و گز و اتنز او بزور، اعتماد میکنند و باور میکنند که در ترکیه
 هر روز مردم سگهای مسیحیان را اذیت و چهارمیخ می کنند ، همانطور
 که بنوشتهجات نویسندگان قصه نویس و ابراهای مضحک از قبیل اینکه
 سلطان دستمال بطرف غلامان سوگلی خودش پرتاب میکند، یا زنانی را
 در کیسه می دوزند و همانطور زنده در آبهای بوسفر پرت میکنند!

دولت ترکیه فقط وقتی روش عفو و اغماض و تسامح را تقلیل داد که احساس
 کرد روح تغییر مذهب در پناه این روش عفو و اغماض صورت تعدی و
 تجاوز بخود گرفته است ، و برای مردم شکنجه وجدانی ، و برای دولت
 اسباب زحمت شده است . «لازریست ها» که برای اولین مرتبه بسال ۱۷۸۱
 در ترکیه ظهور کردند، بفرست موقعیت خودشان را درک کرده اند، لهذا
 دستگاه تبلیغاتی آنها که تمام «لوانت» را فرا گرفته است تنها قسمتی است

که در حال حاضر صورت مفید و مثمری دارد . مقامات محلی که بکلی از مخالفت آنها خودداری میکردند، اولین کسانی هستند که آنها را با عشق و علاقه تشویق نمودند، و این عمل نیز ناشی از روح ارفاق و خیرخواهی بود. آیامردیکه پس از بازدید از مدرسه خواهران شفقت اولین روبان بسیار مجلل را نزد رئیس مدرسه فرستاد تا بدختر فقیری که شایسته دریافت آن باشد بدهد، ترك نبود؟ و آیا او جیب افندی یکی از مأمورین عالی مقام، باب عالی نبود که در سال ۱۸۴۴ باین عمل مبادرت ورزید؟

برای ترك، احسان کردن اولین و مهمترین وظایف است . بنی شاعر ضمن نصیحتی که برای فرزندش سروده است میگوید :-

« در خانه ات را همیشه بروی درویش و فقیر بازگذار . این عمل نزد خدا از ساختن مسجد و از روزه متوالی و مستمر و از چندین مرتبه زیارت مکه پسندیده تر است .

در نظر تر که انفاق و احسان از دین انفکاک ندارد (۱) کسیکه از دادن صدقه و انفاق خود داری میکند نه فقط از وظیفه مسلمانان غفلت ورزیده است، بلکه از مسلمانان عدول میکند، زیرا انفاق و احسان و همچنین زیارت و روزه رمضان و نماز بموجب تعلیمات دینی پنج رکن اساسی اسلام شناخته میشوند .

من در جای دیگر از آنهمه انفاق و احسان و بشر دوستی مطلق و نامحدودیکه بدون توجه به عقیده و ایمان و حتی نسبت به مخالفین و دشمنان تا بسرحد فداکاری و ایثار همانطور که تاسیتیوس درباره آلمانی های قدیم میگوید، باید عمل شود، و این عمل منحصر در شهرها و برای شهرها نیست

(۱) قرآن مجید عمل صالح را مکمل و متمم ایمان دانسته است (منتیجم)

بلکه بایستی در مورد کلیه جاده‌های عمومی که برای رفاه حال مسافری و بومی‌ها ساخته می‌شود، نظور گردد، و باز اینهمه احسان و انفاق نباید فقط در باره همسایگان منظور شود بلکه حتی نسبت به حیوانات باید رعایت شود.

در شرحی که فوقاً بنوشته می‌شود و بسینی اشاره شد همان نویسنده پس از توضیحاتی دربارهٔ سگهای بی صاحب می‌گوید :-

« عدد زیادی از سگهای را که اروپایی‌ها طرد کرده اند به دورترین محلات شهر روی آورده‌اند. در آن نقاط مردمان خیرخواهی وجود دارند که هر روز صبح مقداری خوراک میان آنها تقسیم میکنند و ماده سگها هر وقت می‌زایند، همین مردم خیرخواه بآنها رعایت و کمک بیشتری میکنند، و توله‌های آنها را در طول زمستان از سرما حفظ میکنند، حتی این مردم انسانیت را بجا می‌پرسانند که در آخرین دقائق زندگی وصیت میکنند که از ارثیه آنها، برای حمایت همین حیوانات سهمیه‌ای خارج و منظور شود. راست است که ترک سگ را با نیکو نگه داشتن و نجس میدانند تا جایی که از آن اجتناب میکنند، تا رعایت طهارت شرعی بشود. با اینحال سگ در هر خانه‌ای باشد صدمه‌ای با او نمی‌پرسانند بلکه صاحب سگ خود را حامی و نگهدار طبیعی سگ یا هر نوع حیوانی که در خانه او است میدانند.

پیغمبر احسان و انفاق را مقدم بر همه فضائل اخلاقی دانسته و احسان و انفاق را، تا سرحد جهان حیوانیت بسط داده است.

خلاصه کلام اینکه :- من مردمی را بشردوست تر، بمعنی واقعی

کلمه ، از ترکیبهای شناسم . همان ترکیبهایی که در حال حاضر هنوز ، ماهمان
معامله ای را با آنها می کنیم که با وحشیان ، (۱)

(۱) نقل از کتاب ترکیب فعلی صفحه ۷۸ ۷۸ Laturqui Actuell P . 78

مس پارودی در کتاب « شهر سلطان » مینویسد :

ترکها نه فقط بهمه متعلقات وحشی و سبع رحیم ورؤفند ، بلکه رفائی هستند کار
گشا ، و این حی را نسبت به حیوانات پست تماچائی سطر میدهند ، که فی العثل بره شیر
خوار را نمیکشند ، نا اینکه موجب شکنجه و آزار مادرش فراهم شود . بکنف شکارچی
انگلیسی که در شکار کامیاب شده بود ، در آن موقعی ، قبل از اینکه از قایق پیاده شود ،
یکنوع مرغ سفیدآبی (Gull) را که بالای سرش پرواز میکرد ، با گلوله تفنگی که همراه
داشت شکار کرد . شکارچی بمندی مورد توبیخ پارودیهای قایق فرار گرفت که گوئی قتل نفس
کرده است .

قسمت سوم (متضمن يك فصل)

اتهاماتی که علیه محمد اظہار شده است بچهار قسمت تقسیم میشود
بشرح زیر:

۱- اتهام محمد باینکه دینی را بمنظور ارضاء حس جاه طلبی
ابداع کرده است و جعل نموده ، بدون اینکه از طرف خدا وحی
شده باشد.

۲- گفته اند که محمد دینش را بوسیله شمشیر تبلیغ کرد و از اینجهت
موجب تضييع خونهای زیاد گردید و بدبختی های زیاد برای بشریت
ایجاد کرد.

۳- خاصیت شہوانی بہشت او ، بطوریکہ در قرآن ذکر
شده است.

۴- تقویت و ترویج از شہوت پرستی بوسیله تجویز تعدد زوجات .

تہمت اول

اینکہ محمد بکلی ازعیب جاه طلبی مبری بود رویہمرفته از تمام
اوضاع و احوال زندگی او مدلل و ثابت است، مخصوصاً از این حقیقت
مسلم ، کہ در حال حیات مشاهده نمود کہ دینش پایہ گذاری شد و ملاحظہ
کرد کہ دارای قدرت نامحدودی شدہ است و هیچگاہ در راه بزرگ کردن
خودش از آن استفادہ نکرد ، بلکہ تا آخرین دقیقہ ، همان سادگی اخلاقی

را حفظ کرد . اما مسئله تسکین رغبت و میل بزنها ، با توجه باینکه هنگام ظهور او تعداد زوجات بطور نامحدود در تمام عربستان رواج داشت ، قطعاً قدری متناقض بنظر میرسد ، که او با جلوگیری از شهوترانی و محدود کردن عدد زنها برای ازدواج ، بخواهد شهوت خودش را بهتر تسکین دهد . !

علاوه از آنچه در این باره توضیح داده شده است ، باید برای دفاع از محمد گفته شود که او مانند تمام هموطنانش دارای مزاج و طبیعتی بود که صاحبان اینگونه طبایع ، بشدت عاشق جنس لطیف هستند و او هیچگاه از خصوصیات و نیروهای بشری مستثنی نبوده است بلکه بالعکس می گفت -

« من بشری هستم مثل شما (۱) و در مقایسه با داود که هم پیغمبر بود و هم پادشاه « مردیکه باراده خاص پروردگار ، مانند قطعه یعنی که در معبد دیان (۲) آویخته است « صاف و پاک بود .

میشل دختر دوم شاعول اولین عیال داود بود . در دورانیکه داود مغضوب بود این زن از او گرفته شد . از آن بیعد با چندین زن ، یکی پس از دیگری ازدواج کرد . (۳) ولی با اینحال همیشه خواستار پس گرفتن زن اول بود .

قبل از اینکه این زن نزد داود بازگشت کند ، بایستی از شوهرش که او را بشدت دوست میداشت با اجبار گرفته شود و در هنگامی که این زن را از شوهرش پس میگرفتند ، شوهر تاجاییکه میتواند پشت سر او

(۱) این حقیقت در زندگی محمد بهصیل توضیح داده شد

(۲) قرآن

(۳) شویبل فصل ۲۵ صفحه ۶۶

میدوید و مانند کودکی گریه میگرد (۱)

داود از وصلت کردن با دختر یکنفر شاهزاده غیرمختون بیم نداشت و باینکه از چندین عیال فرزندان داشت، باینحال در شهر اورشلیم (بیت المقدس) زنهای غیررسمی میگرفت و بالاخره در مورد بات شیبیا (۲) علاوه از زنای محصنه (العیاذ بالله - مترجم) مرتکب جنایت دیگری شد که از روی تعمد و خونسردی، موجبات قتل را فراهم نمود (۳)

وقتیکه داود بعزت پیری از آنهمه لباسهاییکه با او میپوشانیدند، گرم نمیشد، فکر کردند که دختر باکره جوانی را برای پرستاری و سرگرمی او انتخاب کنند تا ضمناً همخوابه او هم باشد. داود بر آنها تحمیل کرد تا زیباترین دختری را که میتوانند نزد او بیاورند!

حالا باید پرسید، آیا این عمل شایسته یکنفر آدم پاکدامن و وعیف است؟

البته نویسندگان مسیحی که محمد را از ضعف و ناتوانی (در این زمینه) توییح میکنند، باید ضربالمثل معروفی را بخاطر بیاورند که میگوید:

«کسانیکه درخانه های بلوری زندگی میکنند، نباید اولین کسانی باشند که بخانه دیگری سنگ پرتاب میکنند»



(۱) شمولیصل ۲۵ صفحه ۴۶

(۲) ملاطین وصل ۱

(۳) مؤلف، اشاره اجمالی در حواشی مربوطه مابین داستانها کتاب عهد عتیق را که مورد احترام بود و بسیاری است در جمع و مستند بحقیق قرار داده است و باوجه بصمت آسماء که مورد انتقاد مسلمانان است، بی پایهگی این مقوله مندرجات نورات و اعمال آن بیشتر روشن میشود، (مترجم)

مترجم گوید :-

هر چند مدافعات مؤلف مأسوف علیه از نظر عقلی و تقلی باهمه ایجاز و اختصاری که در بردارد، برای دفاع از رسول اکرم (ص) در زمینه مورد بحث کافی بنظر میرسد، ولی از لحاظ اینکه، خوانندگان در این موضوع از تحقیقات دقیق علمی و عقلی مرحوم مصطفی رافعی (ره) دانشمند معروف مصری بی بهره نباشند، معتنم می‌شمارم ترجمه شرحی را که فقید سعید در مجموعه «وحی القلم» در این باره مرقوم داشته است، در اینجا بر تحقیقات مؤلف این کتاب بیفزایم. بدینقرار:-

درهمی از قیامت

همینکه دو قبیله نامی و نروتمند یهود (قریظه و نضیر) در مقابل نیروی اسلام مقهور گردیدند، و بر اثر آن ذخائر و نفائس زیادی بدست مسلمین افتاد، زوجات (۱) پیغمبر تصور کردند می‌توانند از این غنائم بهره مند گردند. بنابراین دور حضرتش جمع شده گفتند: «ای پیغمبر خدا! آیا سزاوار است دختران کسری و قیصر آنهمه زینت و زیور و غلام و کنیز داشته باشند، ولی ما اینطور با فقر و فاقه بدست بگریبان باشیم؟»

چون از پیغمبر جواب مساعدی نشنیدند، در تقاضای خودشان اصرار و سماجت نمودند، بحدی که قلبش آزرده گردید در این هنگام این آیه نازل شد که:

یا ایها النبی قل لا زواج لک ان کنتن تر دن الحیوة الدنیا و زینتها

(۱) زوجات پیغمبر در اینموقع که سال پنجم هجرت بود (نه) غریبوند بدینقراره:

۱- عایشه ۲- حفصه ۳- ام حبیبه ۴- سوده ۵- ام سلمه ۶- زینب ۷- میمون

۸- زینب ۹- جویریہ .

فتعالین امتحکن واسرحکن سراحاً جمیلاً وان کتنن قردن الله ورسوله
والدار الاخره ، فان الله اعد للمحسنات مکن اجرا عظیماً . (۱)

پیغمبر معظم ، برای ابلاغ این امر ، اول عایشه را که محبوبترین
زنانش بود احضار نمود و فرمود :

« موضوعی را که میخواهم درباره آن با تو مذاکره نمایم جنبه فوریت
ندارد . بلکه فرصت کافی بتم میدهم ، تا پس از مشورت با پدر و مادرت تصمیم
خود را بمن اعلام داری . »

- موضوع چیست ؟

- موضوع بیان آیه ایست که اخیراً نازل شده و برای تو تلاوت

میکنم .

- آیا در موضوعی که مربوط بشما باشد از پدرم و مادرم دستور

بگیرم ؟ هیچوقت اینکار را نخواهم کرد ، بلکه تبعیت از اراده خدا و رسول
را بر دنیا و زینت دنیا ترجیح میدهم .

بهین ترتیب همه زوجات پیغمبر در این عمل از عایشه پیروی کردند .

در نتیجه خدای متعال آنها را از لحاظ تعظیم و تکریم و امتیاز بقلب « امهات
المؤمنین » مفتخر فرمود .



صورت ظاهر این داستان که در زمان و مکان معینی بوقوع پیوسته

و تاریخ آنرا ضبط کرده همانست که نگاشتیم ، حالا میخواهیم موضوع

(۱) ای پیغمبر زمامت بگو اگر عاشق زندگی و زینت دنیا هستی ، بیایند تا مهریه
شمارا پرداخته ، مهریای تمام شما را طلاق دهم ، ولی اگر خدا و رسولش را میخواهید و
طالب جهان جاوید هستید (بدانید) که خداوند برای نیکوکاران از میان شما ، پاداش نزرگی
مهیا ساخته است

را از نظر فلسفه اجتماع و رموزی که بامدارج عالیہ انسانیت ارتباط دارد تحت مطالعه قرار دهیم و تا جائیکه میتوانیم؛ نیروی تدقیق را بکار برده و در برابر اوهام و سوء ظنهایی که در زمینه تعدد زوجات پیغمبر معظم راه یافته تحقیق فلسفی دقیقی بنمائیم .

قبل از تحقیق در این بحث میگوئیم : این داستان حاوی حکمت و فلسفه خاصی است که هیچکس متوجه آن نگردیده و از اینجهت در قرآن مجید ذکر شده است ، تا اینکه نص تاریخی قاطعی در دست باشد و سپس تاریخ در امری که بین عقل و غریزه مورد تنازع است ، بتواند قضاوت کند و از پیغمبر بزرگوار اسلام دفاع نماید .

مبلغین نادان و عده ای اهل عناد و الحاد و دسته ای از کوتاه نظران این زمان که در این بحث وارد تحقیق میشوند، تصور میکنند که رسول اکرم از راه هوای نفس با زنان متعددی ازدواج کرده است .

متأسفانه تصور این اشخاص بصورت گمان ، و از گمان بصورت شبهه ، و از شبهه بصورت سوء ظن ، و از سوء ظن بدرجه سخافت رأی میرسد . ولی چیزیکه نزد من مسلم است این است که همه این افراد ، مردمی کوتاه نظر و نادان هستند . زیرا آیه قرآن که اساس آن حاکی از نفی زینت و منع همه زنان پیغمبر از استعمال آنست و از آن گذشته رابطه زنا شومی را بر اساسی قرار میدهد که مطلقاً منافی زیدگانی جنس لطیف است ، و ضمناً ارتباط بین پیغمبر و زنانش را بطرز روشنی که کاملاً مخالف هوی و هوس است بیان مینماید . و از این بالاتر می بینیم که خداوند متعال به پیغمبر دستور میدهد ، که در غیر اینصورت همه آنان طلاق بگیرند ، و مانند سایر زنان از هوس هاد ، ذناب درمورد

استعمال زیور و زینت برخوردار شوند، والا با طبیعت دیگری که متخالف طبیعت دنیویست خو گرفته، و راه زهد پیش گیرند، هر کسی میتواند به سهولت تشخیص دهد که همه اطراف و جوانب این داستان و ابلاغ نهائی پیغمبر برخلاف شهوات و تمایلات نفسانی است، زیرا در عرف شهوت پرستی، هیچگاه کلماتی بدینصورت صریح و قاطع و تاحدی خشن استعمال نمیشود، و از تذکر این نکته نیز ناگزیریم که اسلوب بیان در آیه مبارکه از لحن غضب و جنبه هوسرانی هردو میری، است و عبارت دیگر در این بحث هیچگونه تملق و مداهنه و دلخوشی و ملایمت و تحریص بر لذت وجود ندارد. خلاصه، موضوع خیلی صریح و روشن است که تصمیم پیغمبر بر اساس اراده و تصمیم، و دور از شائبه هوس پرستی و تردید استوار گردیده است. اینمعنی که نه فقط استمالتی در آن دیده نمیشود، بلکه با منطقی بیان شده است که زنان از آن گریزانند، و نه فقط نفی تعینات دنیوی و زیور و زینت از آنان کرده است، بلکه آرزوی آنها را تا آخر عمر در دلهای زنان خویش ریشه کن نموده، و وظائف آنان را منحصر در توجه بسه قسمت قرار داده است.

(۱) تبعیت از امر و نهی خدا

(۲) بسر بردن با پیغمبر و ساختن با همه شدائد.

(۳) در برابر تحمل زحمات و انجام مشقات زندگی به نعمتهای

جهان جاوید امیدوار بودن. در این بیان هیچگونه ظرافت و رقت و عاطفه و سیاستی متناسب با شئون زنان بکار نرفته و هیچ اعتباری به مزاج

فکری آنان داده نشده ، و بالاخره هیچگونه رعایتی از احساسات زنانه بعمل نیامده است . بلکه فقط آنان را در انتخاب یکی از دو امر متباین (که شق ثالثی ندارد) بطور وضوح و صراحت آزاد گذاشته است و نیز ملاحظه میشود که امر برای همه زوجات صادر شده و حتی بکنفر رامستثنی قرار نداده است .

بدیهی است کسیکه گرفتار شهوت باشد و در راه جلب قلوب زنان قدم بردارد ، نمیتواند با چنین لحنی صحبت کند . بلکه برعکس در اولین وهله مذاکره ، از خیالات زنانه بحث میکند ، و از مبالغه و تأکید و امید و آرزو فروگذار نمینماید .



دلیل دیگری بر برائت رسول اکرم از هوس رانی این است که زوجاتش را از نظر تمتع که نیروی خیال عامل آنست ، تزویج نمود ، زیرا اگر ازدواج وی مولود شهوت ، بود لازمه آن استعمال زینت و زیور و نمایش ظرافت و زیبایی است که باقتضای طبیعت باشکال گوناگون باید جلوه گر شود . برای مثال میگوئیم بکنفر دختر بازبگر ، مادامی که فضای محیط و صحنه متناسبی برای نمایش نداشته باشد ، نمیتواند نقش خودش را بخوبی بازی کند .

زنان رسول اکرم باحوال و اوضاع حضرتش بخوبی آشنا بودند ، این است که باکمال صراحت آنها را از استعمال زینت منع نمود ، تا جائیکه اگر تحمل پذیرفتن این امر را نداشته باشند میتوانند طلاق بگیرند .

با توجه باین سابقه آیا جا دارد که کسی این نحوه فکر را جزء افکار شهوانی بداند؟ و آیا غیر از نمایش کمال انسانیت در این عمل نکته دیگری ملاحظه میشود؟ و آیا تبعیت نه (۹) زن از پیغمبر معظم و صرف نظر کردن از زینت جز این است که ما آنرا دلیل بر وصول بمرحله کمال انسانیت و حصول درجه عالی عظمت بدانیم؟

گوئی رسول اکرم که رهبری عالم اجتماع و وظیفه تهذیب اخلاق و تطهیر نفوس بشریت و قیادت عالی فرزندان آدم را عهده دار گردید، در این داستان بر زن، از جهت ایفای وظائف حیاتی عالم نسوان، و بر مرد، از لحاظ اجرای فرائض مردی و مردانگی، درس روشن و مبسوطی القا میکند که از هواجی نفسانی دوری کنند، و از توجه بهدف کمال، که غایت مطلوب است غفلت نورزند. از طرف دیگر بسایبان این دستور، تأیید فرمود که زینت و زیور زن، نتیجه و فایده‌ای جز تحریک نیروی بهیمی ندارد، و حاصل آن در عالم معنی ایجاد کذبی است در راه حقیقت که از آن در عالم اخلاق کذب دیگری تولید میشود. و طبعاً زنان را بطرف آمال و آرزوها و سرکشی‌ها و غرور و اسراف سوق میدهد، و آنان را بعباداتی وادار میکند که عواطف عالیه‌شان را نابود می‌سازد و نیروی نفسانی زن را که قائم بر ابداع جمال حقیقی و زیبایی واقعی است مبدل بضعف مینماید و نمیکند که فائده عملی وجود زن در جامعه آشکار گردد بلکه بهمان فائده صوری و تجمل ظاهری اکتفا میکند.

محاسن صوری و جمال ظاهری زن جز خیال چیز دیگری نیست، حقیقت امر این است که در عالم طبیعت چنین معنائی وجود ندارد، بلکه زیبایی صوری موضوعی است که فقط در چشم بیننده جلوه گر میشود

باین معنی که جمال هر زنی در چشم مرد معینی تجلی میکند، و او را مفتون خویش میسازد، در صورتیکه صدها چشم دیگر ممکن است با وی مواجه شوند، و مفتون او نگردند. مقصود از بیان این موضوع این است که حقیقت وجود زن، زیبایی و جمال او نیست، بلکه حقیقت زن شخصیت و آثار او است. و بدیهی است هر گاه حقیقت وجود زن از این جهت مورد ملاحظه قرار گیرد، نه مردی در اجتماع فاسد خواهد شد، و نه زنی بدبخت خواهد گردید.

در نتیجه حیات زن و مرد هر دو تحت انتظام و انضباط قرار خواهد گرفت، و بالاخره همان نتیجه واقعی که از داستان مورد بحث گرفته میشود، بدست خواهد آمد و هوالمطلوب پیغمبر بزرگوار اسلام با این درس میخواند بامتش تعلیم دهد که حکومت غریزه بر عقل موجب تباهی و نابودی عقل میگردد.

علاوه در ضمن این حکایت میخواند ثابت کند که هر گاه زن بحکم غریزه انتخاب شود حیات وی مایه بیچارگی مرد خواهد شد، و جز خود سازی و تصنع فایده دیگری بر وجود او مترتب نخواهد بود و مسلم است، اگر زن باین خطر دچار شود از مدار طبیعت عالی، و وصول بمرتبه بلندی که مستلزم بسی محرومیت ها و فداکاریها و صبر و تحمل است، منحرف خواهد شد، و بدبختانه بصفات ضد آن متصف خواهد گردید، و بالاخره صفات پسندیده و فضایل وی بصورت ردائی از قبیل خود خواهی، خود پرستی، فرار از مسئولیت و توجه بخوشی و خوشگذرانی در خواهد آمد در نتیجه حس مقاومت منفی که اصل فطرت زن مبتنی بر آن است از بین خواهد رفت، و حیای زن که بزرگتر!

فضیلت او است محو خواهد گردید، و اخلاص وی که خود مستلزم ایجاد صفات پسندیده دیگری است ضعیف خواهد شد، و اینجا است که حس شریف قناعت که مانع از ارتکاب بسی شرور است، نابود خواهد شد و حس پلید طمع جایگزین آن خواهد گردید. و ذاك هو الخسران المبين .

نکته مهم دیگری که در عالم اجتماع از لحاظ اخلاق شبان بسی توجه است، این است که هر گاه در وجود زن صفات رذیله بجای ملکات فاضله بوجود آید و رابطه زناشویی طبعاً بصورت نامطلوبی جلوه گر خواهد شد و بالاخره اگر در جامعه‌ای (مانند پارهای از جامعه‌های فاسد عصر حاضر) زنهای خود ساز زیاد شدند نه فقط ایجاد مشکلات خواهد نمود بلکه از این مشکلات دشواریهای اقتصادی و اخلاقی دیگری بوجود خواهد آمد ...



نتیجه این داستان این است که: رسول اکرم همانطور که روش وسیره مقدس وی از لحاظ همه صفات فاضله حکم میکند، در موضوع زناشویی نیز که یکی از مهمترین مباحث حیاتی و اجتماعی است، خودش را نمونه کامل قرار میدهد، باین بیان که هیچوقت زناش مانند زنان مسلمین زندگی کنند، تا آنها نیز بنوبه خود سر مشق زنان باایمان و شریف باشند. یعنی بتوانند صفات فاضله صبر، کوشش و اخلاق و عفت و صراحت و قناعت را نشان دهند، تا اینکه زن در عالم اجتماع زینتی شناخته نشود، و تحت تأثیر عوامل خیال و هوس، زینتهای دیگری را بخود جلب نکند، بلکه نمونه انسانی عالی معرفی گردد که بطرف کمال

سیر میکند .

این زینتی که زن خود را بدان آرایش میدهد در حکم دامی است از مکر و خدعه و فریب ، و بنا بر این قاعده هر چه زن در آرایش اسراف کند مانند این است که در مکر و حيله و خدعه اسراف کرده است ، و بتعبیر دیگر زینت برای صورت و تن زن مانند نیش و چنگال درندگان ، اسلحه خطرناکیست . با این تفاوت که چنگال درندگان در راه اعمال نیروی سببیت بکار میرود ، ولی زینت زن وسیله ایست برای تهییج غریزه مرد که همان آثار درندگی بر آن مترتب و هیچ زنی نمیتواند هنگر شود که زینت و زیور چه از لحاظ تنوع و چه از لحاظ تعدد پایانی ندارد ...



نکته ای که بیان آن بمناسبت این بحث کمال ضرورت دارد، این است که اصل و اساس کمال انسانیت در وجود انسان فعال و مجاهد یافت میشود ، و چنین مردی شخصیتش را در چیزیکه آنرا دلخوشی یا زینت می نامند ، محصور نخواهد کرد . زیرا توجه بچنین موضوع نا چیزی جز اینکه حاکی از هوس و شهوت باشد معنای دیگری نخواهد داشت ؛ و تاریخ گواه است ، که وجود پیغمبر اسلام نمونه کامل انسانیت است و البته چنین شخصی باید از هوس و شهوت بر کنار باشد .

عمر بن الخطاب روزی وارد منزل پیغمبر شد . دید پیغمبر بر حصیری دراز کشیده و جز پیراهن ، بستر و پوشاکی ندارد ، در عین حال ملاحظه نمود که حصیر بدن پیغمبر را آزرده ساخته است .

عمر میگوید : در همان اطلاق چشمم بانبایی افتاد که از سقف آویزان

و مقدار قلبی جو در میان آن گذاشته شده بود از توجه باین وضعیت متأثر شدم و مرا گریه گرفت. پیغمبر گفت چرا گریه میکنی پسر خطاب؟ گفتم ای پیغمبر خدا، چگونه گریه نکنم و حال اینکه حصیر بدنت را آزرده و خزائن تو منحصر بهمین ابان است، در مقابل تو باینکه پیغمبر خدا و برگزیده خلافتی دستگاه عظمت و ابهت کسری و قیصر چشمها را خیره ساخته است.

باز میگویند روزی رسول اکرم هنگام بازگشت از سفر داخل خانه دخترش فاطمه گردید، ملاحظه نمود که فاطمه پرده‌ای بر در آویخته و دو حلقه دست بر لجن نقره در دست دارد؛ از در خانه برگشت سپس ابو رافع وارد خانه شد و دید فاطمه از اینکه پدرش از در خانه برگشته است سخت محزون است و میگرید. ابو رافع علت را از پیغمبر پرسش کرد، پیغمبر فرمود بعلت اینکه پرده بر در اطاق فاطمه آویخته و دست بر لجن نقره در دست داشت، از آنجا برگشتم؛ ابو رافع مراجعت نموده داستان را بر فاطمه عرضه داشت.

فاطمه فوراً پرده را برداشت و دو حلقه دست بر لجن را بوسیله بلال نزد پیغمبر فرستاد و گفت: اینها را بعنوان صدقه باهلس برسانند. پیغمبر به بلال فرمود برو اینها را بفروش و وجه آنرا باهل صغه (فقرای مهاجرین که خانه‌ای نداشتند و در یکی از ایوانهای مسجد مدینه میزیستند) تقسیم کن بلال پرده و دو حلقه دست بر لجن را بدو درهم و نیم فروخت و پول آنرا باهل صغه تقسیم نمود.

ای دختر پیغمبر بزرگ! پدر تو راضی نمیشود، دارای زینتی باشی

بقیمت دو درهم ونیم ، بدلیل اینکه میان مسلمین فقرائی هستند که مانند
آنها ندارند !

کجاست رهبری مانند پیغمبر اسلام که چنین عواطف پدرانهای
نسبت به همه افراد جامعه داشته باشد و دارای چنین فطرتی باشد که اشیاء
را جز از نظر حقیقت نبیند و دارای یقینی باشد که هیچگونه تحول و
تبدلی در آن راه نیابد...

ای دختر پیغمبر بزرگوار ! رینتی که قیمت آن دو درهم ونیم
باشد و بتوان آنرا بجای دو درهم ونیم صدقه مصرف نمود البته زینت
نیست ولی در این عمل معنای دیگری نهفته است و آن عبارت است از اینکه :
حق نفس بر حق جماعت غالب آمده و توجه به منفعت بر ایمان بخیر
حکومت کرده است . و نیز معنای دقیق دیگری در آن منظور است و آن
اینست که : آنچه ضرورت ندارد بعنوان ضرورت مصرف شده و
هر چند از نظر حساب حلال و حرام عملی است صحیح لیکن از نظر
ثواب و آرحم صحیح نیست و همین است که در نظر پاک رسول
اکرم بصورت تقیصه ای از کمال جاوه میکند .

آقایان سوسیالیستها : بیائید و پیغمبر بزرگتان را بشناسید! مسلك
شما واجد فضائل اسلام و قوانین آن نیست! مسلك شما درخت خشکیده ای
را ماند که میوه هائیرا بآن بیاورزند و سپس از آن بچینند .
آری در طبیعت درخت شما میوه و ثمره ذاتی نیست .

موضوع اصل داستان که عبارت از مخیر ساختن زنان پیغمبر در طلاق گرفتن یا با زندگی طبیعی و عادی ساختن باشد، از مسائل مربوط به ثروت و فقر از نظر مادی نیست، بلکه یکی از مسائل مربوط به کمال و نقص در معانی روحی است. این نکته آشکار و بدیهی است که پیغمبر اسلام استاد انسانیت است. و بقیقه او اینست که شخصاً مظهر فضیلت و وجود او مایه دلخوشی فقرا و عبارت دیگر شخصیت وی نه - و نه کامل قانون ادبی برای همه افراد بشر باشد.

معنی دیگری را که پیغمبر بزرگوار بوسیله این حکایت میخواهد به امتش تعلیم دهد اینست که: - جماعات بتوانین و شرایع و امر و فهی اصلاح میشوند بلکه اصلاح آنان منوط بعمل بزرگان ایشان است و نیز نظر دارد به مردم نشان دهد که حاکم نمیتواند حاکم باشد مگر اینکه در آزمایشهای دنیوی نیروی تسلط و غلبه نشان دهد نه خضوع و عجز باین معنی که اولین مرحله استقلال وی استقلال داخلی باشد. بالاخره منظور نهایی از بیان این عمل بطوریکه از ظاهر قضیه آشکار است اختیار فقر و زهد نیست، بلکه ابراز شهامت نفس است که حقائق عملی را بطوریکه باید و شاید نمایش دهد.



پایان داستان در قرآن مجید باینجا منتهی میشود، که زنان پیغمبر « مادران مؤمنین » نامیده میشوند. از این لحاظ که خدا و رسول و آخرت را بر تعجلات و تشریفات و تزئینات دنیوی برتری میدهند. علمای تفسیر میگویند. « زنان پیغمبر پیاداش از خود گذشتگی باین لقب مفتخر شدند » ولی در نظر من این نکته آتقدر مهم نیست و معنی

بزرگی از آن نمیشود استخراج نمود بلکه آنچه من احساس می کنم تسمیه زنان پیغمبر بعنوان « مادران مؤمنین » آیتی از آیات اعجاز است . توضیح گفتار اینکه ، کمال زن در حیات و کمال حیات در زن هیچگاه مصداق پیدا نخواهد کرد مگر اینکه بصفت مادری متصف گردد ، باین معنی که فرزندش را از دریچه قلب و از لحاظ معانی قلبی ببیند نه از نظر غریزه و لذت . و در مربوط بآن ، در اینصورت هر نوع حیاتی برای زن ایجاد سعادت خواهد نمود و هر گونه مشقتی را با نیروی بردباری تحمل خواهد کرد . و در هر قسم جهادی که برای زندگی نماید لذت طبیعی آن را خواهد چشید ، زیرا حیات خانواده قائم بر محبتی است که خالی از هر گونه شائبه و بهارت اخیری حب خالص باشد نه اینکه مبتنی بر اساس مشقت و زینت باشد و این خاصیت حیات معنوی است نه حیات مادی ، و باز باید باین نکته توجه نمود که هرگاه بنای نفس انسان بر اساس وفای طبیعی مانند وفای مادر قرار گیرد ، بصورت اخلاقی جلوه خواهد نمود که بدانوسیله غلبه بر دنیا و زینت آن مشکل نخواهد بود .

آخرین نکته ای را که از موضوع درس نبوت استخراج میکنیم این حکمت است که :

برای مؤمن همین بس که هنگام ورود بخانه اش حقیقت نفس پاک و پاکیزه ای را ببیند . گویا اینکه حقیقت حیات کسری و قیصر در آن نباشد . (پایان) ***

- در مورد تحصیل قدرت و کار بردن آن ، محمد فقط از موسی

سرمشق گرفته و عمل او را تقلید کرده است باین بیان که : - اگر موسی که خودش شارع و ناشر قانون است بعنوان یک نفر رهنما ، با قدرت بکنفر سردار قیام نکرده بود ، نمیتوانست فرزندان اسرائیل را از مصر

نجات دهد، و چیزیکه مسلم و محقق است اینست، که برای طرح آن نقشه و موفقیتی که بر اساس آن بدست آورد، تاکنون هیچکس پیدا نشده است که او را توییح کند، یا نسبت جاه طلبی باو بدهد، در صورتیکه بدون آن قدرت نمیتوانست رسالی را که « یهوه » (خدای یهود) برعهده او قرار داده است انجام دهد.

عربستان نیز دارای چنین موقعیتی بود که میان قبایل متعددی تقسیم شده بود و اغلب با یکدیگر در حال جنگ و جدال بودند؛ محمد برای اینکه همه آنها را بصورت جامعه واحدی در آورد، و دینش را در میان آنها تاسیس کند، راه دیگری نداشت جز اینکه بعنوان رهنما و سردار آنها قیام کند، و در هر حال وضع طوری بود که بکسی او را از تهمت جاه طلبی مبری و منزله نگاه میدارد.

اما عنوان (یا اصطلاح) فریب و مکر، یعنی کذب و جعل که آنقدر بیدریغ و بحد افراط و مبالغه بدکترین (تعالیمات و فلسفه) محمد نسبت داده اند، با توجه باین حقیقت که اولین اصل دعوت او ایمانگی خدا است و این همان اصلی است که حضرت مسیح آفرات تبلیغ کرده است، بقدر کفایت نشانی عدالت و واقعیت (مدعای او) است.

کلمه مکر و فریب، هر چند ممکن است، درباره ادعای نبوت او گفته شده باشد، ولی فعلا مسلم است که نسخ و محو بت پرستی و تاسیس پرستش خدای واحد، در میان ملتی که غرق در بت پرستی و بکلی بیخبر از خدا پرستی بوده اند، پیامی بود درخور رسالت آسمانی.

و نیز این نکته محقق است که محمد در عربستان شالوده بنمای یگانه پرستی را ریخت، و بطور قاطعی بت پرستی را در آن کشور از بین

برد، که دیگر از آن پس بهیچ صورتی، بعد از گذشتن هزار و چند صد سال در آنجا بروز و ظهور نکرد، در صورتیکه در میان مسیحیان بمحض اینکه بقای نصب شده ایشان را از بین بردند، بازم متهم به بدعت و ضلالت گردیدند. (۱)

احکام محمد جز در مورد منع و الغای بت پرستی، هر جا دینش رواج گرفت، عمل بوظائف اخلاقی را که عبارت از نظم و ترتیب عملیات و ارتباط اشخاص نسبت یکدیگر است الزام و اجبار میکند و در سراسر قرآن اجرای این اوامر با شدت و حدت عجیب و با تأکید تمام توصیه شده است، و این موضوعی است که مورد تصدیق بزرگترین دشمنان محمد واقع گردیده است.

در میان اشارات و کنایات و رموز عدیده‌ای که با عادات و رسوم اعراب تطبیق میکند، و در ضمن گفتن و نوشتن از آن لذت می‌برند، هیچیک از دکتورین‌های (تعلیمات و فلسفه‌ی) محمد مبهم و پیچیده نیست، و هیچیک از آنها بقدر سفر شبانه (معراج) محمد موجب استهزاه و طعن و طرز نویسندگان مسیحی واقع نگردیده است، ولی این انتقاد کنندگان بایستی بخاطر می‌آوردند که چنان داستان یا قصه‌ای یکذره باور نکردنی تر و نا معقول‌تر از داستان‌ها و شدن مسیح در بیابان،

(۱) بدین طریق **ایرین** معروف، ملکه شرق، عیال لیو ۴، ملقب به بت شکن که قبل از وفات شوهرش بعنوان حاکم السلطه پسرش قسطنطین منصوب شده بود، دستور داد که چشمهای این پسر را بیرون آورند، و آنوقت بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال ۲۸۷ مجلس شورای **نوسس** را دعوت کرد و بوسیله این مجلس از سو پرستی صورت‌ها (نقوش) رسمیت گرفت.

بوسیله شیطان نیست (۱) آنجائی که میگوید :
 « دوباره شیطان او (مسیح) را بیلاترین نقطه کوه می برد و
 تمام سلطنت های روی زمین و قدرت و شکوه آنها را باو نشان
 میدهد الخ . »

حقیقت این است که سفر شبانه (معراج) کنایه و رمزی است که
 توضیح آن سهل است ، باین بیان که -

البراق ، که معنی آن برق است ، تصور میشود ، چیزی باشد که
 حرکت آن از جریان برق سریعتر است ، و نردبام نوری که جبرئیل و او
 (محمد) بدانوسیله با آسمان صعود کردند ، تفکری بود که بوسیله آن ،
 ما از میان تمام آسمانها تا عرش خدا ، عبور می کنیم ، و خروس عجیبی
 که شنیدن صدای آن مسرت آور و لذت بخش بود ، و هیچگاه انسان صدای
 آنرا نشنیده ، یا بآن توجهی نداشته است دعاء نماز مرد صالح است ، و
 هكذا بقية مطالب و مضامین .

بعلاوه با کمال سادگی و بیطرفی این پرسس میان میآید که :-
 موضوع مجاز و کنایه و استعاره که غالب علمای مسیحی در نوسل بآن
 رغبت نشان میدهند ، تا مشکلاتی را که در سبک و روس خودشان دارند
 بدانوسیله حل کنند ، چرا مورد استفاده محمد نباشد ؟ همانطور که در
 داستان پیغمبریکه نماینده خدای حقیقت است ، با یکی از ارواح خبیثه
 برای فریب دادن « اهاب » مشورت نمیکند ، آنجا که میگوید :-
 « و خدا گفت . که میبواند اهاب را راضی کند که برود و در
 راهوت جاید (؟) نیفتد ، و یکی اینطور گفت و دیگری آنطور و در آنجا

یکنفرجنی قدم فرا گذاشت ، و در جلو خدا ایستاد و گفت : -

من او را راضی خواهم کرد .

خدا باز گفت : با چه وسیله‌ای ؛ و او گفت ، من جلو خواهم رفت

و من روحی خواهم بود کاذب در دهان تمام پیغمبرانش و او (خدا)

گفت : -

تو او را قانع خواهی کرد ، و نیز کامیاب خواهی شد ، پیش برو

و همان کار را بکن (۱)

و باز در خصوص عهد جدید ؛ بهمان عذر باید متوسل شد آنجا

که مسیح میگوید : -

« او شراب است ، راه است ، و راست .

و نیز آنجا که میگوید : -

نان و شراب ، جسم و خون او هستند .

در اینصورت این تقاضای عادلانه‌ای است که مسلمان اجازه داشته

باشند از اینگونه استعارات و مجازها برای حل مشکلات و مطالبی که

ظاهراً نامفهوم بنظر می‌رسد ؛ استفاده کنند . والا سبک و روش آنها مورد

اتهام قرار خواهد گرفت ؛ و هیچیک از آن موارد آنقدر بزرگ یا خطرناک

نیستند ، مانند آنیکه تاسیس دکترینی (فلسفه‌ای) میکنند که بهرجهت

آن تعلیم داده میشود ؛ که يك تیکه نان بوسیله‌ی ادای کلمات معدودی که

کشیش آنرا بزبان میراند ؛ بچیز دیگری تبدیل شود و قلب ماهیت

حاصل گردد .

براین معنی که محمد میگوید « دین تازه‌ای برای اعراب نیاورده

است بلکه فقط برای این منظور قیام کرده است که همان دین قدیمی را که خداوند با ابراهیم وحی کرده است و ابراهیم آنرا با اسماعیل مؤسس ملت شان (اعراب) تسلیم کرده است ، اعتراض کرده اند و گفته اند که در حقیقت و عملاً محمد دین تازه ای تأسیس کرده است ، و در نتیجه آنچه گفته است ، مجعول است . ولی اگر این دین از آنجهت دین تازه ای است که در موضوع پرستش و تعیین وظائف اخلاقی با دین سابق اختلاف دارد ، در اینصورت بطور قطع و مسلم نه دین موسی و نه دین عیسی مسیح ، و نه دین محمد هیچکدام ادیان تازه ای نیستند . دین موسی جز تجدید و اجرای قوانین همان دینی که آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل بدان عقیده داشتند ، و برای پرستش خدای یگانه و عشق باو ، و اطاعت کردن او از جان و دل و انجام همان وظائف اخلاقی که ضرورت جامعه بشری و همچنین اراده خدا آنرا بر عهده انسان قرار داده است ، میکوشند ، چیز دیگری نیست .

از اینجاست که عیسی مسیح بما میگوید که خدا را بیشتر از هر چیز و همسایگان ر امانند خودمان دوست بداریم .

این بود همه قانون ، و پیغمبران یعنی موسی و سایر پیغمبران ، به بنی اسرائیل دینی را تعلیم دادند که از هر جهت عبارت بود از عشق و پرستش يك خدای جاوید و لایزال ، و عشق و علاقه بی اندازه افراد نسبت بیکدیگر ؛ بنا بر این فلسفه خود عیسی مسیح چیزی تازه ای نبود مگر همانی که موسی قبلاً تعلیم داده بود ، فقط با این تفاوت که وظائف اخلاقی ما نسبت بیکدیگر بیشتر از سایرین توصیه و تأکید شده بود و بدینوسیله نازل ترین و جاهل ترین افراد بشر راه معارضه با مقاسد اخلاقی را میتوانست درك کند .

بطوریکه آیه « بادیکران همانطور رفتار کنید که انتظار دارید
باشمار رفتار کنند » بطور وضوح نشان میدهد .

هنگام ظهور مسیح جهودهاییکه ساکن «جودیا» بودند از لحاظ
اخلاق بی اندازه فاسد بودند و از سالهای پیش خود خواهی و خود پسندی
جنایت آمیزی در میان آنها چه از طبقه روحانیون و چه از مردم عادی رواج
گرفته بود، هیچ چیزی جز حرص و آز و نهب و غارت و بی عدالتی و ظلم
و وجود نداشت ، و برای اینکه حقانیتشان را بصورت خشک و جامدی در
رعایت ازباره ای تشریفات و رسوم دینی حفظ کند ، روح واقعی آنها از دست
داده بودند . هدف اقدام و فعالیت مسیح و برنامه رسالت او بطوریکه
محسوس است همین بود، که آن روح را زنده کند، و تمام تعلیمات او
بطور واضح و آشکار متوجه همین معنی است، و با آنکه نوجویی روشن
میشود که دین مسیحی از ریشه و اساس جز تجدید دین موسی چیزی
نبود .

وظیفه محمد منحصر در نشر و اجرای تعلیمات اخلاقی نبود، بلکه
میکوشید که اساس عبادت خدای یگانه را مستقر سازد زیرا مردمی که
(محمد) بحکم مقدرات در میان آنها قرار گرفته بود ، از هر دو جهت گمراه
بودند ، بنا بر این مقصد او این بود که دین اسماعیل مؤسس ملتش (ملت
عرب) را که عبارت از یگانه پرستی است زنده کند ، و برای اثبات اینکه
محمد وقتی که با عرب میگفت ، دین تازه ای را تبلیغ نمیکند بلکه از
همان دینی ترویج میکند که جدا اعلای ایشان اسماعیل قرنهای پیش آنرا شر
داده است ، همین دلیل کافی است . مایه پرسیم :-

آیا ممکن است باور کرد، که آن مردی که چنان، اصلاحات بزرگ

و پایداری را در کشورش ایجاد کرد ، در همان کشوری که مردم قرن‌ها در
 منجلا ب بت پرستی غوطه ور شده بودند ، و بت پرستی بازشت ترین صورتی
 جایگزین یگانه پرستی شده بود ، و مردی که کشتن کودکان را در میان
 آنها از بین برد و استعمال مشروبات الکلی و قمار (دو منشاء انحطاط اخلاق) ،
 را منع کرد و مردی که تعداد زوجات را که وجود داشت و بدان عمل می‌کردند
 در حد معینی آنرا محدود نمود . و باز تکرار میکنم ، آیا ممکن است
 باور کرد که چنان مصلح بزرگ و غیوری فریبکار باشد و یا تمام دوران زندگی
 او مقرون بانفاق باشد ؟

آیا میتوانیم تصور کنیم که رسالت الهی او فقط اختراع و ابداعی
 از خودش بوده است ، و خودش میدانست که کذب است ؟

خیر ! هیچ چیز جز یک وجدانی مقرون با حسن نیت نمیتوانست
 محمد را آنطور ثابت و پایدار ، بدون تردید و تزلزل رهبری کند ، بدون
 اینکه از دوران نزول اولین وحی که بخدیجه عرضه داشت ، تا آخرین
 دقیقه ای که در آغوش عایشه جان داد ، خودش را در برابر دوستان نزدیک
 و اصحابش ، گم کرده باشد .

قطعاً يك مرد خوب و صدیق ، که اعتماد کامل بآفریننده اش دارد
 و اصلاحات زیادی در دین و در اعمال می‌کند حتماً ابزار مستقیمی است در
 دست خدا ، و میتوان گفت ، از طرف خدا صاحب رسالت است .

بنابراین محمد ، بدون شك بر رسالت خودش و از مأموریتس بنام خدا
 ایمان داشت ، و او بعنوان پیغمبر خدا این تحول عظیم را ، گویانکه (بنظر
 بعضی) ناقص باشد در کشور خودش بوجود آورد . در اینصورت چرا
 محمد اقلاً مانند سایر بندگان مؤمن خدا ، بر فرض اینکه ناقص باشد

بندهای مؤمن شناخته نشود، و چرا باور نشود که در عصر خود و در کشور خودش مبلغ حقیقت و صداقت بوده است؟ تا با افراد جنس خودش وحدت و حقانیت خدای یگانه را تعلیم دهد، و دستورهای مدنی و اخلاقی مناسب با شرایط و متناسب با اوضاع و احوال شان بدهد؟

نکته دیگر این است که عقیده او درباره رسالتش بی اساس نبود، زیرا در میان آنهمه استهزاء و مشقت و رنج، (پینمبر) بدون تزلزل و تردید راهش را پیش گرفت. هیچ تهدید و هیچ گونه صدمه و آزاری او را از نشر دعوت یگانگی و حقانیت خدا، و از تبلیغ پاکترین و عالی ترین معانی اخلاقی که تا آن زمان سابقه نداشت، باز نماند داشت. او (محمد) طالب هیچ نوع قدرت دنیایی یا تسلط روحی نبود.

تنها چیزی را که میخواست، عبارت بود از رعایت حس عفو و انعام و تسامح و گذشت (TOLERANCE) و میخواست اجازه داشته باشد که در محیط آزادی مردم را براه حق ارشاد کند.

او مردم را دعوت میکرد که با عدالت رفتار کنند و عاشق رحم و مروت باشند و در مقابل خدایشان با تواضع حرکت کنند و بمنظور تأیید این تعلیمات همه وعده میداد، که برای مردگان اعم از ظالم و عادل قیامتی خواهد بود.

محمد را با پیروان فاسدش مقایسه کنید. او را با تیمور (۱) در اصفهان و نادر در دهلی مقایسه کنید، و باید ببینیم که در عصر ما قبرس و چیوس و کاساند را، خراب کردند.

ورود یکنفر فاتح شرقی معمولاً نشانی قتل و کشتار مردم مسلح

(۱) تیمور مسلمان نبود (مترجم)

و غیر مسلح و افراد گناهکار و بی گناه است .

محمد در مورد انتقام اشتباهاتی داشته است (۱) ولی اغلب آنها قابل اغماض است زیرا مستثنیاتی در این زمینه دیده میشود که در راه امنیت و نظم عمومی بکار رفته است .

معبد خدا بواسطه وجود بتها از قداست افتاده بود و او (محمد) آمده بود تا آنرا تطهیر کند . بایمان جمالات بلند و زیبای :-

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهِيَ الْبَاطِلُ

سپس در شصت و یکم در آن معبد مقدس نصب شده بود ، یکی پس از دیگری از بین برد ، و همینکه مأموریتش خاتمه پذیرفت ، مانند همکارانش (فاتحین دیگر) در آن شهری که فتح کرده بود برای خودش تخت و تاجی تهیه نکرد ، و در برابر معبدیکه بنام خدا آنرا از صورت قبلی نجات داده بود ، برای خودش و بنام خودش کاخی بر نیفراشت . شهر آباء و اجدادش ، مرکز اقامت خویش و تبارش ، زیارتگاه دینش را ترك کرد تا با کسانی که در موقع آزمایش با او همراهی کرده و پایداری کرده بودند زندگی کند .

این نمونه مظلوم به که نسبت داده میشود ؟ جواب آن آسان است . به کنستانتین که بدروغ بزرگ نامیده شد .

پس از مَرِك مسیح دو نوع دو کتورین (عقیده و فلسفه) مشخص و متمایز بوجود آمد که نام مسیحیت بآن داده شده است نوع اول آن همانی است که برسيله حواریون (بولس و یوحنا)

(۱) متأسفانه این نکته را مؤلف از نظر اروپائی قضاوت کرده است .

معرفی و تبلیغ شد، و نوع دوم بوسیله کنستانتین (قسطنطین) این امپراطور که تحت تأثیر عوامل سیاسی ، مسیحیت را پذیرفته بود و کسی است که از جهت ظلم و ستمگری بحق نرون دوم لقب گرفته است (۱) در سال ۳۲۴ مسیحی بر شورای نیس مسلط شد، و برای اولین مرتبه در این سال دکتورین خدای مسیح بوجود آمد :

درباره منازعات خونین و بی فایده مذهبی که در آن میانه هزاران نفر مسیحی قربانی شدند، و کسانی که بایستی مانند برادر و رفیق بایکدیگر زندگی کنند، مرتکب شدیدترین انواع ستمگریها گردیدند، « سنت هیلاری » که در آن زمان یعنی در قرن چهارم زندگی می کرده است، و کشیش بزرگ « پواکتیر » که یکی از قدیمترین پدران کلیسا بوده است، تأسف و عدم موافقت خودش را با توویخ و تعرض بشرح زیر ابراز میکند :-

« نکته ای است هم تأسف آور و هم خطرناک ، و آن عبارت از این است که: همانطور که میان مردم افکار و نظریات مختلف وجود دارد بهمان نسبت عقائد و ایمان مختلف نیز موجود است و بهر نسبتی که منابع کفر و ضلالت وجود دارد بهمان نسبت خبط و اشتباه موجود است، زیرا مستبدانه ایجاد ایمان و عقیده میکنیم و بهمان نحوه مستبدانه بیان و تقریر می کنیم !

نه فقط هر سال بلکه هر ماه ، برای توضیح و تقریر رموز و اسرار

(۱) نرون عیالش را در آن جوش انداخت . پسرش را (Crispus) محکوم بمرک کرد و شوهر دو خواهرش « کنستانتینا » و « اناستاسیا » را بقتل رسانید . پدرزنش « ماکزی میلیان هرکولس » را کشت . خواهرزاده اش پسر « کنستانتینا » که پسر دوازده ساله ای بود با افراد دیگری که روابط خانوادگی دورتری ساو داشتند مقتول نمود . در میان مقتولین مردی بود بنام « سوپانور » که یکی از رهبران بت پرستان بود ، و کنام این مرد آن بود که اجازه قتل پدرزن « کنستانتین » را انداد . بهرحال ایشان اولین امپراطور مسیحی هستند .

غیر مرئی عقائد جدیدی وضع می‌کنیم!

از آنچه داشته‌ایم پشیمان می‌شویم، از آنهاییکه پشیمان میشوند دفاع می‌کنیم، اشخاصی را که از آنها دفاع کرده‌ایم لعن و تکفیر می‌کنیم، یادکتورین (عقیده فلسفی) دیگران را در وجود خودمان محکوم می‌کنیم، یا آنچه را خودمان داریم، و متقابلاً یکدیگر را تیکه پاره می‌کنیم و خودمان باعث خرابی یکدیگر می‌شویم»

قسطنطین بانبرو و نفوذی که منشاء بروز و خیم‌ترین نتایج گردید در شورای نیس بر روحانیت مسلط شد، و مصائبی که از آن جریان سرچشمه گرفت بشرح زیر خلاصه میشود:

کشتارها و خرابکارهای نه فقره تجهیزات صلیبی علیه ترکهای بی‌گناه (غیر مهاجم) در طول دو بیست سال که در ضمن آن ملیونها نفوس بشری تلف شد، با کشتارهای اناباتیست‌ها (۱) قربانیهای لوترانها (۲)

(۱) بالغ بر پانصد نفر صاحب درجه و مقام و ده هزار نفر از طبه، پائین فقط در پاریس نابود شدند، غیر از چندین هزار نفر افرادیکه در ایالات کشته شدند. باقی آنوقت «گریگوری» سیزدهم «که فقط تکلیف اشخاصیکه در کشتار مداخله داشتند آزادی تمام و تمام بخشید بلکه حکم کرد که برای این حادثه جشن عمومی بگیرند و مراسم جشن باشکوه و تشریفات مجللی بر گزار شد. بالاخر از همه اینکه گستاخی و جسارت ابن جانشین مسیح (۱) به مرحله‌ای از بی‌شرمی و بی‌حیائی رسیده بود که دستور داد استخار ابن صلیبات مدالی تهیه کردند که در یکطرف آن صورت خودش نقش شده بود (۱) و در طرف دیگر آن نمائی از فرشته عذاب و تخریب در روی آن این عبارت نقش شده بود که: **کشتار هوکت‌ها!**

(۲) مطابق تخمین لیورن که تاریخ‌نگین سیون را نوشته است روی هر رفته عدد قربانی تیکه از سال ۱۴۸۸ تا سال ۱۸۰۸ در این راه «با وجود شدت و سوخته شدند ۳۴۰۲۴ نفر بود، همان قدرت برای غرض این نهال در شمال بکار رفت. عین همان وسایل در مقابل طیفات و اقوام دیگر.

بانیست ها، از رودخانه رن تا منتهای قسمت شمالی کشتارهای «سنت» بارتولو میرو». در فرانسه و چهل سال جنگ و زدوخورد و کشتار در فاصله بین زمان فرانسیس، و ورود هانری چهارم به پاریس، قتل عامهای محاکم تفتیش عقائد، از این لحاظ بیشتر ایجاد نفرت و اضطراب میکند که از مجرای قانون و بنام قانون مرتکب آن فجایع شدند! و بیست سال منازعات پاپها با پاپها، و پاپها علیه پاپها، و مسموم کردن ها و کشتارها و نهب و غارتها و رسواییهای (۱) ظالمانه بیشتر از دوازده پاپ که بدرجات اذنی و کالیگولا از هر نوع جنایتی بیشتر مرتکب شدند، معایب و بدبختی و بالاخره برای بستن این لیست موحش و مدهش کشتار دوازده ملیون سکنه عالم جدید (امریکا)!

با کمال اطمینان باید اعتراف شود که چنان جنگهای مهیب و فجیع و بلکه یکرشته جنگهای متوالی دینی برای چهارده قرن، جز در میان مسیحیان در جای دیگر وجود نداشت! و هیچیک از مللی که داغ باطله کفر بر آنها زده شده است، هیچگاه يك قطره خون بیپایه دین و بدلیل مذهب نریخته اند.

(۱) در سال ۱۶۲۷ پاپ اوران هشتم، فتوای معروفی صادر کرد بنام *in Caena Damini* و ضمن آن کلیه اشخاصی را که تجارت کنند و بشورای دیگری در آینده متوسل شوند، در علیه فتواها و دستورهای پاپ اعظم تصمیم بگیرند تکفیر کرد.

کلیه امرا و شاهزادگان که بخود جرئت بدهند و بدون اجازه پاپ هالیانی وضع کنند، کسانی که با ترکها و سایر کفار عهدنامه اتفاق منعقد کنند، و همچنین کسانی که برای خطاها و صدماتی که از دربار رم بر آنها وارد میشود، بد محاکم عرفی و قضات عادی شکایت کنند، مشمول عنوان تکفیر شدند.

اینجاست که باید پرسید، آیا محمد یا هیچیک از جانشینان او چنین قدرتی برداشته او را بخود گرفتند؟

مسیو «ژوریو» می گوید :

«حقیقت را آزادانه و بی پرده بگوئیم. سلاطین فرانسه نهال مسیحیت را بتقاید مسلمین در سرزمین «فریزونپا» و «ساکسونپا» غرس کردند و نظیر همان «والدنس» و «آبشیرانس» که جرئت کرده بودند پاپ را محکوم کنند، بکار برده شد. و همین روش در عالم جدید (امریکا) اعمال شد. از مجموع این جریانات بطور واضح و آشکار معلوم میشود که محمد را از لحاظ اینکه دینش را بوسیله قدرت تبلیغ کرد، یعنی عقو و اغماض و تسامح را درباره دیگران رعایت نکرد، نمیتوان ملامت نمود، زیرا او (محمد) میتواند ادعا کند که اگر اعمال قدرت فی حد ذاته خطا باشد هیچگاه نمیتواند از طریق مشروع و قانونی مورد استفاده قرار گیرد، ولی شما از قرن چهارم تا امروز از آن استفاده کرده اید !

و باینحال ادعا می کنید که بطور کلی از این نمونه عملیات مرتکب نشده اید، بلکه آنچه کرده اید خیلی بجا و مناسب بوده است. بنابراین باید اقرار کنید که این طریق یا این وسائل اساساً و ذاتاً غلط نیست و بالنتیجه بعنوان مشروع در سالهای اول اقدام و عمل می توانستیم از آن استفاده کنیم.

زیرا ادعای باینکه یک موضوعی که در قرن اول گناه و جنایت بوده است، در قرن چهارم باید حق و عدالت شناخته شود، باطل است. یا مطلبی که در قرن چهارم حق شناخته می شود، بایستی در قرن اول حق باشد. بیهوده است. ممکن است ادعا شود که در قرن چهارم خدا قوانین تازه ای وضع کرده است؛ مسلمانها مطابق اصول دین شان مجازند که برای از بین بردن سایر ادیان از قدرت و شدت عمل استفاده کنند و برای قرنهای این کار را کرده اند اما مسیحیان

جز تبلیغ و دعوت حکمی ندارند و با اینحال در ادوار سابق با آتش و شمشیر کسانی را که همکیششان نبوده‌اند نابود کرده‌اند.

روح عفو و اغماض و تسامح اسلامی در برابر تعصب مسیحیت بنحوه مطلوبی با قلم مورخ معروف گیون بشرح زیر ترمسیم گردیده است :

«جنگهای مسامین بوسیله پیغمبر تجویز شده بود (۱) ولی در میان تعلیمات و سرمشق‌های زندگی وی، خلفا در سبائی از عفو و اغماض و تسامح را انتخاب کردند و نتیجه آن این شد که مشرکین تقریباً خود بخود خلع سلاح شدند. عربستان معبد محمد و دارائی و ارنیه خدائی برای او شناخته میشد ولی سایر ملل روی زمین را با مراقبت و علاقه کمتری می‌نگریست.

مشرکین و بت پرستانی که ناهنس را نمیدانستند، نام شرع و قانون طرد میشدند. لیکن یک سیاست عاقلانه‌ای تعهدات عدالت را تهیه کرد و پس از یک مقدار اعمال خواجه از عفو و اغماض و تسامح، از طرف فاتحین مسلمان هندوستان به بتکده‌های این کشور پر جمعیت آزادی داده شد. شاگردان ابراهیم، موسی و مسیح با رعایت صلح و صفا و بر اساس قداست دعوت شدند که وحی کاملتر محمد را بپذیرند، ولی اگر ترجیح میدادند که یک جزیه معتدلی پرداخت کنند، از آزادی وجدان و آزادی دین برای عبادت برخوردار میشدند.

(۱) نکته سار مهم و حال در دوره جنگها دورانی رسالت که قطعاً حسه دماغ داشت و با گریه از معارضة مشرکین و جهودها بود و بالاخره چنان اعتدال عظیم و تحول ریشه داری را ایجاد کرد، مطابق صحیفه دقیق دانشمندان بعد از کلیه کشته‌گان (از دو طرف) بالغ بر هزار و کسری بیشتر بوده است (مترجم)

در میدان جنگ جریمة زندگیهای محبوسین همین بود که مسلمان شوند. زنها ناگزیر بودند که دین اربابانشان را قبول کنند، و يك تیره ای از جدیدالاسلامهای مخلص و صمیمی در نتیجه تعلیم و تربیت اولاد اسیران تدریجاً بوجود آمد.

ولی ملبونها تازه مسلمان افریقای و آسیای که دسته های انبوه مؤمنین را تشکیل میدادند بیشتر از روی میل و رعیت عضیده و ایماشان را بخدای یگانه اعلام میکردند. تا از روی اجبار، با تکرار يك جمله (۱) و از دست دادن علفه (۲) رعیت یا غلام، اسیر یا جانی، در يك آن رفیق و صاحب سردار فاتح مسلمان می شد، و در تمام حدود و حقوق با او مساوی بود. هر گناهی بخشیده میشد (۳) هر نوع تعهدی از بین میرفت، نذورات و تعهداتی که اشخاص قبلاً برعهده می گرفتند که با عز و بت زیست کنند (یعنی افرادی میکوشیدند که ازدواج نکنند) مبدل بتوجه و عنایت بطبیعت گردید اشخاصی که در صومعه ها و دیرها بغوا برفته بودند، ناشنیدن صدای کرنای اعراب بیدار شدند، و در میان شنج و اضطراب جهان هر فردی از افراد جامعه جدید بسطح طبیعی لیافت و رشدی که داشت ترقی می کرد.

برای تأیید صحت نظریه این مورخ درباره اخلاق تسامح و مدارای

محمد، سند عمومی ذیل تحریر میشود.

این سند از تألیفی بنام « بیان و توضیحاتی از شرق و سایر کشورها » (۴)

۱- منظور از این جمله عبارت *لا اله الا الله* است (مترجم)

۲- یعنی حنیه کردن (مترجم)

۳- آری چنین است زیرا پیغمبر فرمود « الاسلام بحب » ا قله « یعنی اسلام هر گناه

و هر آلودگی قلبی را بعهده و تطهیر می کند (مترجم)

۴- *A description of the east And other Countries*

بقلم « ریچارد بوکوک » بيشاب (کشيش بزرگ) « میث » که در سال ۱۷۴۳ منتشر شده است، و در جلد اول صفحه ۲۶۸ ثبت است، استخراج میشود. اخلاق عالی مؤلف از اظ تقوی و روحانیت و بینش و دانش مدرکی است کافی برای اعتبار این سند که بشرح زیر نقل میشود.

امتیاز و اجازة محمد که بصومعه نشینان گوه سینا

و مسیحیان اعطا کرده است

« نظر باینکه خدا بزرگ است، و حکومت بدست اوست، و همه پیغمبران از طرف او آمده اند و بجهت اینکه برای عدم عدالت حجتی علیه خدا وجود نداشته باشد، بواسطه عطایایی که خدا بیشتر مکرمت نموده است، محمد بن عبدالله، پیغمبر خدا، و سرپرست دقیق همه جهان، این ورقه را بتمام کسانی که از ملت او، و همکیش او هستند نوشته است، تا بدینوسیله تضمین و وعده قاطعی باشد. در حق ملت مسیحی و اقوام «نسطوری» هر که باشد، اعم از اینکه از حواص باشد یا از طبقه عوام، از اشراف و محترمین باشد یا از غیر آنان (مفاد این دستور) بشرح زیر باید اجرا شود: -

۱- هر يك از افراد ملت من که بخواهد وعده و پیمان مرا که در این قرارداد گنجانیده شده است نقض کند، پیمان با خدا را نقض میکند، و بر-
خلاف تعهد رفتار میکند و (خدای نکرده) معارض و مخالف دین خواهد بود، و در خور لعن و نفرین خواهد بود، چه آن شخص شاه باشد و چه گدا، هر که باشد.

۲- هر وقت، هر يك از زهاد و صومعه نشینان ضمن مسافرت در کوهستانی یا تنه ای یاد هکده ای در هر نقطه قابل سکناي دیگری بخواهند سکونت

کنند چه در دریا و چه در صحرا یا دیر یا کلیسیا یا معبد، من در میان آنها خواهم بود و در حکم نگهبان، و حامی آنها و کالای آنها و دارائی آنها - با روح خودم و کمک و حمایت خودم - باتفاق همه مردم همکیش خودم؛ زیرا آنها قسمتی و جزئی از ملت من و افتخار من هستند.

۳- بعلاوه ب همه مأمورین توصیه میکنم که مالیات سرشماری یا خراج دیگری از آنها مطالبه نکنند زیرا نباید از این نوع تحمیلات بر آنها وارد آید.

۴- هیچکس نباید قضاات یا حکامشان را تغییر دهد، بلکه بدون اینکه مورد تعرض کسی واقع شوند، باید در مقام خود بمانند.

۵- هیچکس نباید آنها را در حین مسافرت اذیت کند.

۶- هیچکس حق ندارد آنها را از داشتن کلیسیا های شان محروم سازد.

۷- هر کس این دستورهای مرا باطل کند، بطور قطع بداند که حکم خدا را باطل میکند.

۸- بعلاوه نه قضااتشان و نه حکامشان و نه صومعه نشینان (روحانی های شان) و نه خدمتگذارانشان و نه شاگردانشان هیچیک نباید مالیات سرشماری پردازند یا از این جهت صدمه ای و آزاری بایشان وارد شود، زیرا من حامی آنها هستم - هر کس باشد - چه در دریا و چه در خشکی چه در مشرق و چه در مغرب چه در شمال و چه در جنوب، زیرا چه خودشان و چه دارائی شان مشمول همین دستور و پیمان و امتیاز هستند.

۹- اما آنها یکبار در کوهستانها منزوی هستند، نه مالیات سرشماری

خواهند داد و نه سایر عوارضی از در آمدشان اخذ خواهد شد ، رهیب فرد مسلمانى در آنچه دارند نباید مداعله کند زیرا آنها کاری را که انجام میدهند فقط برای تحصیل معیشت خودشان است .

۱۰- هر وقت محصول زمین در فصل خودش زیاد باشد، سکنه آن سر زمین ناگزیر خواهند بود که از هر کیلی ، میزان معینی به آنها بپردازند .

۱۱- در زمان جنگ نباید از آنها سربازی گرفته شود، و نباید آنها را مجبور کنند که بجنگ بروند ، و نباید مالیات سرشماری از آنها اخذ شود .

هر چه در این یازده فصل مربوط به صومعه نشینان (روحانیون) است و هر چه در هفت فصل باقیمانده مستقیماً (قید میشود) مربوط به فرد مسیحی میباشد .

۱۲- سایر مسیحیانی که در حال سکونت هستند و از ثروت و داد و ستدشان میتوانند مالیات سرشماری بدهند، بیشتر از دوازده درهم نباید بدهند

۱۳- غیر از این نباید چیز دیگری از آنها گرفته شود مطابق قول خدا که میگوید :

« آنهاى را که بکتابهای فرستاده شده از طرف خدا احترام میگذارند ادب نکنید، بلکه از روی ملاحظت و مهربانی از چیز های خوبی که دارید بآنها بدهید و با آنها صحبت کنید همه اشخاص را از ادب کردن آنها منع کنید . »

۱۴- اگر زن مسیحی با زوج مسلمان در آمد، مسلمان (شوهر)

نباید اورا از رفتن به کلیسیا و نماز خواندن (دعا خواندن) و کارهای دینی منع کند . (۱)

۱۵ - هیچکس نباید از تعمیر و مرمت کلیسیاهایشان منع کند .

۱۶ - هر کس برخلاف این اجازه نامه (امتیاز نامه) عمل کند ، یا بچیزیکه مخالف این امر باشد اعتباری قائل شود ، حتماً در نظر خدا و پیغمبر خدا مرتد خواهد بود . زیرا این امتیاز نامه را مطابق همین عهد و وعده با آنها اعطا میکنم .

۱۷ - هیچکس حق ندارد بروی آنها اسلحه بکشد ، بلکه بالعکس مسلمین باید بنفع آنها و بصرفه آنها مبادرت بکنند .

۱۸ - بموجب این نوشته دستور میدهم که هیچیک از افراد ملت من نباید تا آخر دنیا برخلاف این میثاق عمل و اقدامی بکنند .

۱۹ - شهود علی بن ابیطالب ، (و ده نفر دیگر)

میثاق حاضر بقلم پیشوا و جانشین پیغمبر علی بن ابی طالب نوشته شده است . محمد در مسجد النبی بدست خودش آنرا در سال دوم هجری روز سوم ماه محرم ، نشانی گذاشته است (۲)

توجه بحقایق و مراتب سابق الذکر در نظر ارباب بصیرت و متفکرین بی غرض دلیلی است مقنع و کافی بر اینکه تهمت دومی که بر محمد زده اند

(۱) علمای ترکیه در این موضوع نظر میدهند که ، هر چه مسلمانی که مادرش مسیحی باشد ، هر وقت مادرش نقاحتی داشته باشد یا برسد ، باید او را روی چهارپایی (اسب یا قاطر) حمل کند و تا در کلیسیا برود و اگر فی المثل سرفهیر باشد و چهارپایی نداشته باشد ، مکلف است او را روی دوش خودش حمل کند و کلیسیا برساند .

(۲) چون تاریخ گذاشتن روی اسامی آنروزها معمول بود ، احتمال قوی می رود که نسخه اصلی تاریخ نداشته است ، و ازینجمله که در متن سند گذاشته شده اسب بعد از طرف نویسنده روی آن قید شده باشد .

بی اساس و کذب محض و مایه رسوائی است .

تهمت ۳

یکی از تهمت هاییکه علیه محمد طرح شده است خاصیت شهوانی
 لذایذی است که در بهشت ، کسانى وعده داده است ، که قوانین او را کار
 بندند ، و اعمالشان را با دستوراتیکه همان قانون معین میکند تطبیق دهند
 ولى پس از تفکر آشکار میشود که آنچه مسیحیان در این باره عموماً
 تصور کرده اند بسیار بیپوده و بی معنی است . و بطوریکه بما گفته اند ،
 با توجه باینکه اجسام ما در قیامت بشکل کاملی در خواهد آمد که بطور
 نامحدود بر هر چه میتوانیم مشاهده کنیم ، برتری خواهد داشت ، و حواس
 ما چنان فعالیت فوق العاده ای از لحاظ کار و قوت بخود خواهد گرفت که
 برای درك بزرگترین لذایذ همیا و مستعد خواهد شد . هر يك
 باختلاف موضوعات و زمینه ها . زیرا در حقیقت اگر از هر يك
 از آن عوامل ، عملیات مخصوص بآنها را سلب کنیم ، و اگر آنها را
 از وصول بچیزهایی که برای خوشی و تسکین آنها مناسب است ، محروم کنیم
 معنی آن غیر از این نخواهد بود ، که فرض شود نه فقط آن عوامل برای
 هیچ مقصودی بما داده نشده است ، بلکه حتی باین منظره و داده شده
 است ، که برای ما ایجاد یأس و زحمت کند ، زیرا در حقیقت با تصور باینکه
 روح و بدن بوضع کاملی بما برگشت میکند ، معلوم نیست بچه دلیل میتوان
 تصور کرد ، که حواس ، آنچهیزها را که باید روی آن عمل کنند نداشته باشند ،
 تا اینکه قادر شوند از لذایذ برخوردار گردند . آیا استفاده و برخوردارى
 از آن لذایذ گناهی یا جرمی یا انفعالی یا انحطاطی خواهد بود ؟ و اما درباره
 آنگونه مسرت و لذت ، مخصوصاً در مورد شهوات جنسی اگر آنرا مردرد

شماریم - باید پرسید - آیا این لذت را خدای متعال بدو جنس از کاملترین مخلوقاتی که در این جهان ظهور کرده اند، نبخشیده است؟ و چون خدای متعال این لذت را و آنچه را برای حفظ حیات لازم بوده است، آزادانه برای آنها مهیا ساخته است، لهذا آنها را برای التذاذ از وجد آمیزترین حظوظ مستعد نموده است تا این وظیفه را عملی سازند. و افراد جنس خودسانرا زیاد کنند.

اینکه محمد در قرآن بمؤمنین استفاده از زنها را وعده داده است، و از باغهای لذت بخش و سایر لذات و حظوظ بحث میکند، صحیح است ولی تصور اینکه مهمترین لذت را در این قبیل چیزها قرار میدهد اشتباه است، زیرا چون روح شریف تر از جسم است بنابراین او (محمد) مایل بود، بجسم نیز اجازه دهد که سهم خودش را خواهد داشت، و همین است که بوسیله پاداشیکه او وعده داده، با کمال سهولت میتواند عربهایی را که جز لذت های جنسی ب فکر چیزی دیگری نبودند، باین خیال بیندازد (داخوش کند) تا در عبادت خدای یگانه، حقیقی که در تعلیماتش تبلیغ میکرد، مستغرق شوند. ولی محمد همیشه برای روح سهم مخصوص بخودش را از لذتها قائل بود باین بیان که:-

مشاهده جمال خدا را بزرگترین لذتها دانست، کمال، مسرت و لذتی است که تمام لذت های بهیمنیت را از یاد میبرد، و سایر لذتها جنبه حیوانی دارد و مشترك با حیوانات است، که در مراتع می چرند. کسیکه بمشاهده باغها و زنها (حور بهها) و نعمت ها و خدمتگذاران (غلمان) در فضائیکه طول مسافرت آن هزار سال است مشغول باشد. میان مردم بهشت فقط در نازلترین درجه ای قرار دارد، ولی در

میان این جمعیت آنکسی در عالیترین درجه افتخار و شرف از لحاظ قرب بخدا خواهد بود که هر روز با او مواجه باشد. یعنی شاهد و ناظر جمال و جلال او باشید.

بنا بر این لذا ین متناسب به بهشت محمد که کلا جنبه لذائذ جسمی در این نیز دروغ است، زیرا بسیاری برخلاف این نظر معتقدند که آن بیانات جنبه تمثیل و تشبیه دارد، و مقصود لذائذ روحانی است، همانطور که علمای مکتب مسیحیت معتقدند که «سرود سلیمان» برای عروس و داماد نیست بلکه باید معنای روحانی آن استفاده شود و نمونه ای از عشق مسیح به کلیسیایش تلقی گردد (۱)

هاید معروف در صفحه ۲۱ کتاب خودش چنین مینویسد:

«که آن لذتهای جنسی مربوط به بهشت بنظر مسلمانهای دانشمند تر جنبه مجازی دارند - و بنا بر این از لحاظ فهم بشری باید مهمتر تلقی شود. همانطور که در کتب مقدس چیزهای زیادی بر حسب اخلاق مردم گفته شده است. زیرا وقتیکه بسفر مرا کش مکتوبی می نوشتم و از باغی مانند باغ بهشت «وصف کردم» او بمن خرده گرفت و در پاسخ نوشت که بهشت چنان جامی است که هیچ چیز دنیا را نمیتوان بآن تشبیه کرد و چیزی است که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است، و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است»

(۱) یکنفر مسلمان که تائید از ای با اطلاع بود بر من اعتراف کرد که وصف بهشتی که در قرآن آمده است، نظراً و قسمت، اعظم آن جنبه مجاز است، و می گفت مثل همان بیاناتیکه در کتاب وحی یوحنا ذکر شده است، و بمن اطمینان میداد که عده زیادی از دانشمندان مسلمان دارای همان عقیده هستند (نقل از کتاب لین Lane) بنام مصر جدید ج ۱ ص ۷۵ - حاشیه.

شهادت «هربلوت» معروف، باید باین نکته اضافه شود. این نویسنده در کتاب «بیلیوتیکا اوریمان نالیس» - اشاره میکند که مسلمین کمال خوبی را در ارتباط با خدا میدانند و لذا یز آسمانی (ملکوتی) ناشی از نوری است که مؤمن در مواجهه با خدا احساس میکند و این نور هر جا تابش کرد آن محل را بهشت قرار میدهد. و باز همان نویسنده میگوید:

«در این صورت این عمل صحیح نیست که عده‌ای از مؤمنین با مسلمانها مخالفت کرده و گفته‌اند که مسلمین هیچ لذتی را در بهشت جز لذت دید جسمانی نمی‌شناسند»

از آنچه گذشت این نتیجه بدست می‌آید که مطالبی خیلی دور از حقیقت در باره جنبه‌های شهوانی دین محمد گفته و نوشته شده است.

شکی نیست که از نقطه نظر یک کافر، حتی در پاره‌ای از عادات و رسوم مردم مشرق زمین که مورد انتقاد اروپائی‌ها قرار می‌گیرد نواقص حقیقی و معایب بزرگی دیده میشود، ولی اگر بر اساس تعلیمات انجیل با نظر مهر و محبت و شفقت باین جریان نظر افکنیم بایستی با مدارا و مسالمت بیشتری رفتار کنیم. از این گذشته مسئله تأثیر اصالت و نفوذ عوامل آب و هوا و ضروریات و ظایف اجتماعی را که بی‌بهشت او صورت شهوات جنسی میدهد باید بیشتر بحساب آورد.

همچنین کسانی که اگر از روی تعمد نباشد اشتباهاً بشخص پیغمبر نسبت فریبکاری میدهند و او را شهوت پرست معرفی میکنند باید گفت مطلب معکوس است. زیرا او مردی بود فقیر، زحمت کش، انگدست

و نسبت با آنچه عوام با کمال اشتیاق برای آن میکوشند و میخیزند و بشوند بی اعتنا بود .

تهمت ۴

تهمت چهارم که بر محمد میزنند این است که او بوسیله مشروع قرار دادن تعدد زوجات شهوت پرستی را تشویق کرده است . تعدد زوجات بطور کلی از دوران ابراهیم بعد در تمام مشرق زمین معمول و رایج بوده است و در صفحات بی شماری از کتب مقدس ذکر شده است ، و بقسمتهایی از آن اشاره خواهیم کرد ، و در آن روزگاری که سادگی و صفای زندگی بیشتر وجود داشته است این امر گناهی محسوب نمی شده است .

تعدد زوجات میان یونانیهای قدیم نیز مجاز بوده است ، همانطور که «پلوتارخ» این موضوع را راجع بیکدسته از جوانان ارتش ذکر کرده است . اروپلیدس و افلاطون نیز از این موضوع دفاع کرده اند .

رومیهای قدیم دارای اخلاق محکمتری بودند و هیچگاه در این باره اقدامی نکرده اند ، گویانکه در میان آنها ممنوع نبوده است . و مارک انتونی را اولین کسی میدانند ، که آزادی گرفتن دوزن را بدست آورد از آن تاریخ بعد این امر در امپراطوری روم بخوبی معمول شد تا دوران سلطنت تئودوسیوس ، و هر و نیوس ، و آدریانوس که برای اولین مرتبه در سال ۳۹۳ مسیحی آنرا قلعن کردند .

در باره دلائل تعدد زوجات از نظر فیزیولوژی (علم وظائف الاعضا) منتسکیو دانشمند مشهور تصریح میکند که زنها در آب و هوای گرم در سن هشت سالگی و نه سالگی و ده سالگی قابل زناشویی هستند ، بنابراین در آن کشورها دوران طفولیت و ازدواج اکثراً مقارن یکدیگر واقع

میشوند. زنها در سن بیست سالگی پیر میشوند. بهمین جهت، هیچوقت عقل و زیبایی در آن واحد (در چنان مناطقی) بایکدیگر جمع نمیشوند. هر وقت زیبایی جلوه گر میشود عقلی نیست، و موقعیکه عقل پدید می آید دیگر زیبایی از بین رفته است. هر وقت زیبایی مطالبه برتری را میکند، فقدان عقل جلو او را میگیرد و هر وقت عقل پدید می آید، دیگر زیبایی وجود ندارد، بنابراین الزاماً زنها باید در حال تابعیت بسر برند، چون عقل قادر نیست که در پیری آن برتری را ایجاد نماید. حتی جوانی و زیبایی توأمأ قادر بر اعطای آن نیستند.

بنا بر این کاملاً طبیعی است که در اینگونه موارد وقتیکه قانونی برای توده وجود نداشته باشد، مرد یکن را ترك خواهد کرد و زن دیگری را خواهد گرفت و تعدد زوجات بوجود می آید.

در منطقه معتدله که زیباییهای زن به بهترین طرز محفوظ می ماند، و در جاهایی که سنین بلوغ آنان دیرتر فراهم برسد، سن پیری شوهرهایشان تا حدی نزدیک بهمان سنین پیری زنهاست، و چون زنها هنگام ازدواج، عقل و اطلاع بیشتری دارند، اگر این اطلاع و عقل فقط مولود عمر بیشتری باشد، طبعاً بایستی یکنوع مساواتی بین دو جنس ایجاد کند، و در نتیجه قانونی که فقط بمرد اجازه گرفتن يك زن میدهد حاکم و نافذ خواهد بود.

طبیعت که مردها را بوسیله نیروی عقلانی و جسمانی ممتاز قرار داده است قیود و حدودی غیر از همین قدرت و عقل برقرار ننموده است، زیباییها و داربائیهائی بزنها داده و مقرر داشته است که برتری زنها بر مردها با پایان آمدن آن زیباییها سپری شود، ولی در ممالک گرمسیر آن زیباییها

فقط در آغاز جوانی احساس میشود ، و هیچگاه در سیر حیات (یعنی در مراحل بعدی) خبری و اثری از آن نیست .

بنا بر آنچه گفته شد ، قانونی که فقط از لحاظ صلاحیت جسمی و طبیعی اجازه ازدواج يك زن را میدهد ، با آب و هوای اروپا تطبیق میکند نه با آب و هوای آسیا . این است آن جهت و علتی که اسلام بان سهولت در آسیا تأسیس شد ، و با آن همه اشکالات در اروپا پیشرفت کرد . چرا مسیحیت در اروپا محفوظ ماند و بالاخره چرا مسلمین در چین آنقدر زیاد پیشرفت کردند و مسیحیها آنقدر کم ؟ از (نوشته های) قیصر چین بدست می آید که پدران ما (انگلیسها) در ادوار اولیه تعدد شوهر را برای يك زن ، عملی می کردند ، بطوریکه ده یا دو از ده شوهر فقط یک زن را نزد خودشان نگاه میداشتند ، همینکه مبلغین کاتولیک کی روم بمیان این مردم بدوی آمدند ، مسئله عزوبت و تجرد را نشویق کردند و نظرشان این بود که ازدواج یک زن بیوه با هر مردی در حکم تعدد شوهر است و متخلف قانوناً باید مجازات شود . بالاخره بداشتن یک زن اکتفا کردند ، و این عملی است که مورد پسند آلمانیهای قدیم بود .

اما موضوع مشروعیت تعدد زوجات ، از مراجعۀ بمنابع اسفار زیر که در کتب مقدس ذکر شده است ، معلوم میشود که این امر نه فقط مورد تصویب بیوه (خدای جهودها) بوده است بلکه آنرا مبارك و تبرک نموده است (کتاب خلفت فصل ۳۰ آیه ۵ - سفر خروج آیه ۲۱ - فصل ۱۱ - کتاب پنجم از پنج کتابیکه بموسی نسبت داده میشود فصل ۱۷ آیه ۱۷ - کتاب شموئیل فصل اول آیه ۱-۲-۱۱-۲۰ و باز همان

مدرك فصل ۲۹ آیه ۲۲ و ۲۳ و کتاب ۲ شموئیل فصل ۱۲ آیه ۸- و همان منبع فصل ۵- آیه ۱۳ و کتاب قضات فصل ۸- آیه ۳۰ ایضاً فصل ۱۰ آیه ۴ و ایضاً فصل ۱۲ آیه ۹ و ۱۴ .)

«سنت گری سوستوم»، وقتی که از ابراهیم و هاجر بحث میکند،

میگوید:

این چیزها در آن زمان ممنوع نبود بهمین جهت «سنت اگوستن» اظهار میکند که، برای یکمرد داشتن چند زن در آن روزها عادت نادر و ناپسندی نبود بلکه وظیفه ای بود که در این اوقات جز بر شهوت پرستی و عیاشی حمل نمیشود، زیرا برای تزئین نسل هیچ قانونی تعدد زوجات را منع نکرده است (۱)

«یونیفاس» اعتراف کننده آلمان سفلی، در سال ۱۷۲۶ برای این که بداند در چه مواقعی یک نفر شوهر میتواند با دو زن ازدواج کند «از پاد گریگوار» پرسشی کرد، و گریگوار در ۲۲ نوامبر همان سال جواب داد که: «اگر زن مبتلی به مرضی باشد که صلاحیت ارتباط جنسی از او سلب شده باشد، شوهر میتواند زن دیگری را بگیرد، ولی در چنان مواقعی شوهر باید از هر جهت تأمین کلیه ضروریات زن را عهده دار باشد»

تالیفات زیادی در دفاع از تعدد زوجات حتی بوسیله نویسندگانی که معترف به مسیحیت بوده اند منتشر شده است.

«برناردو اکیوس» پیشوای فرقه کاپوچین، در حدود اواسط قرن

(۱) به گروتوس دو جلد اول صفحه ۲۶۸ مراجعه شود

شانزدهم رساله‌ای نشر داد و بیاناتی بنفع تعدد زوجات دارد، و مقارن همان اوقات رساله‌ای بر اساس تجویز تعدد زوجات منتشر شد و نام حقیقی مؤلف این رساله «لیزاروس» بود که اسم مستعارش تحت اسم «تیوفیلوس آلبوتین» اتخاذ کرده است.

مسئله «در تالیفی بنام «از گزور هر یکا» ثابت میکند که تعدد زوجات نه فقط میان جهود و هام مجاز بود بلکه در میان کلیه ملل دیگر نیز مجاز بوده است. ولی مبرزترین مدافع تعدد زوجات جان میلتون معروف بود که در رساله‌ای بنام «تحقیق درباره فلسفه مسیحیت» در صفحه ۲۳۷ پس از بیان مدارک مختلفی از کتاب مقدس در زمینه دفاع از این عمل میگوید: -
بعلاوه خدا بصورت يك داستان مجازی جلوه میکند که گویی دوزن دارد یکی اهولاه و دیگری اهولیاہ. در هر حال این نوع بیان مخصوصاً با آن طول و تفصیل، حتی بر سبیل تمثیل بیچوجه در خور مقام خدا نیست. مقصود اینست که هر گاه آن عملی که مدلول آن درباره خدا ذکر شده است، اگر فی حد نفسه، خلاف احترام یا شرم آورمی بود ولی بر سبیل تمثیل، گفته نمیشد.

بنابراین محمد، عملی را مشروع دانست که نه فقط محترم بود، بلکه در ادوار سابق از طرف خدا مورد برکت و رحمت واقع شده بود و در دوران جدید مشروع و محترم اعلام شد. در اینصورت، او از تهمت اینکه تعدد زوجات را تشریح کرده و در نتیجه شهوت پرستی را رواج داده است باید مصون و مبری باشد.

از اعتراضات مهمی که علیه امر تعدد زوجات شده است، یکی اینست که این امر در وضع زنا شویی موجب بروز جریانات ظالمانه ای

میشود و مساوات بین درجنس را بهم میزند، و بعشق و محبت مضر است، و باعث حسد و خشم و موجب ازهم گسیختن نظم داخلی میگردد.

عقیده باینکه درمالکی که تعدد زوجات مباح شناخته شده است، دارنده حرمی که هرکب از چند زن است، قدرت ظالمانه‌ای نسبت بآنها اعمال میکند، یکی از آن اشتباهاتی است که اروپاییها بواسطه عدم اطلاع از اخلاق آسیائی مرتکب میشوند.

در مشرق زمین هر جا که نظامات خانوادگی حکومت می‌کند، مطالب برعکس است و استبداد درخانواده‌های فقرا که محکوم داشتن يك زن هستند رواج دارد.

غالباً اتفاق میافتد، در جاهیکه زنهای متعددی هستند یکنفر از آنها بردیگران ریاست میکنند، و شوهر دراین میانه راحت است. کسانی که آثار نویسندگان محلی مشرق زمین را مطالعه کرده‌اند، و از اینراه به خصوصیات اخلاق شرقی پی برده‌اند، درهمان نظر اول درمیابند که اظهار راجع باینکه زنهای دراین قسمت جهان مورد ظلم و ستم داخلی واقع میشوند فقط امری است خیالی.

مستر «ات کنسن» در کتابیکه بنام «عادات و اخلاق زنهای ایران» نوشته است میگوید: «در انگلستان زانند بر اینکه تصور شده است زنهای در مشرق زمین در مقابل شوهران ستمکار، علی الاطلاق مانند برده زندگی می‌کنند، و در حرمسرا مثل اینکه در قفس باشند بسر میبرند و این زندگی که حقیر از حبس نیست، از اوضاع واقعی زنهای مشرق خبری ندارند»

ولی آن نویسنده منکر این جریان است و نشان میدهد که زنهای

مسلمان چه امتیازات و اقتداری دارند. صرفنظر از اینکه حرمسرا برای زنها محبس نیست، بلکه محیط آزادی است، و با شوهر همان معامله‌ای میشود که با یک نفر قاچاقچی.

دقیقه‌ای که شه‌عربایش را از دهلیزخانه بیرون میگذارد، این فکر بذهنش خطور میکند که او دیگر صاحب و آقای منزل نیست، بچه‌ها و نوکرها فقط نظرشان بخانم بزرگ است، و در حقیقت قدرت فائده در دست او است. وقتیکه این خانم حالش خوب باشد اوضاع از هر جهت خوب است ولی وقتیکه حالش خوب نباشد، هیچ کاری صورت درستی ندارد.

میرزا ابوطالب خان یکی از اشراف ایران که بین شصت و هشتاد سال قبل از این تاریخ سفری بانگلستان کرده و در عادات و اخلاق داخلی ما مطالعات دقیق داشته است، در رساله‌ای که بعداً نشر داده و بانگلیسی ترجمه شده است، دلائلی ذکر میکند و نشان میدهد که زنهای مسلمان قدرت و آزادی بیشتری دارند، و نسبت بزنها اروپایی از امتیازات بیشتری برخوردارند، و بکلی اظهارات اروپائیان را درباره ستمگری‌های شوهران راجع به تعدد زوجات تکذیب میکند و میگوید: -

« تا جائیکه من میدانم زندگی با دو پلنگ ماده آسان تر است تا زندگی با دو زن ».

سیاح معروف « نیبوهر » نیز همین عقیده را دارد و میگوید: -
 « اروپائیا که خیال میکنند وضع زناشویی در میان مسلمین غیر از آنی است که میان ملل مسیحی وجود دارد در اشتباهند. من چنان اختلافی را در آسیا درک نکردم. هر قدر آزادی و راحتی که برای زنهای

اروپائی وجود دارد، زنهای آن کشور نیز از آن برخوردارند. تعدد زوجات میان مسلمانها مجاز است و ظرافت طبع خانمهای ما تاب تحمل این فکر را ندارد، ولی اعراب بندرت میتوانند چهار زن رسمی داشته باشند و در عین حال چندین غلام نگهداری کنند. هیچکس جز ثروتمندان شهوت پرست نمیتواند آنقدر زن بگیرد، و رفتار آنها (این قبیل مردان) مورد توییح و ملامت کلیه مردان موقر و متین است.

اشخاص متفکر و حساس در حقیقت عقیده دارند که این برتری مرد، بیش از آنچه موجب راحتی وی باشد باعث زحمت اوست، زیرا هر شوهری طبق قانون موظف است که نسبت بعیالاتش درخور شأن و مقام هر يك رفتار کند، و محبت و عنایتش را با تساوی کامل نسبت بهمها برآورد، ولی اینها وظایفی است که انجام آن در نظر مسلمین بهیچوجه ناگوار نیست، لیکن برای اعراب که بندرت وسایل رفاه برای آنها آماده میشود رعایت این مراسم و تشریفات، خیلی گران تمام میشود.

اما اینکه میگویند تعدد زوجات برای عشق حقیقی و محبت و دوستی زن و شوهر مضر است، این نظریه مشکوک است، زیرا اگر عمل تعدد زوجات در این نیمکره (اروپا) مجاز و مباح می بود، و طبعاً (بعلت هزینه سنگینی که لازمه آنست) مخصوص افراد طبقه عالی قرار میگرفت، معلوم نیست که تبادل عشق و محبت در مورد ازدواج دوم با سوم کمتر از ازدواج اول، بصورتیکه فعلاً وجود دارد، جلوه میکرد.

مراسم و تشریفات سرد و خنکی که در ازدواج ما (اروپائیان) معمول است از قبیل :-

پول سنجاق - پول درشکه جداگانه - و سایر مقررات و مراسم

که میان طبقات بالاتر معمول است باید بیشتر موجب اخلاص در احساسات لطیفی گردد که مربوط بعشق پاک و بی شائبه است ، و زنها در این زندگی فعلی ما که مقرون با مدهای گوناگون است ، اکثرأ بیشتر از کشورهای که تعدد زوجات در آنجا رواج دارد ، خرید و فروش میشوند .
 و باز اینکه تصور میکنند ، تعدد زوجات یکی از علل و موجبات خاموش شدن شعله عشق است باید گفت :-

این بیان از همان منبع اغراض فاسدی سرچشمه میگیرد که مثلاً انگلستان قدیم را تنها سرزمین آزادی و سعادت می پندارند ؛
 اگر تعدد زوجات مستلزم آنهمه بدگویی ، و عامل آنهمه معایب و مفاسد و سرچشمه تقلیل و تخفیف در عیش و لذت می بود ، مطابق قاعده از شیوع آن در چنان قسمت وسیعی از جهان که تمدن و تهذیب کمتر وجود دارد ، بایستی کاسته میشد .

قسمت چهارم

(متضمن يك فصل)

زیبائیهای قرآن

مؤلف محترم کتاب در این فصل ضمن هیجده صفحه ترجمه آیاتی چند از قرآن مجید را (درباره انفاق - و پاداش مؤمنین - خلقت - خدا - سعادت و شقاوت - ناپاسی انسان نسبت بخدا - روز قیامت - احسان و مهمان نوازی - قرآن - میزان عدل - محمد - اوامر اخلاقی - ایتم - والدین - بر و احسان - نماز - سخن چینی و غیبت - روح - نسوان - بانگلیسی نقل کرده است که برای مسلمین و آشنایان بقرآن در حکم توضیح واضح است ، بدینجهت از نقل و ترجمه آن صرف نظر شد.

پایان

مثنوی است قبل از مطالعه افلاطون زیر را تصحیح فرمائید

درست	نادرست	سطر	صفحه
داده است	داه است	۱۸	۱۲
مشغول	مشغول	۲۲	۱۳
صورت	صوت	۱	۱۵
این بود	این بود این بود	۱۶	۱۵
ابتداء	ابباء	۲۱	۱۶
دین	درد	۹	۲۸
سفید	سفیه	۴	۳۶
تکرار شده	میرفت	۱۴	۴۱
خصالک	خالد	۱۱	۴۴
اقدام	اعلام	۱	۴۸
فرسخ	فرسج	۱۳	۵۲
حسن	حسن	۱۸	۶۰
فدیمیش	فدقیمش	۱۷	۶۵
الاهوال	الاعوال	۶	۷۵
فانسیب	فالنسیب	۹	۷۶
جد	جدو	۱۲	۷۶
بشم	بشم	۱۲	۷۶
نیام	ینام	۸	۷۷
مالحسن	یالحص	۴	۷۸
منتشق	منتق	۱۰	۷۸
لیلا	لبلا	۱۲	۷۸
لحسود	لمحسو	۳	۸۰
مفتنم	منتنم	۱۰	۸۰
پاورقی در صفحه ۸۹	(۳)	۲	۹۰
بخدا	بخوا	۱۶	۹۰
امراض	اعتراض	۴	۹۱
تکرار شده	آدمکشی (سوره های ۲-۴-۶-۲۵)	۱۵ و ۱۶	۱۰۱
	پاورقی شماره ۲ مربوط به سطر ۱۱ میباشد		۱۰۵
	شروع شد (۱)	۱	۱۱۲
دجرد	مجدد	۳	۱۴۵
زیاد	(۱)	۱۳	۱۵۶